

یادنامه سالکشت

آثار و گفتارهایی از

فریده جمشیدی (همسر)

فیروزه صابر (خواهر)

حسین شاه‌حسینی

محمد ستاریفر

کارنامه و روش پژوهشی هدی صابر در مطالعات اقتصادی
بازسازی رابطه با خدای در تبعید از منظر هدی صابر
پیرامون «خدا» در سپهر اندیشه‌ی هدی صابر
مفهوم استراتژی در اندیشه هدی صابر
خوانشی از کتاب «سه‌پیمان عشق»
متد مطالعه‌ی تاریخ هدی صابر
درآمدی بر «میراث پهلوانی»



شاد صابر
سهمد هدی
ویژه سالکشت پرواز

شریک و کمک کار

... يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ وَ جُنُنَا بِيَضْعِهِ مُزَجَّئُهُ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا.

در آستانه‌ی سالگشت و داع شهید هدی صابر، بر آن شدیم، یاد آن آموزگار نادر دوران را گرامی بداریم. دست‌مایه و بضاعت‌مان اندک و ناچیز بود و به جز گفتارهای عزیزان و بزرگانی که دعوت گفتگو را اجابت کردند و مصاحبت ما را پذیرفتند، حجم و کیفیت سایر نوشتارها، آن‌چنان که باید شایسته‌ی نام و دستاورد آموزگارمان نیست. فضای بسته کنونی نیز مزید بر علت است. به‌رغم این کاستی‌ها و بضاعت ناچیز، روا ندیدیم که یادآور یاد آموزگار بینش و منش نباشیم. امید است که این وجیزه، درآمده باشد بر یادنامه‌ای درخور بزرگی و گستره‌ی کار پهلوان شهید.

واجب آید چونک آمد نام او / شرح کردن رمزی از انعام او
این نفس جان دامنم بر تافتست / بوی پیراهان یوسف یافتست
کز برای حق صحبت سالها / بازگو حالی از آن خوش حالها
تا زمین و آسمان خندان شود / عقل و روح و دیده صد چندان شود
لا تکلفنی فانی فی الفنا / کلت افهامی فلا احصی ثنا
من چه گویم یک رگم هشیار نیست / شرح آن یاری که او را یار نیست

فهرست مطالب

- «هیچ چیز نمی‌تواند کمبود آقای صابر را جبران کند» (گفتگو با خانم فریده جمشیدی، همسر معلم شهید) :: ۱
- «هدی متأثر از وجه «منش» آدم‌ها بود...» (گفتگو با فیروزه صابر، خواهر معلم شهید) :: ۸
- «حرف‌های او، آزمایش یومیه‌ی ما است» (گفتگو با حسین شاه حسینی) :: ۲۰
- «هدی صابر، سرمایه‌ای ملی بود» (گفتاری از محمد ستاریفر) :: ۳۶
- «عاشقانه پژوهش می‌کرد» (کارنامه و روش پژوهشی شهید صابر در مطالعات اقتصادی) :: ۴۰
- «آینده تونل وحشت نیست» (متد مطالعه‌ی تاریخ - گزیده‌ای از گفتارهای هدی صابر) :: ۴۲
- بازسازی رابطه با خدای در تبعید از منظر هدی صابر :: ۵۱
- مفهوم استراتژی در اندیشه معلم شهید هدی صابر :: ۶۴
- خدای هدی (پیرامون "خدا" در سپهر اندیشه‌ی هدی صابر) :: ۸۰
- درآمدی بر کاربست امروزیین گفتمان مجاهدین بنیانگذار (خوانشی از کتاب "سه‌هم‌پیمان عشق") :: ۸۳
- درآمدی بر «میراث پهلوانی» (اثر پژوهشی مشترک هدی صابر) :: ۱۰۲
- جای خالی پهلوان (معرفی مختصری از ویژه‌نامه‌ی «جای خالی، جای سبز» جهان پهلوان تختی) :: ۱۱۰
- الف‌لام‌میم، هدی :: ۱۱۶

هیچ چیز نمی‌تواند کمبود آقای صابر را جبران کند

منش فردی و زندگی خانوادگی شهید هدی صابر

در گفتگو با خانم فریده جمشیدی، همسر معلم شهید

توضیح: با گذشت یک سال از پر کشیدن شهید هدی صابر، همسر و فرزندان ایشان به این هجران عادت نکرده‌اند. به رغم بی‌قراری حاصل از یادآوری خاطرات گذشته، همسر صبور این اندیشمند با سعه‌ی صدر و شکیبایی مثال‌زدنی، مصاحبه با یادنامه را می‌پذیرد و علی‌رغم اینکه در هنگام گفتگو و بیان خاطرات، چند مرتبه جریان گفتگو با گریستن‌های ایشان متوقف می‌شود، اما حاضر به قطع گفتگو نمی‌شوند و تا پایان مصاحبه همراه ما هستند. گفتگوی پیش رو در آستانه‌ی یکمین سالگرد شهادت هدی صابر با سرکار خانم فریده جمشیدی، همسر آقای صابر، صورت گرفته و متن پیاده‌شده‌ی آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

خانم جمشیدی: چون آقای صابر زود ازدواج کردند فاصله سنی ایشان با بچه‌ها کم بود و به همین دلیل بچه‌ها را خوب درک می‌کردند. به عنوان همسر هم ایشان دلسوز بودند. از نظر مذهبی هم خیلی مقید بودند و خیلی هم برای ایشان مهم بود که همسر و فرزندان‌شان هم به مذهب مقید باشند. ما که در دانشگاه آشنا شده بودیم و این مسائل حل شده بود ولی برای بچه‌ها فرق می‌کرد. می‌گفتند بچه‌ها لباس و کفش ساده بپوشند و اصولاً ساده زیست باشند. این موارد برای ایشان مهم بود.

یادنامه: در مورد آقا هدی به عنوان اندیشمند و فعال ملی - مذهبی اکثراً اطلاع دارند، ولی از اینکه به عنوان یک پدر، یک همسر و در حیطة شخصی خود چه منش و رفتاری داشته، چندان صحبتی نشده است. به جز اطلاعاتی که شما سال گذشته در مصاحبه با یادنامه ارائه دادید. مقدمتاً اگر مایل باشید گفتگو را با رفتار و منش شخصی ایشان به عنوان یک همسر شروع کنیم.

یادنامه: آقا حنیف هنگام بوجود آمدن این شرایط ۱۸ ساله بودند و آقای صابر هم در سنین حساس نوجوانی در کنار ایشان بودند ولی آقا شریف سنش کمتر بود و هنگامی که به پدر نیاز داشتند آقای صابر نبودند آقا شریف چطور می‌توانست این شرایط کنار می‌آمدند و شما چگونه ایشان را راضی می‌کردید؟



یادنامه: بجز این وجه ساده‌زیستی و تقید به مذهب خصوصیت ویژه دیگری در ذهن تان هست؟ مثلاً آیا نسبت به نحوه معاشرت فرزندان و یا فعالیت‌های آنها نیز حساسیت‌های ویژه‌ای داشتند؟

خانم جمشیدی: بله؛ این موضوع که بچه‌ها با چه کسانی ارتباط دارند بسیار مهم بود. چون ما سال‌ها در اختیاریه مستاجر بودیم و به هر حال در آن منطقه قشر نسبتاً مرفهی زندگی می‌کردند. مثلاً برای تولدی دعوت می‌کردند ایشان تحقیق می‌کرد و یک مواقعی اجازه نمی‌دادند. خیلی نسبت به جایی که بچه‌ها می‌رفتند حساس بودند یا نسبت به لقمه‌ای که بچه‌ها می‌خورند خیلی حساس بودند که از کجا می‌آید. البته بچه‌ها یک مواقعی دلگیر می‌شدند، ولی به هر حال ایشان حساس بودند.

یادنامه: در برهه‌ای که آقا حنیف دانشگاه بودند ایشان نسبت به فعالیت‌های دانشجویی آقا حنیف چه نظری داشتند و یا اصولاً در این زمینه نظری می‌دادند؟

خانم جمشیدی: حنیف سال ۷۹ وارد دانشگاه شد و همان وقتی که حنیف ثبت نام داشت، آقا هدی را به دادگاه انقلاب احضار کردند. و از آن به بعد آقای صابر مرتباً گرفتار بود. یعنی از وقتی که دانشجو شد این شرایط پیش آمد و چون فرزند بزرگتر بود در رسیدن به مسائل خانه و زندگی بسیار فعال شد. و اصولاً هنگام دانشجویی حنیف، آقای صابر نبودند.

خانم جمشیدی: حقیقت این است که برای شریف خیلی مسائل مختلفی پیش آمد؛ فشار خیلی زیادی روی او بود، چون در سنین حساسش آقا هدی نبودند. در مدرسه خیلی مشکل ایجاد می شد. من سعی می کردم کمبود آقای صابر را پر کنم، ولی به هر حال نمی شد، چون خودم هم کارمند بودم. خیلی شرایط سخت بود. شریف خیلی ضربه خورد. حنیف هم خورد اما کنار می آمد.

برای شریف خیلی مشکل ایجاد می شد؛ در مدرسه مسائلی پیش می آمد. برای همین من رابطه تنگاتنگی با مدرسه داشتم. به هر صورت شریف ضربه سختی خورد؛ حنیف هم ضربه خورد، ولی بچه معتدل تری بود.

یادنامه: حال برای اینکه فضا هم عوض شود. در صحبت هایی که آقا هدی می کرد از فوتبال، آسپزی و حتی خیاطی هم مثال می زد که نشان می داد آشنایی خوبی دارد از فوتبال که خیلی مثال می زدند. با فیروزه خانم هم که صحبت می کردیم می گفتند از همان بچگی به فوتبال علاقه شدید داشتند و فوتبال بازی می کردند و در جلسات هم گاهی از اوقات از

دوستان هم بازی دوران نوجوانی صحبت می شد و با آنها هنوز ارتباط داشت. و گویا دور هم جمع می شدند و فوتبال بازی

” آقای صابر یک هفته، ده روز را گذاشتند رفتند تبریز که راجع به حنیف نژاد تحقیق کنند. همیشه هم در صحبت های شان یک چیزی از حنیف نژاد می گفتند “

می کردند آیا می شود این طور تعبیر کرد که آقا هدی تمام وقت شان مصروف فعالیت های اجتماعی و سیاسی نبوده و به امور دیگری هم مثل ورزش و امور روزمره توجه داشته است؟

خانم جمشیدی: بله؛ آقای صابر به ورزش خیلی علاقه داشت. از همان ابتدا من و آقای صابر ورزشکار بودیم. ایشان فوتبالیست بودند و من هم شناگر بودم. در تیم شنای دانشگاه و بعد شرکتی که مشغول به کار شدم بودم. بچه ها را هم تشویق می کردیم که در این زمینه رشد پیدا کنند. آقای صابر به

یادنامه: یادآوری

خاطرات منجر به آزردهی شما می شود و اصراری به ادامه ی آن نیست.

خانم جمشیدی: اشکالی ندارد. ولی بالاخره بچه ها کنار آمدند و خوشبختانه راهشان را خودشان پیدا کردند. و من هم اصرار داشتم که بچه ها سیاسی نباشند. چون واقعا می دیدم که زندگی ام چقدر ضربه خورد. خوب بچه ها هم گوش می کردند. چون بچه ها می دیدند مرتباً یا می رویم دادگاه انقلاب یا می رفتیم اولین ملاقات بالاخره روی بچه ها خیلی فشار آمد.

در کنار کار صدا و سیما پژوهش های این چینی هم داشتند. چون از نظر کار پژوهشی معروف شده بودند کارهای سنگینی به ایشان می دادند. ایشان در تلویزیون کارمند رسمی بودند و دست شان چندان باز نبود. همیشه کارهای پژوهش در کنار کارهای شان بود. ایشان هر وقت در منزل بودند، بیکار نمی نشستند که مثلا تلویزیون ببینند. یک میز تحریر از زمان دانشجویی داشتیم که پشت آن می نشستند و کارشان را می کردند. فقط آخر شب دکلمه های شاملو یا موسیقی بدون کلام گوش می کردند. این طور نبود که مانند یک آدم عادی باشند. علاقه ای به دیدن تلویزیون نداشت، شاید هم برای خانواده ثقیل بود که آقای صابر نمی آمدند بنشینند. یک مواقعی به صورت تصنعی اگر سریالی بود نگاه می کردند، اما ما متوجه می شدیم که این تصنعی است. همیشه موقع خواب ایشان آن آهنگ ها را گوش می کردند و بعد می خوابیدند.

یادنامه: فرمودید که با آقا هدی در دانشگاه هم کلاس بودید. فعالیت های درسی آقا هدی چگونه بود؟

خانم جمشیدی: چون آقا هدی زود ازدواج کردند و ما زود بچه دار شدیم، فشار زندگی روی آقای صابر خیلی زیاد بود و گاهی تاثیر روی درس هم می گذاشت. زمان تحصیل ما با انقلاب فرهنگی توأم شد و بعد از آن که دانشگاه ها دوباره باز شد ما بچه داشتیم و کلا فشار زندگی زیاد بود. چون من

ورزش خیلی اهمیت می دادند. یک تیم فوتبالی هم داشتند. یک سری از دوستان فوتبالی ایشان هم در همان محله اختیاریه بودند که برای مراسم ایشان هم آمدند. مربی شان آقاشیری بودند که آقای صابر به ایشان احترام زیادی می گذاشتند. ایشان با اینکه اکنون مربی نیستند، برای تبریک عید [امسال] تلفن زدند و گریه می کردند و تبریک می گفتند. تا همین اواخر با دوستان فوتبالی شان رفت آمد داشتند، دوره هایی با هم داشتند. این طور نبود که تمام هم و غم ایشان، مسائل سیاسی باشد.

یادنامه: در مصاحبه سال گذشته شما کمی در مورد وضعیت شغلی ایشان توضیح دادید. فرمودید که ایشان از سال ۵۹ و در سن ۱۹ سالگی وارد صدا و سیما شدند و پس از اولین دستگیری در سال ۷۹ ارتباط شان با صدا و سیما قطع شد و در سال ۸۲ باز نشسته شدند. حال می خواستم بپرسم که در دهه شصت و هفتاد ایشان فعالیت شغلی دیگری هم داشتند؟

خانم جمشیدی: با سازمان برنامه و بودجه ایشان همکاری داشتند، که عمدتاً با آقای مهندس سبحانی و آقای دکتر ستاری فر بودند. پژوهش هایی برای شرکت نفت داشتند، چون ایشان پژوهش های میدانی خوبی انجام می دادند. پژوهشی در مورد تاریخ بود که حاصلش کتاب روزشمار انقلاب بود. پژوهش هایی هم در مورد ورزش بود. یعنی

یادنامه: آیا آقا هدی از یک دوست یا فردی که در دوران نوجوانی تاثیر ویژه ای بر آقا هدی گذاشته باشند صحبتی می کردند؟

خانم جمشیدی: به واسطه شخصیتی که آقای صابر داشتند، تاثیر ایشان روی سایرین پرنرنگ تر بود. حتی ایشان از دوره نوجوانی در دبیرستان به دوستان شان درس می دادند. در رابطه شخصی ما به سادگی چیزی را نمی پذیرفتند. البته در اکثر مواقع هم ایشان درست می گفتند. حتی در خانواده روی افراد بزرگ تر تاثیر زیادی داشتند.

یادنامه: آقا هدی چرا رشته اقتصاد را

انتخاب کرده بودند؟

خانم جمشیدی: تا آنجایی که من اطلاع دارم دوره دبیرستان را اقتصاد خوانده بودند. آن وقت ها علوم انسانی نبود؛ یادم نیست دقیقا چه رشته ای بود، ولی همین اقتصاد بود. من خودم دیپلم ریاضی داشتم و بعد در دانشگاه اقتصاد را انتخاب کردم. ایشان به دنبال رشته دبیرستان این رشته را در دانشگاه انتخاب کردند. آقای صابر این گونه نبود که فقط درس بخوانند؛ در کنار آن درس هم می دادند که یک کمک مالی برای شان باشد. در

که کار نمی کردم و فقط ایشان کار می کردند. آن موقع هم ما با مادر ایشان در خیابان شیبانی زندگی می کردیم. مادر ایشان منزلی داشتند که ما در طبقه سوم آن دو تا اتاق داشتیم و تقریبا تا پنج سالگی حنیف آنجا بودیم. و شریف را باردار بودم که از آنجا نقل مکان کردیم. البته منزل مادرشان استیجاری بود که آقای صابر بخشی از اجاره را پرداخت می کردند، یعنی همیشه مسئول بودند. آن موقع آقای صابر بیست و دو سال شان بود و فشار زندگی روی ایشان بود. الان یک جوان در این سن و سال بچه است ولی آقای صابر جدی بود. این مشکلات گاهی روی درس هم تاثیر داشت. حتی در برهه ای بعد از انقلاب

فرهنگی من گفتم درس را رها کنم، چون من هفتاد واحد گذرانده بودم و می توانستم مدرک فوق دیپلم بگیرم؛ چون حنیف هم هفت ماهه بود. ولی آقای صابر مخالفت کردند. آن موقع هم تنگنای مالی هم داشتیم و شرایط سخت بود. حنیف را مهد کودک گذاشتم و کم واحد می گرفتم ولی درس را ادامه دادم. البته به خود ایشان هم فشار آمد، هم کار می کردند و هم درس می خواندند، باید زندگی را اداره می کردند.

خانم جمشیدی: سعی می کردند در کلاس ها بسیار فعال باشند. آشنایی من با ایشان روی پژوهشی در مورد زن بود که ایشان گرفته بودند و به من هم پیشنهاد همکاری دادند. ایشان بیشتر با اساتیدی که تخصصی برخورد می کردند و یا مسائل سیاسی را رعایت می کردند، ارتباط داشتند.

یادنامه: راجع به شخصیت ها مثلا آقای طالقانی، مصدق، بازرگان و حنیف نژاد که در صحبت های آقا هدی می آمدند، شما از رهگذر هم صحبتی و هم نشینی با آقا هدی، فکر می کنید از کدامیک تاثیر بیشتری پذیرفته بود؟ آیا مقید بود سر مزار آنها برود و آیا اصلا چنین حالاتی داشت؟

خانم جمشیدی: بله؛ آقای صابر یک هفته، ده روز را گذاشتند رفتند تبریز که راجع به حنیف نژاد تحقیق کنند. همیشه هم در صحبت های شان یک چیزی از حنیف نژاد می گفتند. اسم پسر بزرگ مان را هم به خاطر علاقه به حنیف نژاد، حنیف گذاشتند. اسم پسر دوم را هم می خواستند مصدق بگذارند که من موافقت نکردم و اسمش را شریف گذاشتیم که به خاطر اسم شریف واقفی بود. علاقه ی زیادی به این افراد داشتند؛ خصوصا بچه های اولیه سازمان البته نه به خاطر منش و روشی که امروز دارند، بلکه به خاطر منش و روشی که آن روز داشتند. همان طور که گفتم ایشان ده روزی رفتند تبریز و به

دوران دانش آموزی هم درس می دادند و هم درس می خواندند. البته ایشان در دبیرستان شدیداً به ورزش می پرداختند چنان که خانواده ایشان می گفتند انتظار قبولی آقا هدی را نداشتند؛ ولی با نمره خیلی خوبی در مدرسه عالی باررگانی سابق (دانشکده اقتصاد علامه فعلی) قبول شدند. خانواده ایشان می گفتند آن سال ایشان به شدت شروع به درس خواندن کرد، ولی ما می گفتیم قبول نمی شود.

یادنامه: آشنایی شما از دوران دانشجویی است. آقا هدی بیشتر به چه مسائل درسی علاقه مند بودند؟

خانم جمشیدی: بیشتر به مسائل مدیریتی و اجتماعی و اقتصاد تخصصی نه آن اقتصادی که ما به عنوان خرد و کلان می خواندیم. البته این اقتصاد خرد و کلان یک ذهنیتی برای آقای صابر شد که در کارهای شان از آن استفاده می کردند مثلا در برنامه و بودجه که بودند و یا پژوهش هایی که داشتند یا در همین پروژه زاهدان. یعنی این مباحث را به صورت عملی پیاده کردند. و این هم که ایشان با نمره خوب قبول شده بودند، هوش و ذکاوت ایشان را نشان می دهد. اگر روی موضوعی تمرکز می کردند بسیار موفق می شدند.

یادنامه: رابطه ایشان با اساتید چگونه بود؟

صورت میدانی در مورد حنیف نژاد پژوهش کردند که بعدا منجر به کتاب "سه هم پیمان عشق" شد.

یادنامه: یک سوال دارم در مورد نقاط عطف زندگی. در این دوران زندگی مشترکی که داشتید چه نقاط عطفی وجود داشت که منجر به تغییرات و

تحولات مهم

فکری، شخصیتی

و ذهنی در آقا

هدی شود که در

زندگی هم نمود

داشت؟

خانم جمشیدی: همان

ازدواج ما که آقا

هدی نوزده ساله

بودند و تولد بچه‌ها و

دستگیری سال ۷۹ و

سایر دستگیری‌ها هر

کدام نقطه عطفی بود.

آقای صابر سنی

نداشتند که حنیف به دنیا آمد و برای حتی

آقایان آن روز هم سن کمی بود و بعد از آن

هم تولد شریف، نقطه عطف بود.

یادنامه: در پایان اگر نکته‌ی قابل ذکری

هست، بفرمایید.

خانم جمشیدی: ما فکر نمی کردیم آقای

صابر به این صورت فوت کنند؛ یعنی با یک

اعتصاب غذای ساده این اتفاق رخ دهد. آرزو می کردیم حتی آقای صابر سال‌ها زندان باشند ولی باشند. این یک سال به ما خیلی فشار آمد [گریه خانم جمشیدی و ادامه توام با گریه] سوای کمبود آقا هدی برای جامعه، برای بچه‌ها این کمبود خیلی زیاد بود. و هنوز هم پرونده ایشان مختومه نشده و ما امیدواریم رسیدگی شود و تا آنجایی که من

می دانم پزشکی

قانونی و دادگاه

جنایی خیلی

پیگیری کرده است.

امیدوارم به یک

نتیجه‌ای برسد ولی

کمبود آقای صابر

را نمی‌توانند جبران

کنند. ما در آن خانه

قبلی که بودیم فشار

زیادی روی من به

عنوان محور خانه

آمد.

" آرزو می‌کردیم حتی آقای صابر سال‌ها

زندان باشند ولی باشند. این یک سال به ما

خیلی فشار آمد. سوای کمبود آقا هدی

برای جامعه، برای بچه‌ها این کمبود

خیلی زیاد بود. و هنوز هم پرونده ایشان

مختومه نشده و ما امیدواریم رسیدگی

شود و تا آنجایی که من می‌دانم پزشکی

قانونی و دادگاه جنایی خیلی پیگیری کرده

است.."

یادنامه: انشاءالله

خدا به شما صبر دهد. ما که از اعضای

خانواده نیستیم این کمبود را احساس

می‌کنیم. انشاءالله همین‌گونه که تا حالا

صبر کرده‌اید، باز هم خدا کمک‌تان کند

تا شکیبایی کنید و همین پایداری شما

است که به ما دل‌گرمی می‌دهد. ♦

هدی متأثر از وجه «منش» آدم‌ها بود...

شخصیت و منش فردی و سیر تحول زندگی اجتماعی شهید هدی صابر در گفتگو با فیروزه صابر

توضیح یادنامه: فیروزه صابر، خواهر شهید هدی صابر، از فعالان عرصه‌ی اجتماعی و مدنی است و در بخش مهمی از فعالیت‌های شغلی و اجتماعی برادرش با وی مشارکت داشته است. در دوران متأخر نیز هدی صابر در جایگاه مدیر عامل موسسه‌ای بود که پیش از آن فیروزه صابر مدیر و عضو هیات موسسش بود. در شرایطی که هنوز بسیاری از وجوه شخصیتی و منشی هدی صابر بر علاقمندان و شاگردان وی پنهان مانده است، بازخوانی و مرور برهه‌های مختلف زندگی این اندیشمند شهید توسط خواهر وی، می‌تواند بسیاری از زوایای منشی هدی صابر که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته را بازنمایاند. فیروزه صابر در این مصاحبه با حوصله و دقت به پرسش‌های یادنامه پاسخ داده و از افراد و رویدادهایی که در تبلور شخصیت و نظام فکری هدی صابر در طی دوران نوجوانی موثر بوده‌اند، سخن گفته است. ضمن تشکر از خانم فیروزه صابر به سبب مشارکت در گفتگو، توجه خوانندگان را به متن کامل و ویراسته‌ی آن جلب می‌نمایم.

کودکی همیشه با هم بودیم. دوران ابتدایی هر دو در مدرسه خشایار در محله دروس تهران که محله زندگی مان هم بود، تحصیل می‌کردیم. او سال دوم نظام قدیم بود و من سال اول نظام جدید. از این رو تا سال پنجم دبستان من که هدی سال ششم دبستان بود، هم مدرسه‌ای بودیم.

هدی در کودکی در حالیکه بسیار جنب و جوش داشت و اهل بازی و ورزش بود اما گاهی خیلی هم مظلوم بود. برخلاف من که بسیار حاضر جواب و زبل بودم. ما ضمن

یادنامه: از زندگی آقای صابر بویژه ایام کودکی جز نقل قول‌هایی پراکنده چیزی در دسترس نیست. اگر موافق باشید محور اول بحث مربوط به دوران کودکی و نوجوانی آقای صابر، از جمله ویژگی‌های شخصیتی، گرایش‌ها و علاقه‌مندی‌هایشان باشیم.

خانم فیروزه صابر: من و هدی به دلیل اختلاف سنی کمی که داشتیم - هدی یک سال و هشت ماه از من بزرگتر بود- از

اینکه یکدیگر را بسیار دوست داشتیم و هم‌بازی بودیم، اما دعوا هم می‌کردیم. بعضی وقت‌ها که سخت با هم دعوا می‌کردیم با چشمانی مظلوم به من نگاه می‌کرد. چندین بار بعد از دعوا برای این مظلومیت هدی از دست خودم ناراحت می‌شدم و گریه می‌کردم.

هدی از همان کودکی بی‌نهایت به فوتبال علاقه داشت و ما همیشه در حیاط خانه با هم دریبل بازی می‌کردیم. در دوره نوجوانی علاقه هدی به فوتبال جدی‌تر شد و به باشگاه‌های فوتبال مربوط به نوجوانان می‌رفت. هدی در آن زمان آلپومی از عکس‌های فوتبالیست‌ها داشت و هرکس هم از آشنایان به خارج می‌رفت، برای هدی امضای فوتبالیست‌های خارجی را می‌آورد. به

عنوان نمونه یک نفر امضای اوزبیو را برای او آورده بود که هدی همه این امضاها را بسیار منظم و با ذکر تاریخ جمع‌آوری می‌کرد که هم‌اکنون هم این آل‌بوم‌ها وجود دارند. طرفدار تیم تاج که بعد از انقلاب استقلال شد، بود. در کودکی زمانی‌که با هم دعوا می‌کردیم من میرفتم سراغ آل‌بوم‌های عکس هدی و می‌گفتم تا این را به من ندهی این عکس را پاره می‌کنم و او همیشه با خواهش از من می‌خواست که این کار را نکنم. یکی از آنها عکس جباری در تیم تاج بود که هدی خیلی دوستش داشت. هدی از همان کودکی فرد بسیار منظمی بود که البته این نظم دقیق را به تأثیر از پدرم داشت. پدر من در زمانی که هدی تنها ۱۱ سال داشت و من ۹ ساله بودم فوت کرد. او خیلی با سواد





مسلمانان مبارز بود و در دفتر نشریه "امت" هم فعالیت‌هایی داشت.

هدی کار رسمی خود را در اواخر سال ۵۸ یا اوایل سال ۵۹ با گروه اقتصاد صدا و سیما آغاز کرد که متناسب با علائق و توانمندی‌های او بود و در آن‌جا هدی وارد کارهای پژوهشی اقتصادی جدی‌ای شد. در صدا و سیما پروژه‌های پژوهشی در نهایت تبدیل به برنامه تلویزیونی می‌شد و هدی بسیار جدی در این پژوهش‌ها شرکت داشت و متن برنامه‌ها را هم بسیار دقیق خودش می‌نوشت و به همین دلیل تهیه‌کنندگان و کارگردانان بخش اقتصاد صدا و سیما بسیار علاقمند به همکاری با هدی بودند.

یادنامه: از همکاران آن زمان آقای صابر

شما کسی را به خاطر دارید؟

بود و اطلاعات عمومی زیادی داشت و بسیار منظم بود. هدی بسیار از او متأثر بود. هدی از کودکی هم بسیار اخلاق‌گرا و هم بسیار متعصب بود. در دوران نوجوانی‌اش اگر در خیابان می‌دید یک آقا مزاحم یک خانم می‌شود، به سمت او می‌رفت و با او درگیر می‌شد.

خیمرمایه مذهبی هدی از دوران دبیرستان یعنی در سنین ۱۴ و ۱۵ سالگی شکل گرفت. در این زمان شروع به نماز خواندن و روزه گرفتن کرد. در سال‌های پایانی دبیرستان که هدی به دبیرستان شهریار واقع در محله قلهک می‌رفت، با دکتر شریعتی آشنا شد اما حضوری در محفل‌های دکتر نداشت. هدی پیش از انقلاب فعالیت سیاسی نداشت، اما علاقه‌مندی‌اش به فعالیت سیاسی یک سال قبل از انقلاب شروع شد تا به انقلاب رسید و هدی فعال شد. در آن زمان ۱۹ سال داشت. او بادوستانش برای کمک به مجروحان انقلاب، غذارسانی و... فعالیت می‌کرد. مثلاً من به یاد دارم که هدی سوار با وانتی پر از لباس و غذا و کمک به خانواده‌های محروم می‌رفت. در واقع فعالیت‌های هدی با فعالیت‌های اجتماعی‌ای از این جنس شروع شد تا رسید به دوران دانشگاه که هدی در رشته اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی قبول شد. (اوایل انقلاب اسم این دانشکده شهید مهدی رضایی بود). در همان سال اول دانشگاه با یکی از هم‌کلاسی‌هایش ازدواج کرد. در دانشگاه او بسیار فعال بود تا رسید به دوران انقلاب فرهنگی که دانشگاه تعطیل شد. در آن سال‌های اول انقلاب هدی سمپات جنبش

چگونه شکل گرفت؟ تحت تأثیر اشخاص خاص؟ یا یک اتفاق بود؟

خانم فیروزه صابر: فامیل ما خیلی پر تنوع بود. پدر بزرگم از سمت مادری آیت الله بودند، پدرم نظامی و تیپ های مختلف دیگر از جمله هنری و فرهنگی. جالب این بود که همه با هم معاشرت داشتند. اما خانواده ما، خانواده مذهبی به معنای رایج در آن زمان نبود. به اصول اخلاقی خیلی پایبند بودند. مثلاً مادرم نماز می خواند، پدرم برخی اوقات روزه می گرفت، اما بیشتر اخلاقی بودند و خیلی با تعاریف آن زمان مذهبی نبودند. من تصور می کنم این وجه توجه به اصول اخلاقی در هدی تأثیر داشت و منش اطرافیان در او بسیار اثرگذار بود. در دوران دبیرستان هدی متأثر از بعضی افراد همچون هم کلاسی هایش یا معلمانش بود. در این مورد نمی توانم دقیق بگویم - چون ما هیچ وقت راجع به این مسئله با هم صحبت نکردیم - اعتقاد به مذهب و اعتقاد به ایران و ملیت، با بالاتر رفتن سن هدی، در او عمیق تر می شد. بویژه بعد از زندان اول رابطه او با خدا یا به تعبیر خودش رفیق ره گشا، بسیار استراتژیک تر شد و خدا به شکل بسیار قدرت مند وارد متن زندگی شخصی و اجتماعی هدی شد.

از ویژگی های هدی این بود که به هر چیزی که اعتقادی داشت، آن را وارد متن زندگی اش می کرد. او روی اصولش بسیار محکم بود.

یادنامه: آقای صابر در جلسات باب بگشا یا جلسات تاریخ از روابط خانوادگی شان



خانم فیروزه صابر: بله پژوهشگران، تهیه کنندگان و کارگردانانی و حتی مدیرانی که از دوستداران هدی هستند و هدی رابطه اش را با آنها قطع نکرد. آنها شناخت دقیقی هم نسبت به هدی دارند و هم بسیار هدی را دوست داشتند چون هدی ضمن جدی بودن، بسیار مهربان بود. از همان زمان ها بود که فعالیت های سیاسی هدی آغاز شد. یعنی ضمن اینکه کار می کرد و در کارش هم بسیار جدی و حرفه ای بود، شروع به فعالیت های سیاسی هم کرد.

یادنامه: اگر ممکن است کمی دقیق تر درباره چگونگی شکل گیری خمیرمایه های مذهبی در وجود آقای صابر صحبت کنید. این خمیرمایه

مثال زیاد می آوردند، ممکن است کمی درباره چگونگی این روابط توضیح دهید.

خانم فیروزه صابر: ما روابط خانوادگی گسترده‌ای داشتیم، زوایای اخلاقی در بسیاری از نزدیکان پررنگ بود. مثلاً عمومی من بعد از فوت پدرم در حالیکه به لحاظ اقتصادی نیازی هم نداشتیم، هر هفته جمعه‌ها به خانه ما می آمد و به ما سر می زد. قبل از آن پدرم هم در مورد بقیه جنین بود. این نوع نگاه‌ها و برخوردها در هدی ریشه دواند. مثلاً همین اخلاق سر زدن به همه که در هدی بسیار پررنگ بود برگرفته از همین ویژگی عمو و پدرم بود. این مسئله در هدی از مرز خانواده گذشت و جنبه اجتماعی هم پیدا کرد. مثلاً وظیفه خود می دانست که به خانواده کسانی که در زندان اند سر بزند.

یادنامه: آقای صابر پدرش را در سن ۱۱ سالگی از دست داد و در واقع تجربه زیادی از درک وجود پدر نداشته است. اما همیشه مثال های زیادی از پدرشان داشتند و در واقع پدر تأثیری پررنگ بر آقای صابر داشته اند، با توجه به آن سن کم این تأثیر عمیق چگونه بوده است؟

خانم فیروزه صابر: هدی و من بچه های آخربودیم و به همین دلیل پدر برای ما وقت بیشتری می گذاشتند. هدی خیلی با استعداد و هوشمند بود و پدرم دانش و اطلاعات خود را در اختیار ما قرار می داد.

پدرم نظامی بود و از این جهت بسیار هم منظم بود. مثلاً ما به هر میهمانی که

می خواستیم برویم باید ده دقیقه زودتر می رسیدیم، آن موقع ها ارزش این بود که همه دیرتر می رفتند. اساساً همیشه زودتر میرفتیم و این باعث ناراحتی ما هم می شد. این آموزه‌ها روی هدی بسیار تأثیر گذاشت. به عنوان نمونه پدرم به من و هدی می گفت که هیچ وقت از کسی چیزی نپرسید که یا دروغ بگویند یا از جواب دادن خجالت بکشند. ما در کودکی خیلی متوجه معنای این کلام نمی شدیم و من می پرسیدم معنی این حرف‌ها چیست و پدرم می گفت یعنی از کسی نپرسید چه میزان حقوق می گیری، نپرسید که دینت چیست، و چیزهایی از این قبیل. در واقع در تعامل با پدر، به قول هدی چیزهایی آموخت که کمتر بچه ای در آن زمان می دانست. کلماتی یاد گرفت که برای سن او خیلی زود بود. کلماتی مانند آلترناتیو، اولتیماتوم و... هدی وسعت این دانش را در ذهن خود جا داد و به تدریج توسعه داد. به طوریکه علاوه بر مباحث اقتصادی که تخصص او بود دانش زیادی در زمینه های تاریخ معاصر، ورزش، سینما و موسیقی داشت. و اساساً حافظه قوی داشت. همه تلفن ها و تاریخ تولد های دوستان و اطرافیان را از حفظ بود.

پدرم برای انسانیت انسان ارزش بسیاری قائل بود. به عنوان نمونه یک بار هدی با پدرم مسیری را با اتوبوس رفتند. در آن زمان برای کودکان بلیت نمی گرفتند و روی زانو می نشاندند. اما پدرم برای هدی بلیت گرفته بود و در مسیر در حالیکه اتوبوس صندلی خالی دیگری هم داشت، آقای از هدی

می‌خواهد که از جایش بلند شود تا او بنشیند. در اینجا پدرم به آن مرد توضیح می‌دهد که من برای پسر هم بلیت گرفته‌ام و او این حق را دارد که روی این صندلی بنشیند. اینها آموزه‌هایی بوده است که در ذهن هدی نشسته بود. به همین دلیل هدی زمانی که از کودکی اش صحبت می‌کرد، از پدرم خیلی می‌گفت و در خاطرات دوران بزرگسالی اش از مادر. گویا در این بازداشت آخر برای یکی از بازجویانش هم از مادر خیلی گفته بوده

است و بعد از شهادتش زمانی که یکی از دوستان هدی بازداشت می‌شود، همان بازجو می‌گوید من برای مادر هدی بسیار ارزش قائلم. این دوست می‌گوید، شما مادر هدی را از کجا می‌شناسید؟ او که سال‌هاست فوت کرده است. بازجو ادامه می‌دهد که با توجه به گفته‌های هدی می‌دانم که زن بسیار محترمی بوده است. این نشان می‌دهد که هدی از مادرم برای بازجویی هم سخن گفته بود.

از جمله ویژگی‌های هدی این بود که به وجه منش آدم‌ها بسیار توجه داشت. من فکر می‌کنم هدی در ارتباط با پدر و مادرم هم بیشتر از منش آنها متأثر بوده است. در ارتباط با بزرگانی چون تختی، مصدق، حنیف نژاد... اگر دقت کنیم می‌بینیم که هدی بیشتر تحت تأثیر منش آنها بوده است.^{۱۳}

حنیف نژاد... اگر دقت کنیم می‌بینیم که هدی بیشتر تحت تأثیر منش آنها بوده است و حتی در ارتباط با کسانی که شاید وجد توجه به ملیت و مذهب را در هدی تقویت می‌کردند، من مطمئنم که منش آنها هدی را تحت تأثیر قرار می‌داده است.

پدرم وقتی در رابطه با ایران یا مصدق سخن می‌گفت، اشک در چشمانش جمع می‌شد. اینها آموزه‌هایی بود که برای هدی ارزش تلقی شد و در خودش نیز نهادینه شد.

یادنامه: محور
بعدی بحث ما
مربوط به حوزه
کاری آقای صابر
است. شما
فرمودید که آقای
صابر بعد از
تحصیل وارد
بخش پژوهش‌های
اقتصادی صدا و
سیما شد که ظاهراً
بعد از دستگیری سال ۱۳۷۹ ایشان را به
اجبار بازنشسته کردند و از آن زمان
ارتباط آقای صابر با صدا و سیما کاملاً
قطع شد، حال پرسش این است که بعد
از خروج از صدا و سیما حوزه کاری
آقای صابر چه بوده است؟ آیا با شما
فعالیت مشترکی داشتند؟

خانم فیروزه صابر: بله وقتی هدی در صدا و سیما فعالیت می کرد من هم از سال ۱۳۶۱ وارد صدا و سیما شدم و حدود ۶ سال با هم همکاری بودیم. ما در پروژه های اقتصادی جداگانه ای کار می کردیم و من از هدی هم نظم و دقت کاری را می آموختم و هم توجه به کیفیت و جدیت در کار را. هدی نگاهش به کار حتی جدی تر از آن انتظار بود که از او داشتند و در واقع نگاهی حداکثری داشت. پروژه های وزینی در نوع خود از جمله تحولات صنعت نفت در ایران، توسعه اقتصادی در غرب، روندهای اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، تحلیل برنامه های عمرانی، بودجه و مطالعات فرهنگی و اقتصادی زیادی انجام داد.

زمانیکه من از صدا و سیما بیرون آمدم او هنوز آنجا بود. البته سال های آخر همکاری با صدا و سیما به طور کل به هدی پروژه کمتری می دادند به همین دلیل هدی مجبور بود خودش پروژه های دیگری داشته باشد. هدی نگاه غیرتی هم به کار داشت، علی رغم اینکه یک عنصر سیاسی هم بود اما به کار هم خیلی اهمیت می داد و کار را جزئی از متن زندگی می دانست که همه وجوه آن از جمله وجه درآمدی، حضور در جامعه و صاحب تخصص بودن برای هدی اهمیت زیادی داشت به همین دلیل در کنار کارهای سیاسی و کلاس های آموزشی اش، همیشه پروژه های کاری داشت. هدی چند سالی - به گمانم از سال ۷۶ یا ۷۷ به بعد- با مؤسسه عالی پژوهش که متعلق به سازمان تأمین اجتماعی بود، همکاری می کرد

که خدا رحمت کند آقای دکتر شبیری نژاد مسئول آنجا بود. آقای دکتر در اوایل انقلاب معاون سازمان برنامه بود. یعنی زمانیکه مهندس سجایی رئیس سازمان برنامه بودند. دکتر هم انسان بسیار شریف و محترمی بودند که با روحیات هدی بسیار سازگار بود. هدی آنجا چندسالی کارهای پژوهشی انجام می داد و کارگاه های آموزشی دایر می کرد و هم زمان در یک شرکت خصوصی که به اتفاق چند نفر از دوستان تأسیس کرده بودیم و در حوزه کارآفرینی و توانمندسازی و مطالعات اقتصادی - اجتماعی کار می کرد. هدی در این مؤسسه چند پروژه جالب انجام داد که هر کدام از آنها در نوع خود کم نظیر بود. به عنوان نمونه ما پروژه ای در حوزه توانمندسازی ۲۵۰ جوان در خرمشهر و آبادان را انجام دادیم که بخش پژوهش های اقتصادی پروژه از بعد مزیت ها و پتانسیل های اقتصادی در مسیر ایجاد کسب و کارهای جدید را هدی انجام داد که کار بسیار دقیقی بود. هدی یک پروژه ای دقیق هم در زمینه نهادهای خیریه ای در ایران انجام داد که بسیار تمایل داشت که نتایج آن را تبدیل به کتابی کند که در زمان حیاتش موفق به انجام آن نشد.

او از اوایل سال ۱۳۸۷ مدیرعامل این شرکت یعنی خانه پژوهش نواندیش شد که تا قبل از آن من مدیرعامل آن بودم. از آن زمان هدی شروع به اجرای پروژه ی توانمندسازی زاهدان که در زمان خودش پروژه بسیار مهمی بود و دو سال متمادی هدی بر روی آن کار کرد و زمانیکه کار داشت به آخر

پروژه‌ای را با این عنوان بررسی می‌کرد که خروجی اش یک نهاد باشد. برای همین در انجام هر پروژه در ابتدای کار اقدام به تیم‌سازی می‌کرد. مثلاً برای پروژه زاهدان یک تیم مطالعاتی، یک تیم آموزشی و یک تیم اجرایی درست کرد. این تیم متشکل از کسانی بود که تجربه عملی زیادی داشتند و دانش دانشگاهی و نظری خوبی هم داشتند و در واقع ترکیبی بود از جوانان خوشفکر و استادان صاحب‌نظر در

آن زمینه که هدی آنها را در کنار هم می‌نشاند و به آنها نظمی جدی می‌داد. هدی چون خودش پژوهشگر بود به کارها دید پژوهشی داشت و برای هر کاری مدل داشت و برای هر پژوهشی یک مقدمه تئوری داشت و این را برای همه کسانی که درگیر پروژه بودند،

جا می‌انداخت و همه دانستند از کجا باید شروع کنند و به کجا برسند. بعد از شهادتش وقتی من یادداشت‌هایش را در دفترش می‌خواندم، نکاتی که هدی برای استخدام مسئول دفترش نوشته بود را خواندم. هدی در کنارمسائلی چون قرار و مدارهای کاری و میزان حقوق نوشته بود، که با آقای فلان به این تفاهم رسیدیم که ایشان دانش اجتماعی

می‌رسید، هدی بازداشت شد که در سه ماه آخر کار، تیمی که هدی تشکیل داده بود، کار را جلو برد. از ویژگی‌های مهم هدی این بود که تحت هیچ شرایطی مسائل سیاسی را وارد کار نمی‌کرد. هرچند نگاه اجتماعی داشت و پروژه‌هایی را انتخاب می‌کرد که کارکرد اجتماعی داشته باشند، اما به لحاظ ذهنی و با توجه به ذهن منظمی که داشت، این دو حوزه را کاملاً از هم جدا می‌کرد. به عنوان نمونه در

پروژه‌ی زاهدان یکی از افراد بومی که با او همکاری می‌کرد هدی را شناخت و از من که گاهی اوقات داوطلبانه با او می‌رفتم خواست که سی‌دی‌های جلسات قرآن هدی را که در حسینیه ارشاد برگزار می‌شد برایش ببرم. هدی وقتی متوجه شد بشدت مخالفت کرد و عنوان کرد که تمایلی به التقاط

حوزه‌ها ندارد. این مسئله برای هدی خیلی مهم بود. بسیار از عناصر سیاسی ما این دقت‌ها را ندارند. این نگاه هدی صرفاً جنبه امنیتی نداشت، بلکه او معتقد بود که هرچیزی باید سر جای خودش باشد و موضع حرفه‌ای خود را در تخصص‌اش داشته باشد. عنصر دوم درس‌آموز هدی این بود که چون هدی تفکر تشکیلاتی و نهادسازی داشت، هر

” هدی نگاهش به کار حتی جدی‌تر از آن انتظار بود که از او داشتند و در واقع نگاهی حداکثری داشت. پروژه‌های وزینی در نوع خود از جمله تحولات صنعت نفت در ایران، توسعه اقتصادی در غرب، روندهای اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، تحلیل برنامه‌های عمرانی، بودجه و مطالعات فرهنگی و اقتصادی زیادی انجام داد.“



به عنوان نمونه در همین پروژه زاهدان هدی به هزینه خود با چند راننده اتوبوس و مینی بوس قرارداد بسته بود که در طی ۲ ماه زنان حاشیه نشینی که خود امکان آمد و شد بر سر کلاس ها را نداشتند، بیاورند و ببرند. در یکی از همان روزها هدی با یکی از آن راننده ها رأس ساعت ۴ قرار داشت، سه دقیقه ساعت از چهار گذشت و هدی به من گفت برویم. من گفتم چرا؟ هدی گفت من ساعت ۴ اینجا قرار داشتم. این راننده دفعه قبل هم تأخیر داشت. من به هدی گفتم اینجا زاهدان است، امکانات و نگاه انسان ها به نظم در اینجا متفاوت است. بعد از ۵ دقیقه راننده نگران آمد و کلی از هدی عذرخواهی کرد و هدی به او تذکر داد که اگر قرار بعدی هم تأخیر داشته باشد قراردادش را با او لغو

خود را بالا برده و حداقل روزی ۲ روزنامه را مطالعه کند.

ویژگی دیگر هدی این بود که او یک مستندساز حرفه ای بود و امکان نداشت چهار جمله با او حرف زده باشیم و او حاصل این چهارجمله را جایی یادداشت نکرده باشد. عنصر مشهود دیگر در کارهای هدی، عنصر نظم بود. هدی بسیار منظم بود و در این مسئله با کسی شوخی نداشت. به همه احترام می گذاشت اما توافقاتش جدی بود و از جمله چیزهایی که هدی را خیلی اذیت می کرد، همین مسئله بود که وقتی سر مسئله ای با کسی توافقی می کرد، آن کس سر توافقش نماند. هدی همیشه سعی می کرد این مسئله را خودش رعایت کند و از دیگران هم این توقع را داشت.

یادنامه: محور بعدی مربوط به نقاط عطف زندگی آقای صابر است. اینکه چه مسائل خاصی باعث تحولات فکری آقای صابر شد. به عنوان نمونه آقای صابر خودشان اذعان داشتند که زندان اول ایشان خیلی تأثیر زیادی در روند فکری و اعتقادی ایشان داشته است. اگر ممکن است کمی این موضوع را توضیح دهید.

خانم فیروزه صابر: هدی اولین بار بهمین ماه سال ۱۳۷۹ به زندان رفت. هدی در زندان ۵۹ بود که ملی-مذهبی‌ها و نهضت‌آزادی‌ها آنجا بودند. در آن زمان فشار روی هدی خیلی زیاد بود و ما حتی ۲ ماه از او کاملاً بی‌اطلاع بودیم. آن زندان بر روی هدی تأثیر بسیاری داشت. در انفرادی با قرآن مأنوس‌تر شده بود. وقتی هدی آزاد شد، به من گفت در این بازداشت به دو چیز رسیده است؛ نخست اینکه نگاهش به خدا تغییر کرده بود، او می‌گفت ما همیشه نگاهمان به خدا تاکتیکی بوده و هر وقت با خدا کار داشتیم به او مراجعه می‌کردیم، اما الان نگاهم به خدا استراتژیکی شده است و از آنجا بود که هدی به خدا می‌گفت رفیق و در واقع کلید رفیق رهگشای هدی که باب آن را در جلسات قرآنش باز کرد، در همان زندان اول خورد و کارکرد اجتماعی قرآن برای او پررنگ‌تر شد. همچنین نگاه مذهبی او از این زاویه به قول خودش استراتژیک و عمیق‌تر شد.

می‌کند و جالب این بود که در تمام مدت این ۲ ماه تمام راننده‌هایی که با هدی قرارداد داشتند، بسیار منظم و دقیق به تعهد خود عمل کردند. هدی با هیچکس رودر بایستی نداشت، چندسال پیش پروژه‌ای در دست داشت که دارای محدودیت زمانی بود. هدی از من کمک خواست و من قبول کردم. باید فیش‌های تحقیقی که هدی داده بود را می‌خواندم و خلاصه می‌کردم که این کار را کرده بودم، فقط مانده بود که پاکنویس کنم. منتها من در ذهنم روزی که باید کار را تحویل دهم، به اشتباه ثبت شده بود. هدی به منزل ما آمد و گفت فیروزه، کاری که قرار بود انجام بدهی را بده که ببرم. من گفتم قرار ما فردا شب بود و هدی گفت نه همین امشب بود و من تا فردا ساعت ۷ صبح به تو فرصت می‌دهم که کار را به من تحویل بدهی. من آن شب تا صبح بیدار ماندم تا همه آن مطالب را پاکنویس کنم در حالیکه اتفاقی هم نمی‌افتاد اگر هدی فردا شب می‌آمد و مطالب را می‌گرفت. در واقع هدی می‌خواست این مسئله را تبدیل به یک رویه کند.

به یاد دارم که آقای رحمانی می‌گفت در همین زندان اخیر با هدی ساعت ۹ شب قرار داشتم و با ۵ دقیقه تأخیر سر قرار آمدم. هدی شروع کرد به غر زدن و دعوا کردن که تو همیشه دیر سر قرار می‌آیی. من گفتم اینجا زندان است و ما که همیشه و هر لحظه با همیم، نیاز به این همه سخت‌گیری نیست! اما هدی نمی‌پذیرفت و در واقع برای او رعایت نظم بسیار اهمیت داشت.

دیگر اینکه هدی می گفت نگاه من به زن‌ها هم تغییر کرده است. از این زاویه که حس کرده بود نگاه اجتماعی و سیاسی زن‌ها خیلی رشد کرده است و زن‌ها در مقوله‌های اجتماعی قابل اتکاترند و علت این تغییر نگاه هم خانواده‌های زندانیان بودند که آن سال‌ها اتحاد خوبی بینشان برقرار بود. با هم تحصن می کردند، جلسه داشتند، دیدار با نمایندگان مجلس داشتند و برای هدی این خیلی جالب بود که یک عده زن که جز چند نفر از آنها باقی زنان معمولی و خانه‌دارند، چطور به خود جرأت می‌دادند که به خیابان بیایند و تحصن کنند و تهدید شوند و حتی چند نفر از آنها هم بازداشت بشوند و در واقع دستاورد هدی از زندان اول تغییر نگاه در دو مسئله فوق بوده است.

زندان اول باعث شد که روی این دو نکته بیشتر متمرکز بشود و تغییراتی بنیادین در او شکل بگیرد.

در زندان دوم نگاه جدید هدی به قرآن جدی‌تر شد و او به اصولش پایبندتر شد. در این زندان نگاه تاریخی هم پیدا کرد که این نگاه را در آموزش‌هایش می‌توانیم ببینیم. در زندان سوم و آخر، هدی وارد جمع تازه‌ای شد. در دو زندان قبلی او در میان جمع ملی مذهبی‌ها بود اما در زندان آخر با جمعی با دیدگاه‌های سیاسی مختلف همراه بود. از مشارکتی‌ها، مجاهدین انقلاب، ملی مذهبی‌ها، نهضتی‌ها، و افرادی با عقاید سیاسی دیگر. در ماه چهارم بازداشت وقتی با او ملاقات داشتم، به من گفت که این زندان آخر برای من مانند یک ترم دانشگاهی بود. با تفکرها و

دیدگاه‌های متفاوتی آشنا شدم که برایم خیلی جالب است. البته هدی دیدگاه خودش را هم داشت. او به شدت فردی آرمانی بود و به قدری از این نظر در درونش قوی بود که گاهی شرایط زمانی و مکانی فعلی را نمی‌دید، به همین دلیل گاهی برخی از اظهارنظرها و دیدگاه‌هایش برای دیگران سخت می‌شد. به عنوان نمونه اگر از همان دوران نوجوانی به ساده‌زیستی اعتقاد داشت، این مسئله همیشه با او همراه بود و این نگاه با شرایط سال‌های اول انقلاب که ساده‌زیستی ارزش بود، می‌خواند، اما زمانی که شرایط و نگاه‌های بعد از چند سال عوض شد، هدی همچنان همان ماند. البته دیگر در رابطه با دیگران مثل خانواده آن شدت قبلی را نداشت اما نسبت به خودش و در حوزه خودش محدودیت‌های زیادی قائل بود که این مسئله گاهی خودش را هم آزار می‌داد. مثلاً می‌گفت چرا دیگران آنقدر عوض شده‌اند؟ دیگرانی که یک زمانی با او هم تا بودند و متقابلاً برخی از دوستان هم این نگاه آرمانی هدی را دیگر نمی‌پسندیدند. من به یاد دارم که هدی برای تمام قراردادهای و پروژه‌هایی که می‌گرفت کاملاً مرز داشت. او محاسبه می‌کرد که کارفرما کیست؟ پولش از کجا می‌آید؟ آیا پول سالم است یا نه؟ و محاسباتی از این دست. به یاد دارم در سال ۸۴ یکی از نهادهای عمومی اصرار داشت که شرکت ما پروژه بزرگی برای آنها انجام دهد، اما از آنجا که گفته می‌شد مدیر آن شرکت رانت‌خوار است و رعایت قواعد مالی را نمی‌کند، هدی نپذیرفت. البته ما هم با او هم‌نظر بودیم. اما با

این حال هدی حتی به بقیه می گفت من اصلاً تعجب می کنم که شما چرا حتی این موضوع را در جلسه مطرح می کنید.

هدی ذهن اقتصادی قوی ای داشت. او امکانات و شرایط بسیاری در اختیار داشت که می توانست خود را در موقعیت های اجتماعی و اقتصادی بالایی قرار دهد، اما او پرهیز جدی ای داشت و برایش مهم بود که درآمد از کجا حاصل شود.

بعضی وقت ها این مسائل حاشیه ای هدی را آزار می داد. در زندان آخر وقتی هدی یک ماه به مرخصی آمد، یعنی از اول فروردین تا آخر آن، به هنگام بازگشت به من گفت که از بازجوها می خواهم من را از بند ۳۵۰ به بند ۲الف ببرند. می خواهم کمی تنها باشم و با خودم کار کنم. البته بازجوها قبول نکردند و بعد از مرخصی او را به همان بند ۳۵۰ بردند.

یادنامه: آخرین پرسش مربوط به پیگیری های قضایی و حقوقی شما بعد از شهادت آقای صابر است و اینکه نتیجه پیگیری های شما چه شد؟

خانم فیروزه صابر: همان روزی که ما متوجه فوت هدی شدیم، خانواده شکایتی تنظیم

کردند، اما بعد از آن تا مدت ها با وجود اینکه قاضی پرونده و دادستان تهران گفته بودند پرونده را پیگیری می کنند، اصلاً اقدامی از جانب آنها صورت نگرفت و مجدداً شکایتی از طرف خانواده تنظیم شد و گزارش بیمارستان مدرس را به آن پیوست کردیم که شامل مشاهدات پزشکی بود که هدی را معاینه کرده بودند و اطلاعاتی که مربوط به فرآیند انتقال هدی از بهداری اوین

تا زمان شهادتش بود که همراه با مدارک معتبری به کمیسیون پزشکی قانونی رفت. تا آنجا که من می دانم در آن کمیسیون عده ای از پزشکان، پرستاران و پرسنل بیمارستان را برای ارائه توضیحات خواسته بودند، اما پرونده هنوز باز است و هنوز مانند خیلی از پرونده های دیگر به سرانجامی نرسیده است. گویا در ایران به ندرت پرونده ای بسته می شود و اگر پرونده ای بخواهد بسته شود، باید برخی از واقعیات علنی بشود و چون همیشه از بیان واقعیت پرهیز وجود دارد بهترین حالت این است که آقایان پرونده را باز نگه دارند.

یادنامه: با سپاس از همراهی و هم کلامی شما در این گفتگو. ♦

” در زندان آخر وقتی هدی یک ماه به مرخصی آمد، یعنی از اول فروردین تا آخر آن، به هنگام بازگشت به من گفت که از بازجوها می خواهم من را از بند ۳۵۰ به بند ۲الف ببرند. می خواهم کمی تنها باشم و با خودم کار کنم. البته بازجوها قبول نکردند و بعد از مرخصی او را به همان بند ۳۵۰ بردند.“

حرف‌های او، آزمایش یومیه‌ی ما است

گفتگو با حسین شاه حسینی پیرامون منش و روش شهید هدی صابر

توضیح: حسین شاه حسینی از پیش کسوتان جبهه‌ی ملی، معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان تربیت بدنی و رئیس کمیته ملی المپیک در دولت مهدی بازرگان بوده است. این شخصیت ملی سپیدموی از آغاز جوانی در سلک یاران و هواداران دکتر مصدق بوده است. شهید هدی صابر در طی حیات خود به مناسبت‌های گوناگون ملی و ورزشی با حسین شاه حسینی، مصاحبت و همنشینی داشته است. در گفتگوی پیش رو در محضر حسین شاه حسینی بوده‌ایم تا محصول این همنشینی را از زبان وی بشنویم. در این گفتگو، آقای شاه حسینی برای نخستین بار بخش‌هایی از فعالیت‌های پژوهشی / ورزشی / مصدقی هدی صابر را بیان می‌کند که این گفته‌ها می‌توانند در شناخت منش و روش شهید صابر بسیار موثر باشند.

و با چه بیانی عنوان کند که برای مردم خطر آفرین نباشد، بلکه راهنمای خیلی خوبی هم باشد. این راه سخت را هدی خیلی خوب طی می‌کرد. یعنی حقیقتاً هدای صابر بود، بدون چون و چرا.

من افتخار آشنایی را با او از سالهای بعد انقلاب که نه، خیلی دیرتر پیدا کردم. من شخصا با مرحوم عزت‌الله سحابی از یک سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد آشنایی پیدا کردم و با او همکاری می‌کردم و به او علاقه‌مند بودم. هردوی ما آن موقع در نهضت مقاومت ملی بودیم و به اشکال مختلف باهم صمیمانه کار می‌کردیم.

یادنامه: آقای شاه حسینی شما شهید هدی صابر را چطور می‌بینید، دوستی شما با ایشان چگونه شکل گرفت؟

آقای شاه حسینی: کلمه هدی یعنی هدایت‌گر و صابر یعنی صبر کننده، یعنی یک آدم صابر، یک آدم صبور هدایت‌گر. اگر بخواهیم یک آدم صبور هدایت‌گر را باز کنیم، خیلی سخت است. خیلی سخت است که یک آدم استثنایی همه چیز را بداند و بفهمد و درک کند اما صبر کند تا در شرایط مقتضی که ایجاب کند این فهم را بازگو کند و بفهمد برای چه کسی و با چه زبانی بگوید

بعد از این که انقلاب به ثمر رسید، در عین حال که من در جبهه ملی و در نهضت مقاومت ملی بودم و عزت در نهضت آزادی و بعد هم جایی که خودش تشکیل داده بود، باز هم با عزت همکاری می کردم. عزت در آستانه سال های ۶۷ و ۶۸ جدا از نهضت آزادی، شروع به فعالیت کرد. در این فعالیت ها به عده ای برخورد کرد که این ها بینی و بین الله هم به مذهب اعتقاد داشتند و هم بسیار به ملیت معتقد بودند. عناصری بودند که سیاست های روز در آن ها اثر نگذاشته بود تا بازیگر شوند و به بازی سیاسی آلودگی پیدا کنند.

آمده بودند به دنبال حق نگر و از این جهت شروع به همکاری با عزت کرده بودند. یکی از این چهره های ارزشمند هدی صابر بود. من روی آشنایی که در سطح بالاتری از طریق جبهه ملی ایران با عزت داشتم آقای صابر را شناختم. ولی صداقت و رفتار صابر به نحوی بود که در من نسبت به خودش جاذبیتی ایجاد کرد و مثل برادر با او رفتار می کردم و حتی با او درد و دل می کردم. در صورتی که تلاش و مبارزات سیاسی من خیلی جلوتر بود و اقتضای سنم

این نبود که با او همکاری کنم ولی در عین حال مشترکات کلی ما - او در ارتباط با مهندس سبحانی و بنیانگذاری ملی مذهبی ها و من با اهداف جبهه ملی - حمایت از اهداف و دنباله روی نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق بود. آدم ممکن است این اشتراکات را با خیلی ها داشته باشد ولی ما جدا از این ها توانستیم زبان و بیان و اعتقادات همدیگر را درک کنیم که ما در چه حدی می توانیم تفاهم داشته باشیم. بیشتر به دلیل این که من طول زمان مبارزاتی داشتم و خیلی از مسائل را یادم بود برای ایشان نقل می کردم و چون ایشان هم با مکاتب

جدید کاملاً آشنایی و تسلط داشت، آن ها را با این مسائل منطبق می کرد.

زبان هدی، زبان مردمی بود. به هیچ وجه من الوجوه تحت تاثیر الفاظ نبود و در نتیجه راحت می توانستم با ایشان صحبت کنم. یعنی درد مشترک داشتیم. در مردم شناسی ایشان معتقد بود که باید توده های مردم در هر شرایطی و به هر شکلی آگاهی پیدا کنند تا بشود یک نظریه را در جامعه پیاده کرد. ما نگاه نکنیم که فقط بتوانیم با طبقات خاصی کار کنیم،



اگر روزی غیر از نان و پنیر چیزی بود- مثلا برایم یک نان روغنی آورده بودند- هدی فقط همان نان و پنیر را می خورد. من هم با او خوش بودم و برای من به هیچ وجه من الوجوه با هدی رفتار کردن و نشست و برخاست کردن تکلفی نبود. مثلا در مزرعه هم که بودیم، می آمد و می گفت فلانی ما ۵- ۶ نفر هستیم می خواهیم باهم بشینیم و حرف بزنیم. برای من ایجاد تکلف نمی کرد، خیلی ساده، همان چیزی را که داشتیم می آوردیم. یک وقت می دیدیم هدی چهارتا نان دستش گرفته و آمده، می گفتیم ما کمی سبزی هم داریم و او می گفت خوب پس ما ماست هم می آوریم. می آمد و می نشست، حساب می کرد که خانه، خانه ی خودش است و من هم رفیقش هستم. سن و گذشته و تحصیلات و... هیچ مطرح نبود. باهم، با عشق و علاقه و اعتقاد هم زبان می شدیم.

یادنامه: چه چیزی در رفتار ایشان برای شما قابل توجه بود؟

آقای شاه حسینی: این اعتقاد درونی که او به گفتارش داشت و برای گفتارش هزینه می داد برای من خیلی لذت بخش بود. در طول زمان مبارزاتی، من بین تمام کسانی که با آنها زندگی سیاسی کردم کمتر مثل هدی صابر دیدم. صادق، سالم، پرکار، کم توقع و علاوه بر این ها، اصلا فرصت طلبی نداشت که بخواهد در کنار شخصیت ها ابراز وجود کند.

جامعه را توده های مردم به حرکت در می آورند نه طبقات خاص. طبقه خاص اظهار نظر می کند ولی هزینه دادنش بسیار کم است یا اگر هزینه بدهد برای بهره برداری هزینه می دهد. ولی توده های مردم چیزهایی را که فهمیده اند و برای خودشان وظیفه می دانند و مثل دینشان از آن حمایت می کنند و با این ها صحیح تر و سالم تر و صادق تر می شود کار کرد. همچنین توده ها در کار توقع ندارند، از بالا و پایین انتظار ندارند، ولی طبقات بالا انتظار دارند. در اینجا من با ایشان و با عزت الله سجایی اشتراک نظر داشتم. لغات همدیگر را می شناختیم و با جملات همدیگر را درک می کردیم. اگر به منزل من می آمد با مهمان های من مثل خودشان برخورد می کرد و اگر با طبقات بالای جامعه آمد و رفت می کرد، با آنها حرف می زد اما یادش نمی رفت که آنها خاصیت بهره برداری دارند. اما طبقات پایین می خواهند چیزی را بر مبنای اعتقادشان بفهمند و حاضر هستند هزینه بدهند و مسائل را راحت تر می فهمند. در اینجا من با او مشترکاتی داشتم که با آنها زندگی می کردم.

یادنامه: مرادوات شما در چه سطحی بود؟

آقای شاه حسینی: اگر زندان یا مسافرت نبود، کم پیش می آمد که من او را نبینم. تلفن می کرد و صبح های زود اینجا می آمد و باهم یک نان و پنیر می خوردیم. فرض کنید

همیشه شنونده بود. اگر از او می‌خواستند حرف بزند، پُر حرفی نمی‌کرد ولی موظف می‌دانست بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر {حرفش را بزند}. امر به معروف اصل مذهبی‌ای بود که هدی قبول داشت. به دفعات که باهم بحث می‌کردیم، می‌گفت این امر به معروف و نهی از منکر بزرگترین درسی است که خداوند متعال به بندگان داده تا آدم، معروف‌ها را تبلیغ کند و از زشتی‌ها

نهی کند. اگر آدم همه کارش را بر مبنای این اصل قرارداد دهد و هوای نفس هم نداشته باشد، آدم موحدی است؛ چه در کار زندگی‌اش و چه در کار اجتماعی‌اش و چه در راه و روشش با مردم.

به بزرگترها احترام می‌گذاشت. از لغاتی استفاده می‌کرد که برای جامعه قابل

تحمل باشد و جامعه مفهوم آن را بفهمد، نه لغاتی که به گوش جامعه ناآشناست و فقط یک طبقه از آن لغات استفاده می‌کند. لغاتی را استفاده می‌کرد که قابل فهم باشد. با خواست مردم سر و کار داشت. از خصوصیاتش این بود که به هیچ وجه تکبر و خودخواهی و خودپسندی و "من می‌فهمم"، "من تجربه دارم"، "من بودم"، "من در

جلسات فلان شرکت می‌کردم" و... در او نبود.

راه که می‌رفت بعضی‌ها می‌گفتند هدی با خودش حرف می‌زند. نه! هدی با خودش تمرین می‌کرد. یک بار با او حرف می‌زد، می‌گفت شاه حسینی این ذکر الا به ذکرالله تظمئن القلوب را خدا گفته است تا همیشه آدم با خدا باشد. نه این که مدام بگویی خدا، خدا، برای این که خدا را ناظر بدانی. من می‌خواهم متذکر به

این ذکر باشم. ولی

بعضی مواقع متوجه می‌شوم که ذکر دارد یادم می‌رود و فقط می‌گویم خدا. خیال می‌کنند من دارم با خودم حرف می‌زنم اما من دارم این آموزش را پس می‌دهم تا یک وقت از این آموزش منحرف نشوم. چرا؟ چون ما داریم باهم

در مورد مسائل سیاسی حرف می‌زنیم، محتمل است که من نظرم، نظری باشد که جنبه خودخواهی و خودبزرگ بینی داشته باشد، زود به خودم متذکر می‌شوم که خدا دارد نگاه می‌کند. این حرف من اگر مورد تایید خدا باشد خود به خود تاثیر معنوی می‌گذارد. دیگر جملات را تکرار نمی‌کنم و به ذکر خدا متذکر می‌شوم. بیشتر به اثر معنوی ذکر فکر می‌کرد و نه اثر ظاهریش.

” این اعتقاد درونی که هدی به گفتارش داشت و برای گفتارش هزینه می‌داد برای من خیلی لذت بخش بود. در طول زمان مبارزاتی، من بین تمام کسانی که با آنها زندگی سیاسی کردم کمتر مثل هدی صابر دیدم. صادق، سالم، پرکار، کم توقع و علاوه بر این‌ها، اصلاً فرصت طلبی نداشت که بخواهد در کنار شخصیت‌ها ابراز وجود کند.“

می بینید که چند ماه بیشتر از فوت هدی نمی گذرد ولی آثار حرف های هدی صابر برای کسانی که با او آشنا بودند دور و نزدیک، برایشان مثل آزمایشات یومیه است. آدم وقتی یاد هدی می افتد در مقابل این آزمایشات قرار می گیرد؛ هدی اینطور گفت، این شکل حرف زد و... من که اختلاف سنی ام با هدی خیلی زیاد بود از گفتار و رفتارش آموزش می دیدم. حتی رفتار عملی هدی در قالب خوردنش، پوشیدنش، ارتباطش، احترام گذاشتنش، {اجازه نمی داد}

غرور بیجا داشته باشد و اظهار فضل بیجا کند. در مقابل همه خاشع بود ضمن این که اظهار نظرش را هم می کرد اما توام با بیان خوب. بیانی که در سطح افراد باشد و بیشتر در سطوح مردمی حرف می زد. آنچه که اکثریت جامعه پذیرفته بود را هدی بیان می کرد نه این که برای طبقات خاص اظهار نظر کند. فکرش در جهت همه مردم بود. می گفت اگر توده های مردم به

حقوق خودشان آگاهی پیدا کنند، بالایی ها هم راحت تر می توانند زندگی کنند. {نمی گفت} این توده های مردم هستند که چون آگاهی ندارند هر لحظه تمایلات فکریشان در این قالب می آید که چیزی که می گویند درست است. این طور فکر نمی کرد اجازه می داد، می پرسید برای چه دچار این مشکل شدی؟ باهم به دفعات در این کلاسی که در اهواز گذاشته بود چندبار من را هم دعوت کردند بروم آنجا و چیزی که از ذهنیات خودم داشتم و کارهایی که در طول زندگی

انجام داده بودم و در یک جریان سیاسی دیده بودم را بگویم، در راه که می رفتیم با این که اختلاف سنی ما خیلی زیاد بود، می گفت فلانی دقت کن که کوشش کنیم سطح سخن را در حدی بیان کنیم که همه کسانی که اینجا نشسته اند بتوانند از این جملات بهره ببرند یا از این لغات استفاده کنند. مثلاً یادم هست که یک بار در مورد انشعاب کاشانی از مصدق و پیدایش مجمع مسلمانان مجاهد در



زمان کاشانی، بحث شده بود و من را دعوت کرده بودند آنجا که این‌ها را جواب بدهم. جمع آنجا زیاد بود، از طرفدار بقای آنجا بودند تا دار و دسته کاشانی و علاوه بر این‌ها چپ‌های وابسته و غیروابسته هم زیاد بودند. مذهبی‌ها و وابستگان به نظام سلطنت هم حضور داشتند. جلسه خیلی قوی بود. من آنجا رفتم، هدی هم آمده بود. من را برد و در راه به من گفت

می‌خواهی چکار کنی؟ گفتم ببینم چه پیش می‌آید. گفت یادت باشد جملات را در حدی انتخاب کنی که از هر جمله ات همه یک چیز برداشت کنند و هر طبقه یک برداشت خاص نداشته باشد و طبقه دیگر، برداشت دیگری چون باز بین اینها تضاد پیدا می‌شود. در سطحی

مطالب را بگو که همه بتوانند از مطلب استفاده کنند. حالا شما فکر کنید من آن موقع ۷۴-۵ ساله بودم. ولی وقتی هدی این را می‌گفت می‌دیدم به دلم می‌نشیند و بهتر است. در آن جمع که مورد سوال قرار گرفتیم کاشانی را می‌گفتیم آیت الله کاشانی و محمدرضا شاه را هم می‌گفتیم اعلی حضرت. یعنی تربیت سیاسی که در لغات و الفاظ بود موجب شد که مساله ای را که

می‌خواهیم طرح کنیم موجب برخورد آرا و عقاید نشود و حتی نتیجه مثبت هم از آن بگیریم گفته شد فشارهایی که به شاه آوردند، سبب شد دیگر نتواند تحمل سلطنت کند و مجبور شد خودش هم تن به خروج از این کار بدهد و برای این کار هم مقدمات از آن موقع فراهم شد. به این اشکال تعلیم می‌داد و هم آموزش می‌داد و هم آموزش می‌گرفت.

زمانی که قرار شد مهندس سحابی کاندیدای ریاست جمهوری بشود، جناب هدی صابر مسئولیت پیدا کرد که کلاس‌ها و سخنرانی‌های متعددی برای ایشان در نقاط مختلف بگذارد. یک روز دیدم برای من چهارجای مختلف

”می‌بینید که چند ماه بیشتر از فوت هدی نمی‌گذرد ولی آثار حرف‌های هدی صابر برای کسانی که با او آشنا بودند دور و نزدیک، برایشان مثل آزمایشات یومیه است. آدم وقتی یاد هدی می‌افتد در مقابل این آزمایشات قرار می‌گیرد؛ هدی این‌طور گفت، این شکل حرف زد و... من که اختلاف سنی‌ام با هدی خیلی زیاد بود از گفتار و رفتارش آموزش می‌دیدم.“

گذاشته که بروم و در مورد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری که کاندیدای آن مهندس سحابی بود صحبت کنم. بعد به من گفت که خطوطش چیست. در عین حال که کم سن و سال و جوانتر از ما بود، ولی به این دلیل که به جامعه تسلط داشت، چه من و چه سایرین باید در جهتی که او تعیین می‌کرد حرف می‌زدیم. بینی و بین الله این راهنمایی‌ها موثر بود. در حالی که ما در آن

مقطع ضرورت اصل انتخابات را مطرح می کردیم منتها شناخت را هم می گفتیم که حالا بعد که طرف را شناختیم از او سوال کنیم برنامه شما چیست که می خواهید بروید. علاوه بر این می گفتیم که برنامه داشتن مستلزم صداقت های قبلی است. آیا این صداقت های قبلی را کاندیدای فعلی ما دارد یا نه؟ همه این خطوط به نحوی بود که در جلساتی که شرکت می کردیم (چه تهران، چه قزوین و ایلام و ازنا لریستان و اندیمشک که من رفتم) می توانستیم در انتخابات آقای سبحانی اثر بگذاریم. هدی جامعه شناس فوق العاده ای بود که فقط با تئوری سروکار نداشت. می دانست چطور می شود با جامعه ایران حرف زد. می دانست که ایران از نیروهای مختلفی تشکیل شده و فرهنگ های مختلف دارد. با هر کدام از این فرهنگ ها آدم چطور مطلبش را بیان کند تا هم مطلب از مسیر حقیقت خارج نشود و هم اثر گذار باشد. در کار سیاسی خصوصیات عجیبی داشت. در عین حال اهل مطالعه هم بود. در تحقیق آیات قرآن ذوق پیدا کرده بود. آیات را می برد، تفسیر آقای طالقانی و یکی هم از آقای ابولفتوح رازی را می گذاشت و با این همه نظریات علمای اهل تسنن را هم توجه می کرد. بر مبنای این ذوق تحقیقی که در مورد اعتقاداتش داشت، آن چه را که می گفت از ته دل بود، و صادقانه به آن اعتقاد داشت و حاضر بود هزینه آن را بدون چون و چرا بدهد. اگر می دید در بین عده ای قرار گرفته که آن ها هزینه دهند نیستند اما بیانگر و تحلیل گران خوبی هستند

با آن ها مخالفت نمی کرد ولی در عین حال با آن ها کار هم نمی کرد. می گفت شرط اول کار صداقت است. شرط اول این است که نه فقط راست بگوید، بلکه راست هم عمل کند و به اندازه توانایی فردی عمل کند. به آن چه که اعتقاد دارد و می گوید تا آنجا که می تواند عمل کند و اگر جایی هم نتوانست، بگوید اعتقاد دارم اما نمی توانم عمل کنم. با لغات مردم حرف می زد. الان خیلی ها در حرف هایشان می گویند منش، منش لغتی است که در مساله کسوت توده های مردم در گذشته استفاده می کرده اند، او این لغت را باب کرد. در جامعه احتیاج می دید که مردم را نسبت به مسائل اجتماعی آشنا کند و در این راه خیلی زحمت کشید. بینی و بین الله برای ورزش باستانی مملکت، خیلی مطالعه کرد، خیلی از ورزشکاران و پیشکسوتان و شخصیت های ورزشی که اصلا گم شده بودند را از تاریخ بیرون کشید. نه به این دلیل که این ها شخصیت های گردن کلفت و پرزوری بودند، بلکه روش فرهنگی و اعتقادی این ها را در جامعه ورزش مطرح کرد و به عنوان الگو نشان داد. درست است که مرحوم تختی از نظر کسوت ورزشی یک شخصیت ممتاز بود اما دیگران تقریباً گم شده بودند آنها شخصیت هایی بودند که شناخت تختی آن ها را تحت شعاع قرار داده بود. کوچه به کوچه و ده به ده این مملکت را گشت. شخصیت هایی که دارای روش و منش بودند و انسانیت را در قالب ورزش پیاده می کردند پیدا کرد و با خانواده و رفقای شان ارتباط گرفت و کتاب (میراث پهلوانی) را در مورد

آن‌ها نوشت. دائم با ورزشکارها در ارتباط بود و از این موضوع لذت می‌برد. می‌گفت: ”درست است این‌ها در فرهنگ روز خیلی آشنایی به مسائل ندارند ولی از نظر اعتقادی به آنچه می‌گویند عمل می‌کنند“. خودش از ورزشکارهای خوب باشگاه تهران جوان بود. خوب توپ می‌زد و در باشگاه تهران جوان مدالی هم داشت. بچه‌هایی که در آنجا بودند صاحب اندیشه و فکر بودند و ایشان با آن‌ها همکاری می‌کرد. ذاتا انسان پرکار و مسئولیت‌پذیری بود و اگر کسی به او انتقاد می‌کرد به هیچ وجه فرار نمی‌کرد و گریزان نبود. با حداقل زندگی راضی بود و اصلا تشریفات را نمی‌پذیرفت و راه

نمی‌داد. برای رفقاییش چه سیاسی و چه مذهبی و چه در غالب ملی مذهبی و یا گروه‌های دیگری که تمایلاتی داشتند پیک نیک‌هایی می‌گذاشت. خیلی ساده مثل همه پیک نیک‌های ساده‌ای که در گذشته‌ها وجود داشت، یکی چوب می‌آورد، یکی دیگ می‌آورد، یکی کماجدان، یکی قاشق و... و همه ساده دور هم جمع می‌شدند و با خنده و خوشی یک نهار درست می‌کردند و با خانواده‌هایشان بودند، همه یک جور و

یک شکل اما در عین حال موازین شرعی را در حد اعلا رعایت می‌کرد. این صفات عالیه صفاتی است که آدم در کمتر کسی در کلاس سیاست می‌بیند اما هدی مجموعه این صفات را داشت. در کنار عزت قرار می‌گرفت مورد احترام بود، در کنار دکتر یزدی همینطور، در کنار ریس دانا مورد احترام بود. از یک طرف وقتی خاطراتش را می‌بینی در زندان

مخصوصا از طرف کسانی که با افکار عزت و هدی سرو کاری نداشتند مورد احترام بود. بالاخره همه ما چه در نظام گذشته و چه این نظام زندان رفته ایم و بعضی مواقع می‌شد که در کنار افرادی قرار

می‌گرفتیم که از نظر فرهنگ و گفتار و رفتار و اعتقاد به هم نمی‌خوردیم. با این‌ها همکاری کردن خیلی سخت بود، این‌ها در ابتدا به چشم دوست به ما نگاه نمی‌کردند. ولی هدی در همان برخورد اول این جاذبیت‌ها را داشت. فرض کنید کسی که اصلا قاچاقچی بوده و به اتهام قاچاق از بلوچستان آمده بود، هدی نوبت حمامش را به او می‌داد، می‌گفت آقا اگر شما احتیاج دارید امروز بروید من فردا حمام می‌روم.

” [هدی] با لغات مردم حرف می‌زد. الان خیلی‌ها در حرف‌هایشان می‌گویند منش، منش لغتی است که در مساله کسوت توده‌های مردم در گذشته استفاده می‌کرده‌اند، او این لغت را باب کرد. در جامعه احتیاج می‌دید که مردم را نسبت به مسائل اجتماعی آشنا کند و در این راه خیلی زحمت کشید. بینی و بین‌الله برای ورزش باستانی مملکت، خیلی مطالعه کرد.“

بدون اینکه باهم آشنایی قبلی داشته باشند. یعنی برای افرادی که جامعه از هر حیث محتمل بود پردازشان بکند فداکاری می‌کرد. اعتقاد داشت که اینها هم انسان هستند و حقی دارند و نباید بی جهت از جامعه طرد شوند، باید با آنها هم با راه و روش صحیح همکاری کرد. و آن را خودش به عنوان نمونه عمل می‌کرد. فرض می‌کنیم امروز نوبت من است که در زندان اتاق را تمیز کنم و یا من باید ظهر غذا را تقسیم کنم. من در این کمپ و اتاقی که هستم با هدی همفکری ندارم و هدی هم نسبت به افکار من اصلاً خوشبین نیست. ولی هدی با همین آدم می‌گفت آقا اگر شما امروز حال نداری و سنت بالاست من می‌توانم بجای شما کار کنم. بلند می‌شد و با تمام قدرت بهتر از روزی که نوبت خودش بود تمیز می‌کرد، غذا آماده می‌کرد و... یعنی با آقایی که هیچ ارتباطی پیش از این با او نداشت دوستی ایجاد می‌کرد در نتیجه فردی که در منطقه بلوچستان راه‌زنی می‌کرده و چه تجاوزهایی می‌کرده و حکم قانونی‌اش اعدام بوده، شیفته رفتار و منطقی هدی صابر می‌شد و خودش می‌گفت فردا صبح که بلندشدمی من را هم بیدار کن بیایم نماز. بدون این که به او بگوید بیا نماز بخوان و بگویند من روزه هستم و تو چرا نمی‌گیری. هدی برای او افطار حاضر می‌کرد و می‌گفت نه من خودم روزه نیستم. تو بیا بخور. با این شکل محبت، با عاطفه و دوستی، نه از سر بازی بلکه از سر اعتقاد. این بود که هر کس با هدی در زندان بود راحت و آسوده و فارغ‌بال زندگی

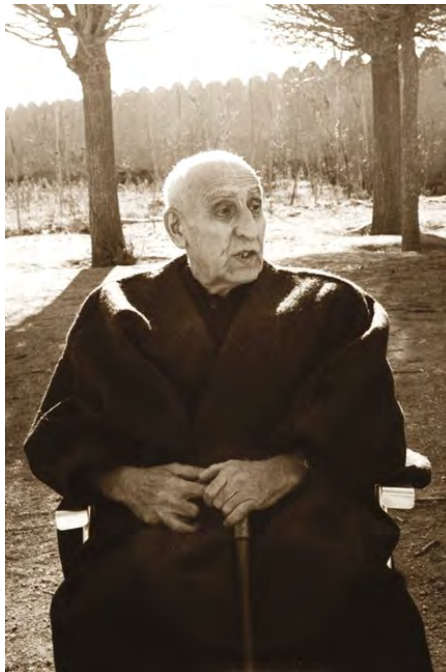
می‌کرد. برای هدی زندان آن کلاس درسی که می‌گویند، بود. او می‌توانست آنجا هم یاریابی و رفیق‌یابی و دوست‌یابی کند و هم اندیشه‌های خود را به صورت عملی نشان دهد. کسان دیگری هم بوده‌اند که آمدند و با عزت همکاری کردند و از خانواده‌های بالایی هم بودند ولی شما می‌بینید کمتر کسی است که به مرگ هدی افسوس نخورد که چه نعمتی از دست رفته است. این برای صداقت، درستی و علاوه بر این گفتار و رفتار صحیحی و اعتماد و اعتقادی بود که در جامعه ایجاد کرده بود.

آدم استثنایی‌ای بود، سالم، شجاع، به هیچ وجه من‌الوجه از چیزی که فهمیده بود یک قدم پایش را عقب نمی‌گذاشت. علاوه بر این چون اعتقادش خداگونه بود... در بحث‌هایی که داشتیم می‌گفت آقا ما نتیجه نمی‌گیریم. ولی بعد که نتیجه می‌گرفتند در یک صفحه کاغذ همه را منعکس می‌کرد، بعدی‌ها می‌آمدند می‌خواندند ما آمدیم راه را هموار کردیم. گفتیم پهلوی خدا ماجور هستیم. قصد ما خودمان نبوده وظیفه بوده. خدا انسان می‌خواهد برویم انسانیت‌مان را کامل کنیم. نتیجه گرفتیم هوالمطلوب، نگرفتیم ما کارمان را کرده‌ایم. سایرین از طریق راه ما به نتیجه خواهند رسید. ما آن موقع هم بهره‌دنیایی می‌بریم هم بهره آخرتی. دنیایی را که ما نتوانستیم بسازیمش سایرین ساخته‌اند، آخرت را هم خودمان ساخته‌ایم، توفیق پیدا کردیم. با این معیارهای فرهنگ مادی هیچ موقع کسی نمی‌تواند رویش حساب بکند. یک فرهنگ معنوی خداگونه داشت چه رفتارش

{چه می گوید}. این جملات در ذهن هرکسی جا می افتاد. تک روستا باغبانی است که همیشه پیش مصدق بوده. وقتی هدی درمورد تک روستا حرف می زند به او آبرو می داد.. دهاتی فهمید طرح چیست، بیانش چیست. بیان صداقت و درستی دکتر مصدق با دهقان هایش این آبرو را به او داد. یعنی هدی با زبان مردم حرف می زد.

کاری هست که هدی صابر کرده و کمتر کسی می دانست. من عضو هیات متولیان قلعه احمدآباد هستم و هیات متولیان این اجازه را به من داده که آنجا بروم و ببینم. اختیاراتی دارم که بخشداری آنجا و سازمان امنیت هم می داند. وقتی آنجا می روم نمی گویند چرا شاه حسینی اینجا آمده است، می گویند عضو هیات متولیان اینجا

آمده که بررسی کند کسی اینجا را خراب نکرده باشد و چیزی از بین نرفته باشد، یا می خواهد حقوق کارگرهای اینجا را بدهد، خلاصه مزاحم ما نمی شوند. ۵-۶ روز متوالی با هدی و دو فیلم بردار آنجا رفتیم. هدی از همه ساختمان، از زندگی دکتر مصدق و همه دهاتی هایی که می شناختیم فیلم برداری می کرد و



با فرزندانش چه رفتار سیاسی خودش چه در کلاس دوستی چه در آموزش هایی که می دادند. برای خودش وظیفه مذهبی انسانی می دانست. منتها می گفت در یک چهارچوبی به نام چهارچوب ملی یعنی مردمی باید این ها پیاده شود و اینکار را می کرد. این خلاصه اش بود. برای حواشی هم نمونه های خیلی زیادی دارم.

بینی و بین الله عاشق دکتر مصدق بود. دوبار هدی آمد احمدآباد یکی ۲۹ اردیبهشت و دیگری ۱۴ اسفند. موقعی که از تریبون پایین آمد خیلی خنده دار است اول سخنرانی یک عده از این دهاتی ها، به خصوص ۱۴ اسفند یک سری ازدهات اطراف می آمدند که من به دلیل قدمتی که آنجا می روم با من آشنایی

دارند می پرسیدند این کیست و از کجا آمده؟ از کجاست؟ هدی می گفت مشد حسین این را گفته، آن را گفته، اگر ببینید همه می گویند فلان محقق آمریکایی در مورد مصدق چه می گوید، او می گفت چرا راه دور برویم. بیاییم اینجا در این روستا، ببینیم این آقای تک روستا که پوستش، گوشتش، جان و زن و بچه اش از دکتر مصدق است

گفت برو پنج روز دیگر بیا و این پیراهن و جوراب من را بشوی. گفتم بقیه لباس هایتان را؟ گفت نه بقیه را نمی‌دهم تو، می‌فرستم تهران تا خانم بشوید. هدی این جمله‌های ساده را روی تریبون احمدآباد زد. خیلی ساده است اما چقدر می‌تواند در جامعه اثر داشته باشد. به این ترتیب زندگی در تبعید دکتر مصدق را می‌گوید که نخست وزیری با آن عظمت بوده ولی به این شکل با مردم زندگی می‌کرده است. به غیر از این که در آن صداقت و

درستی و تقوی دارد، غرور و جذب مرید هم ندارد. چون با صداقت است مردم بعد از ۵۰ سال به دکتر مصدق اعتماد دارند. بعدها همین احمدآبادی‌ها از



من سؤال کردند که این پسر جوان کیست که این‌ها را می‌دانست. می‌گفتم این چهل سالش است.

از خصوصیات گفتارش باز بگویم. باهم رفتیم به زورخانه‌ای در تهران به اسم زورخانه علی تیک تیک در خیابان شهباز جنوبی (۱۷ شهرویور)، علی تیک تیک از قدیمی‌های ورزش‌های باستانی بود و الان فوت شده است. هدی از من خواسته بود به دلیل سابقه ورزشی که دارم با او به آنجا بروم. باهم رفتیم آنجا، هدی از دم در که

با ارتباطاتی که من داشتم، تک تک دهاتی‌ها را آورد و با آن‌ها حرف زد. در حدود ۲۲- ۲۳ نوار شد و حدود ۵ روز مذاکره شفاهی درست شد که الان نمی‌دانیم آن فیلم‌ها کجاست.

وقتی خواهش کردیم که هدی بیاید و در احمدآباد حرف بزند، هدی خیلی ساده این‌ها را گفت. مثلاً یک خانمی بود به اسم بی‌بی خدیجه، هدی آمد و از بی‌بی خدیجه حرف زد. دکتر مصدق زندگی داشته که تا می‌زده

بی‌بی خدیجه می‌آمد و می‌گفت آقا چکار داری؟ زنگ زد که این پیرهن من را و با این دو تا جورابم را ببری بشویی، بعد هم من اینجا آب کلر دارم، تسوی آن هم می‌زنی و بعد می‌اندازی روی

سیمی که جلو اتاق من است و می‌نشینم تا من به تو بگویم. بعد ننه خدیجه می‌گوید این کار را که کردم دیدم آقا با کتری و چایی که داشت، یک چای لیوانی ترکی برای من ریخته است. وقتی خوردم گفت چرا همه لیوان را نخوردی؟ گفتم بزرگه آقا. گفت مگر تو ترک نیستی باید همه چای را بخوری. گفتم نمی‌توانم. گفت مریض که نیستی؟ گفتم نه، گفت پس از این به بعد یادم باشد برای تو کمتر چایی بریزم. بعد شروع کرد احوال‌پرسی از خودم و پسر و

داخل آمد تمام شئونی را که یک ورزشکار باستانی باید رعایت بکند را اجرا کرد. همه سنن را اجرا کرد و باعث شد علی تک تک شروع کند با او حرف زد که چه کسی گفته، این طور عمل کنی، چه کسی نگفته و... به این ترتیب با علی تک تک رفاقت ایجاد کرد و در همین گفتگوها اسامی جدیدی پیدا کرد. شاید اطلاعات سه فصل از کتاب را از علی تک تک گرفت. به این نحو

از علی تک تک اطلاعات گرفت،

مردم شناس خوبی بود. همه این‌هایی که اینقدر به او اعتقاد دارند به دلیل مردم شناسی‌ای بود که هدی داشت، چه در طبقات روحانیت، چه در دانشگاه، چه دانشجوی. شما همین جلساتی را که چندین سال سه‌شنبه‌ها در حسینیه ارشاد داشت

را نگاه کنید. بلند می‌شد و همیشه می‌آمد چون پشتکار و اعتقاد و ایمان به کارش خیلی زیاد بود.

کارهایش خیلی موثر بود. در کاری که در سیستان و بلوچستان داشت یک بار من رفتم و یک بار هم با خانم طالقانی رفتم. طرحی برای آنجا داشت، با وجود آن که تمایل داشتند، نمی‌توانستند جلو طرح‌های او را بگیرند، با وجود آن که تمایل داشتند، منطقه بروند و کار کند. آنجا همه از کوچک و

بزرگ کنار خیابان نشسته‌اند و تزییق می‌کنند. یک قاطر ول می‌کنند که یک طرف بارش گاله است، یک طرف تریاک و یک زن و بچه را هم رویش نشانده‌اند و یاد داده‌اند که قاطر کجا برود. هدی می‌رفت با این بچه حرف می‌زد، با آن خانم حرف می‌زد که این کار خوب نیست، من برایت چرخ خیاطی می‌آورم که زندگیت از این طریق بگذرد نه این که برای بچه یتیم بروی تریاک

فروشی. می‌آمد

تهران ده نفر را می‌دید تا با همان بودجه‌های وزارت‌خانه‌ای دوتا چرخ خیاطی بگیرد و ببرد به این زن بدهد. بعد بروند و برای خرید کالاهای این زن با چندتا آدم در تهران مذاکره کند. این کارها

هم نیرو می‌خواهد و هم اعتقاد می‌خواهد. شب چهارم او بعضی از همین بچه‌های سیستان و بلوچستان آمده بودند، من آن‌ها را قبلا هم دیده بودم، خیلی متاثر از فوت هدی بودند. بیست روز پیش من یکی از جلسات اهوازش را رفتم، ولی من نمی‌توانم مثل او فکر کنم. صادقانه بگویم رفتم و آسمان و ریسمان مذهب و سیاست را بهم بافتم و یک حرفی زدم، کاری از من بر نمی‌آید. او با این سن کمش خیلی ارزشمند بود.

” یک انسان فداکاری بود که همه وقت

خود را در راه هدف و اعتقادش صرف

می‌کرد معتقد بود حالا که نمی‌توان در نظام

کار کرد باید کار فرهنگی کرد. کار

فرهنگی چیست؟ این که رشد مردم را بالا

ببرد، وقتی مردم رشد پیدا کردند، بیشتر از

هزارها گلوله و تفنگ {موثرند} خودشان

جلو می‌روند و عمل می‌کنند.“

{موثرند.} خودشان جلو می‌روند و عمل می‌کنند. می‌گفت من اگر بتوانم در ظرف دو سال ۶۰ نفر از این‌ها را از راهشان برگردانم و به این راه درست بکشانم در ۵ سال نسل به نسل دور می‌گردد و می‌شوند ۵۰۰ نفر، کم کم پنج هزار نفر و بعد یک شهر را می‌شود از بدبختی نجات داد. این شهر بعدها توسعه پیدا می‌کند، می‌شود یک بخش و یک استان و کم کم یک تفکر و یک اندیشه می‌شود. از این جهت باید با عشق و اعتقاد و با کمک گرفتن از حضرت

اگر کشته شده باشد مهره‌ی خوب و ارزشمندی برای کشتن انتخاب شده و، تیرشان خطا نرفته است. برای این که جلو پیشرفت جامعه را بگیرند، مهره‌های ارزشمندی مثل هدی باید از میان برداشته شوند. اگر هدی ۵-۶ سال دیگر در آن مناطق کار می‌کرد یقین داشته باشید در آنجا می‌توانست جلو قاجاق را با نیروی مردم بگیرد. آنجا تیم فوتبال درست کرده بود. روی ذوق خودش آنجا رفت و با بچه‌ها لخت شد و شلوار ورزشی پوشید. گفتم هدی تو نمی‌توانی، گفت نه! اگر من با



این بچه‌ها بازی کنم سر ذوق می‌آیند. آن‌ها از ۲۰ ساله تا ۴۰ ساله معتاد بودند و چهارتا توپ هم نمی‌توانستند بزنند. برای این‌ها امکانات فراهم می‌کرد و نه این که فقط دستور بدهد، با این‌ها می‌نشست، در کپرشان می‌رفت و صحبت می‌کرد. همان یک روز من را از پا انداخت، گفتم من دیگر با تو نمی‌آیم، این کار توست. کار من نیست، ما دیگر به درد نمی‌خوریم.

یک انسان فداکاری بود که همه وقت خود را در راه هدف و اعتقادش صرف می‌کرد معتقد بود حالا که نمی‌توان در نظام کار کرد باید کار فرهنگی کرد. کار فرهنگی چیست؟ این که رشد مردم را بالا ببرد، وقتی مردم رشد پیدا کردند، بیشتر از هزارها گلوله و تفنگ

باری تعالی - که یقینا کمک می کند - کار کرد. اگر خود آدم هوای نفس و غرور نداشته باشد، و برای توده های مردم خداگونه فکر بکند و از مردم توقع نداشته باشد که در قبال کار او به مقامی، موقعیتی، پولی و منصبی بدهند، توقعی که اثر حرف خدا را از بین می برد، خدا کمک می کند و امکان توسعه و توفیق را بوجود می آورد.

هدی در رشته فوتبال ورزشکار بود ولی شایستگی که قهرمان باشد را نداشت. در مدارس یک قهرمانی هایی داشته و تیمشان، تهران جوان و پرتو، هم تا مسابقات تهران پیش آمد اما بیشتر از این توفیقاتی نداشت که بگویم قهرمان بوده است. به کوهنوردی هم علاقه داشت، با باشگاه کوهنوردی دماوند که مرکز کوهنوردان حرفه ای بود همکاری و ارتباط رفاقتی داشت. دماوندی ها بزرگترین کوهنوردان قبل از انقلاب و از دوره دکتر مصدق بودند، چپ بودند، هدی با آن ها هم اندیشی نداشت اما همراهی داشت. هدی عاشق ورزش بود. بر مبنای سنت گرایی که داشت می گفت ورزش باعث می شود جسم سالم باشد، جسم که سالم باشد، می توان اندیشه و افکار سالم هم داشت. در عین حال اگر محیط ورزشی سالم باشد رفاقت و دوستی و مردانگی را می تواند گسترش دهد و بهتر می تواند اثر بگذارد. بخصوص ورزش های دسته جمعی ایجاد دوستی و رفاقت می کند، اگر می بینیم که ورزش های جمعی به نتیجه نمی رسد برای این است که روحیه جمعی آن از بین رفته است. ورزش ایجاد دوستی می کند، فوتبال، والیبال، بسکتبال ... و ورزش های توپیی اگر همکاری

جمعی بینشان نباشد امکان توفیق ندارند. گاهی این ارتباط دوستانه بین کسانی که ورزش های دسته جمعی می کنند خیلی بیشتر از کسانی است که ورزش های انفرادی می کنند. در ورزش های انفرادی گاهی اعمال قدرت و غرور پیدا می شود. خیلی به دنبال ورزش های توپیی بود و به آن ها علاقه مند بود و می گفت اگر این ها توسعه پیدا کند، عامل همبستگی بین افراد می شود و خیلی بهتر از ورزش های فردی است که عامل افزایش غرور است. در فوتبال کسی نمی تواند چنین چیزی را بگوید چون اگر یک پاس عوضی برود امکان دارد کار خراب شود. پس باید باهم رفیق باشند و اعتماد دسته جمعی داشته باشند تا توپ را به هم واگذار کنند. می گفت اگر ورزش در قالب کوهپیمایی و سنگ پیمایی باشد، دوستی در آن بسیار زیاد است. چون طرف خطر می روند باید باهم رفیق و دوست و همیار باشند. این که می گویند از کدام پناهگاه استفاده بکنیم، شب بمانیم یا نمانیم ... تجربه در آن بسیار موثر است. چون آدم نیاز زیاد به تجربه دارد می تواند عامل رفاقت شود. بر مبنای این رفاقت امکان این که تبلیغ ایدئولوژی بشود خیلی بیشتر است. از این جهت به ورزش خیلی علاقه داشت.

در مورد ورزش های باستانی می گفت نظام های دیکتاتوری آمدند و آن خصلت های جوانمردی و انسانیتی که در این ورزش ها بود را از بین بردند، و اگر نه در گذشته تمام ورزشکارانی که در طول تاریخ داشتیم در خدمت قدرت قرار نگرفتند و قدرت ها کنار ورزشکاران می آمدند. آن هایی که در خدمت

قدرت قرار گرفتند در تاریخ اسمی ندارند ولی آن‌هایی که در مقابل قدرت‌ها بودند تاریخ از آن‌ها به خوبی یاد می‌کند. در ورزش‌های سنتی ایران و ورزش‌های باستانی هم به همین نحو بوده است که مفهوم واقعی ورزش در قالب همبازی و همکاری و کمک به مظلومین و دفاع و مقاومت در برابر ظالمین بوده است و بعدها به این حرکات تبدیل شده است. ورزشکار قبلا برای برقراری عدالت در مقابل حکومت‌ها قرار می‌گرفت. وقتی به محلی می‌آمدند و می‌گفتند چه کسی ورزشکار است؟ وقتی می‌گفتند آقاسیدحسن رزاز یعنی اختیار این محل و تمام حل اختلافات ازدواج و مالی و... در این محل دست حسن رزاز است. آقاسیدحسن رزاز کشتی‌گیر خوبی بوده اما از نظر معنوی مورد احترام بوده است. کشتی‌برای او وسیله‌ای بوده تا به او روحیه معنوی‌ای بدهد که بتواند حکمیت کند و حقوق افراد را به آن‌ها بدهد. به غیر از چوگان، در گذشته تاریخ همه ورزش‌ها برنامه‌ای برای دوستی، همکاری، مشاوره، رفاقت و صمیمیت بوده است. بعداً حکومت‌ها ورزش را تبدیل کردند به ابزار گردن کلفتی و زورگویی و این بلا را بر سر آن آوردند. ریشه اصلی ورزش صمیمیت است، هدی به دنبال ریشه اصلی بود. می‌گفت منش و کسوت و راه و روش باید آن‌طور باشد، از همین جهت به دنبال ریشه می‌گشت و بر مبنایش کتاب هم نوشت. در تاریخ سیاسی ایران در زندگی حسن مدرس که مبارزه می‌کرد، رضا شاه توطئه می‌کرده که مدرس را بکشد. آقاسیدحسن

رزاز شب‌ها تمام منطقه سرچشمه و بازار تهران را قرق می‌کرده و با چهارتا از گردن کلفت‌های دیگر هرشب پاسبانی می‌دادند که کسی به خانه مدرس نرود و توطئه کند. آن زمان‌ها اگر خانواده‌ای مکه می‌رفت که در ۲-۳ سال طول می‌کشید، خانواده را به دست پهلوان محل می‌سپردند. پهلوان همه زندگی این‌ها را اداره می‌کرده است. یعنی ورزش باستانی ایجاد امنیت می‌کرده است و از این جهت مورد احترام بوده است. صابر به دنبال این روش و منش و کارکردها می‌گشت، روی آن کار کرده بود و به آن اعتقاد داشت.

بینی و بین الله هدی نخبه بود، کم توقع، پرکار، صادق، متدین، معتقد و پابند، این آدم‌ها کم گیر می‌آیند. من از نهضت مقاومت ملی در ۱۳۳۲ با تمام گروه‌ها بوده‌ام. خیلی از افراد را دیده‌ام، مثل هدی کم پیدا می‌شد.

من هنوز از فکر و ذکر او بیرون نمی‌آیم. هر سال فوت تختی که ۱۷ دی بود، دو روز قبل تلفن می‌کرد و می‌گفت صبح ۱۷ دی پیش شما می‌آیم. اگر گروه‌های سیاسی می‌آمدند که باهم و اگر نه من و او دونفری به ابن بابویه می‌رفتیم. بالاخره من با آقایان ورزشکار سابقه‌ای داشتم، زمانی رئیس تربیت‌بدنی این مملکت بودم و کمیته‌های المپیک من را می‌شناختند، پیرمردم هستم و عصا به دست، به ما احترام می‌گذاشتند و با هدی هم همین‌طور برخورد می‌کردند. خنده‌دار است وقتی ما آنجا می‌رفتیم ۷-۸ نفر می‌ایستادند و از دور نگاه می‌کردند ما کجا می‌رویم. من پدر بزرگ و مادر بزرگمانجا

دفن هستند، علاوه بر این شهدای ۳۰ تیر، دوستانم دکتر صدیقی و قطب‌زاده، مرحوم شمشیری و... آنجا هستند، می رفتیم و فاتحه‌ای می‌خواندیم. کنار شهدای ۳۰ تیر که می‌نشستیم امنیتی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند فلانی مصدق که بود و چه بود. خنده ام می‌گیرد که از رو نمی‌رفتند، عکس هم می‌انداختند. بعد بازجو از هدی می‌پرسید، می‌گفت شاه‌حسینی پایش درد می‌کند همراه او می‌آیم. می‌گفتند قبلا که با او نمی‌آمدی چه شده ۶-۷ سال است

می‌آیی؟ می‌گفت چون ۶-۷ سال است با شاه‌حسینی رفیقم، و اگر نه زودتر هم می‌آمدم. خیلی آدم سالمی بود، در تربیت بدنی یک عده ورزشکارهایی مانند ابوالملوکی و خادم (بزرگ که در ۱۹۴۸ مقام کشتی آورد) برای نوشته‌هایش احترام قائل

بودند. به دلیل این که رؤسای کمیته المپیک عضو سازمان المپیک جهانی محسوب می‌شوند، چند وقت پیش یکی از رؤسای کمیته المپیک به ایران آمده بود و مجبور شدند ما را هم دعوت کنند و بگویند کدامشان زنده هستند، کدامشان مرده، نهاری می‌دهند و دور هم می‌نشینند. چند وقت پیش ما را دعوت کردند، آنجا یکی از رؤسای کمیته ملی المپیک که وکیل مجلس هم بود، مساله هدی صابر را گفت. از من پرسیدند و من داستان را تعریف کردم. یک نفر از

آقایانی که حضور داشتند فرمودند آقای شاه‌حسینی این‌طور نیست. گفتم شما با ایشان آشنا نبودید. و او شروع به انتقاد نمود. مجبور شدم کمی تندتر شوم و گفتم شما اصلا از خانواده ورزش نیستی، آن‌هایی که از من پرسیدند از خانواده ورزش هستند. کسی از او می‌پرسد که از خانواده ورزش باشد. مثلا شما دکتری، من در مورد حرفه شما اظهار نظر نمی‌کنم. ما که همه مرجع تقلید نیستیم. سکوت کرد و حرفی نزد. من گفتم که سابقه ورزش هدی

” من هنوز از فکر و ذکر او بیرون نمی‌آیم. هر سال فوت تختی که ۱۷ دی بود، دو روز قبل تلفن می‌کرد و می‌گفت صبح ۱۷ دی پیش شما می‌آیم. اگر گروه‌های سیاسی می‌آمدند که باهم و اگر نه من و او دونفری به ابن‌بابویه می‌رفتیم.“

این بوده است، باشگاهش این بوده است، خدمتش این بوده است، این تحقیقات را که در کمیته ملی المپیک بی‌سابقه بوده را او کرده است، برنامه‌هایی برای مرحوم تختی گذاشته است و روش و منش او را تجلیل

کرده است. گفتم شخصیتی بود که ورزش باید به او به دلیل خدماتی که کرده است، احترام بگذارد. ما گفتیم اما کسی گوشش بدهکار نیست.

امیدوارم اگر کم گفتم، کسر گفتم یا بد گفتم، خدا خودبزرگ بینی و خودخواهی و خودرایی را از ما دور کرده باشد. آنچه به عاقل می‌رسید و به زبان می‌آمد، چیزی است که با دلم هم می‌گویم. محتمل است که در آن اشتباه باشد ولی عمدی نبوده است. ♦

هدی صابر، سرمایه‌ای ملی بود

پیرامون فعالیت‌های پژوهشی هدی صابر در حوزه‌ی اقتصاد

محمد ستاریفر

امروز عصر این دوست عزیز، به من جرأت این را داد که قلم برداشته و این چند سطر را به حکم دل به روی کاغذ آورم.

سال ۱۳۵۸ در مدرسه عالی بازرگانی، او را بسیار با نشاط، فکور، بانضباط، هوشمند و همه جانبه نگر در کلاس درس، یافتیم. به لحاظ مسئولیتی که در دبیرخانه شورای انقلاب داشتیم و حوادث شتابان انقلاب و پس از انقلاب، هر بار همدیگر را می‌دیدیم، انبوهی از سئوالات، چراها و تحلیل‌ها بین ما رد و بدل می‌شد. و پس از هر دیدار، شیفتگی من به این جوان ۱۹ ساله، که بسیار بسیار بیش از سن خود، دغدغه



انسانی، اسلامی، ملی و ارزشی داشت، بیشتر می‌شد.

با تعطیلی دانشگاه‌ها، او را چند بار بیشتر ندیدیم، با بازگشایی مجدد دانشگاه که این بار نامش مجتمع اداری و بازرگانی (از ادغام ۱۳ مدرسه عالی) شده بود، در کلاس درس

باسمه تعالی

چه در زمان حیات پرافتخار و چه پس از مرگ این مجاهد فی سبیل الله، با اینکه از او بسیار نشان‌ها، صفات متعالی و خاطره‌های فراوان دیده، دانسته و یاد گرفته‌ام اما همیشه عاجز از توصیف و نوشتن پیرامون این بزرگ مرد بوده‌ام.

امروز یکی از دوستان مشترک من و هدی که برایم بسیار عزیز است، در گرما و در سختی به دانشگاه آمد و گفت باید چیزی بنویسی و رفت. تکلیفی بر من عاجز گذاشت و رفت.

در طی سال‌های گذشته، روزی نبود که یادی از او نداشته باشم و در این یکسال گذشته، تقریباً حضور او را در بسیاری مواقع و در موقع نماز دارم. حال نمی‌دانم از زیستن عاشقانه، آرمان خواهانه، عمل گرایانه و ایستادن بر عهد و پیمان این رادامرد اسلام و ایران، چگونه قلمی مانند قلم من می‌تواند توصیف داشته باشد. تکلیف

اقتصاد توسعه، هدی را داشتم. در طی هفته، تقریباً دیدار هر روز، دیداری با بحث پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران و همراه با نگاه نافذ و لبخند گهگاه او و یادداشت برداری‌های منظم آن هم با خط و اصول خاصی در چیدمان سطرها، تیترها و عنوان‌ها، برایم خاطره‌ها گذاشت. در درس اقتصاد توسعه، در مبحث سیر تاریخی توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی، تقاضا از دانشجویان برای ارائه مباحث تکمیلی داشتم، کسی جوابی نداد، جز هدی عزیز و بعد از دو هفته حدود ۳۰ صفحه مطلب مرتب از تاریخ تمدن از عهد روم تا قرن ۲۰ را تدوین کرد. چند صفحه از این تحقیق را در کتاب سرمایه و توسعه، بکار گرفتم و در مقدمه آن چند سطری در وصف هدی نوشتم، با ناراحتی و اصرار او مقرر شد نام او را حذف کنم، اما در نهایت نوشتیم ه-ر-ص.

در دهه اول انقلاب، در مسئولیتی که در سازمان برنامه داشتم، اصرار زیاد بر حضور او در سازمان داشتم، که قبول نکرد، اما در بعضی از طرح‌های مطالعاتی سازمان را یاری کرد. او در دوران کار در صدا و سیما هر از چند گاهی، برای تهیه و تدوین کارهای خود، نشست‌هایی را بصورت سؤال و جواب برپا می‌کرد.

در سال ۱۳۷۶ در زمان مسئولیتم در سازمان تامین اجتماعی اصرار فراوان بر پیوستن او به این سازمان داشتم، آن هم بخاطر پشتوانه همه جانبه کارشناسی که در اختیار داشت و روزگار در آن ایام از هدی، یک عدالت‌خواه همه جانبه ساخته بود. به او گفتم به این

سازمان که نمادی است از عدالت خواهی ملحق شو، او گفت علاقه بسیار دارم ولیکن برای شما به خاطر بعضی از برداشت‌های سیاسی، ایجاد دردسر می‌شوم. معلم او و من مهندس عزت ا.. سجایی عزیز که یادش همیشه عزیز گرامی باد، وساطت کرد و گفت به این سازمان که نماد عدالت خواهی است از طریق موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی، اگر توانی داشته باشیم خدمت خواهیم کرد. خدمت‌های ارزنده فکری، کارشناسی همه جانبه‌ی این دو در کنار و مدیریت دکتر شبیری نژاد عزیز، که یاد او نیز گرامی باد، باعث دست آوردهای کارشناسی گردید که پایه گذاری قانون نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی برای کشور را به همراه خود داشت.

در سال ۱۳۸۰، در زمان مسئولیت ام در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مجدداً تقاضای همکاری داشتم، آن هم نه از روی دوستی، یا رادمردی او که در جای خود ارزشمند است، بلکه به خاطر اینکه هدی در این برهه زمانی ۴۰ ساله بود و به معنای واقعی یک کارشناس ملی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی، اسلامی و دینی بود. مجدد تقاضا را نپذیرفت اما هر از چند گاهی، نکاتی را برای توجه و اجرا یادآور می‌شد. نکاتی پیرامون توجه به مشارکت مردم، پیشرفت کشور، اشتغال، جوانان، ورزش کشور، مناطق محروم و....

در سال ۱۳۸۳ در برگشتم به دانشگاه، او را بیشتر دیده و با هم پیرامون گستره‌ای از

مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور، بحث و تبادل نظر داشتیم. برای او نشست‌هایی را در حزب مشارکت برپا کردم که تحسین حصار را در بر داشت. در کلاس‌های درس اقتصاد توسعه سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد، عهده دار بخشی از مطالب فهرست مطلب درس بود. اطلاعات عمیق، همه‌جانبه تاریخی-علمی او توأم با بیان زیبا و زیباتر از آن ارائه با سازمان دهی روشن و گویا، تحسین دانشجویان و پی‌ریزی دوستی بسیاری از افراد کلاس با او را فراهم ساخت.

یک‌بار تقاضای ملاقات با آقای خاتمی را در سال ۱۳۸۶ داشت، پیگیری کردم دفتر ایشان به لحاظ مشغله فراوان ایشان، نام او را از قلم انداخته بود. هدی گفت می‌توانید دوباره وقت بگیرید، این کار را کردم و او آمد و حدود دو ساعت مطالبی را عرضه کرد که کدامین را بگویم! پس از تعیین چارچوبی برای این نشست و دیدار هدی با آقای خاتمی، جوایب کیفیت جلسه از جناب آقای خاتمی شدم، ایشان فرمودند "عجب انسان شریف و سرمایه بزرگی است، این آقا هدی. او بسیار درد دین دارد و این درد دین داشتن به این حد مرا متعجب کرده است". آری هدی درد دین داشت. نه دینی برای نان آوردن بلکه دینی برای سوختن خود و آباد کردن مردم و سرزمین. آن هم دینی که در این روزگار بسیاری از احزاب، رسانه‌ها، متفکران و... کمتر از آن سخن می‌گویند و دغدغه آن را دارند. اما هدی آن را داشت و در ساختن و سوختن خود، هدفی جز خدمت به مردم و عزت آنها و سربلندی کشور و

رفتن به طرف لقاءالله، در سر نداشت. در تمام عرصه‌های دردسرساز، اولین طالب انجام کار هدی بود، که با بینش همه‌جانبه، منش انسانی و اسلامی و روشی متعالی و مشارکتی، کار را به نحو احسن با نمره عالی به اتمام می‌رسانید. در دهه اول انقلاب درباره او می‌گفتم نظم پادگانی دارد، نفر اول در انجام کار با نمره ۱۰۰ است. نمی‌دانستم یک روزی در خرداد پر حادثه، در خردادی که همیشه بنا به دلایل فکری، ارزشی، سیاسی خیلی گرامی‌اش می‌داشت و به آن عشق می‌ورزید، باید او را در قطعه ۱۰۰ و قبر شماره ۱ به خاک بسپاریم. عجب بر ماست که او در زیست خود همیشه نفر اول با نمره ۱۰۰ بود و در روزی از خرداد ماه که ایستاد بر عهد خویش و دعوت حق را لبیک گفت، در موقع رفتن قبر شماره ۱ و قطعه ۱۰۰ را از آن خود ساخت.

سلام بر او: روزی که زاد

سلام بر او: روزی که زیست

سلام بر او: روزی که ایستاد بر عهد

خویش

هدی، یکپارچه سوز بود و عشق، سوختن خود و عشق ورزیدن به مردم این مرز و بوم. شتابان و با ولع زیاد برای رهسپار شدن به سوی معبود خود مشتاق. او تلفیق بسیاری از نظرات علمی همراه با عمل را در خود تجلی داده بود. او فاضل، دانشمند، عاشق، سیاست شناس و خوش اندیش بود. او برخوردار از روش شناختی علمی و همه‌جانبه در مسئله‌یابی، مسئله‌شناسی و ارائه راه‌حل‌ها بود. روش شناختی او متکی بود بر دید تاریخی، علمی، همه‌جانبه، ارگانیک آن هم در

عرصه های قرآن، نهج البلاغه، اقتصاد، ورزش، سیاست، تأمین اجتماعی، احزاب، نهضت ها و جنبش های آزادی خواهانه، مطالعات منطقه ای و... او دائم یا مشغول تفکر پیرامون مسئله ای بود یا مشغول نوشتن برای حل مسئله. او در این تفکر و نوشتن مستمر و دائمی در ظاهر کارها را آرام و بی غوغا پیش می برد اما با نهانی پر از غوغا و بسیاری مواقع بسیار نگران. او در این مسیر، کوشندگی فراوان، پاکیزگی مثال زدنی، نظم و انضباط و سخت گیری متعهدانه و معطوف به هدف داشت. در تولیدات فکری، کارشناسی، اقتصادی و اجتماعی خود از اول انقلاب تا خرداد ۱۳۹۰، به خیلی ها جان داد، روح داد، امید داد، بینش، منش و روش داد، اما هیچ وقت خود را نفروخت، آن هم به هیچ قیمتی. آخر او سرمایه بود، یک سرمایه ملی. سرمایه ای متبلور از نشاط، امید، دین مداری، تعصب آگاهانه، عدالت خواه، آزادی خواه، پاک مسیر و پاک نشان، ساده زیست، قانع، با مناعت طبع و عزت نفس فراوان.

این سرمایه ملی در هر کجا، با سالمندان، روشنفکران، سیاسیون، دانشجویان، اساتید، بچه ها، روستائیان و... آنچنان بود که فوراً در آنها تنیده می شد، آنها را جزئی از خود می دانست و مسائل آنها را مسائل خود. متقابل او هر کجا پا گذاشت فوراً آنها نیز با قلبی آکنده از مهربانی، پذیرای قدم او بودند.

تعهد او در انجام مطالعات اشتغال جوانان و زنان سیستان و بلوچستان، همه جانبه نگری

او، نظم و انضباط او و کیفیت کار مطالعات آن هم بدون مواجب مادی... نشانی است کوچک از عظمت این سرمایه ملی.

او چون بر این باور بود که: خدا همه جا حاضر، قابل دسترس آن هم بدون واسطه و انتشار دهنده داشته خود میان انسان های صاحب تقاضا، زمان و عصر را جدی می گرفت در محل کار، در جلسات، در موقع استادی، در موقع شاگردی، در موقع شنوندگی، در خیابان، در راه رفتن، در ورزش، در خوردن، خوابیدن، لباس پوشیدن و در موقع حضور در محافل، همه کارهای او نمایش از زمان و نظم بود.

او در صیانت از حقوق مردم، آتشین بود و آماده هر هزینه. در رعایت حق الناس و بیت المال نیز وسواس عجیب و خاص در مراقبت از آن و عدم تعدی به آن را داشت.

خدای او، الله، رفیق اول و آخرش بود، با عزت او را زاد، او با عزت نیست و با عزت برفت.

این آمدن و رفتن سپید بود و سپید رفت. این سپید خرداد را بسیار دوست داشت، و خدا خواست که او در خرداد برود، آن هم به دنبال کسانی که به آنها عشق می ورزید عزت و هاله سحابی.

او به راستی یک معلم بود، معلم من بود. اکنون گرامیداشت او می تواند در تعهد ما با کاربست های اندیشه های او در عرصه ها خلاصه شود. این تعهد در کاربست ها، تکریم هدی است. ♦

۳ بامداد ۱۰ خرداد ۹۱

محمد ستاریفر

عاشقانه پژوهش می‌کرد

کارنامه و روش پژوهشی شهید صابر در مطالعات اقتصادی

م. عاصی

کرده بود و نه فردی بود که بتوان وی را در زمره محققان معمول دانست. با این حال پژوهشگری بود که در حوزه مطالعات اقتصاد و به ویژه اقتصاد ایران وزنه بود. این را نه از باب تملق که وی از آن بیزار بود و نه بر سیاق سنت یاد نیک از دوست سفر کرده که به تحقیق و به استناد می‌توان چنین داوری کرد.

شاهد نخست، سال‌ها پس از اتمام درس و مشق دانشگاه، نوشته هدی صابر درباره سیر تاریخی توسعه یافتگی غرب و سیر تاریخی توسعه نیافتگی شرق بخش مهمی از جزوه درسی دانشجویان درس توسعه دانشکده اقتصاد علامه بود (همان بچه‌های دانشکده).

شاهدی دیگر، به خوبی و روشنی در خاطر نگارنده هست که هدی صابر در جلسه‌ای حاضر بود تا نتیجه مطالعه خود درباره روند توسعه دو شهر آبادان و خرمشهر را ارائه و از آن دفاع کند. داوران نیز صاحبان کسوت و سپیدمویان عرصه توسعه و برنامه‌ریزی بودند. وقتی کار ارائه هدی صابر تمام شد، یکی از همان داوران صاحب کسوت که ۳۲ سال تجربه برنامه‌ریزی و کار حرفه‌ای در برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی استان‌ها داشت، سخن خود را این گونه آغاز کرد: "بالاخره

به نام رفیق رهگشا به یاد هدی صابر؛ استاد، دوست و برادر سفر کرده و چه سخت و دشوار است درباره وی نوشتن. چه اندوه‌بار است یادآوری فقدان وی در میان ما و چه اشکبار است مرور خاطراتش. خودش می‌خندید و می‌گفت: "به اندازه دو تا لیسانس واحد پاس کرده" حق هم با او بود. برای کسی که در آستانه انقلاب وارد دانشگاه شده و در میانه راه با انقلاب فرهنگی مواجه شده بود، اتمام درس و تحصیل دانشگاهی نیازمند گذراندن واحدهای قدیم و سرفصل‌های جدید بود.

از "بچه‌های دانشکده" بود؛ دانشکده‌ای که پیش از انقلاب مدرسه عالی بازرگانی نام داشت و پس از انقلاب فرهنگی شد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی. نمی‌دانم در چهار دیواری این ساختمان که در سال ۱۳۳۷ افتتاح شده چه رمزی نهفته است که هر که با آن درآمیخت به سلک جماعتی در آمد که هویت خاصی را نمایندگی کرده و می‌کنند. هویتی که بر مدار نقد و رصد کردن اقتصاد ایران شکل گرفته و بالیده است.

هدی صابر نه دکترا داشت و نه عنوان دانشگاهی. نه در مقام کارمند در دانشگاه کار

معدود پژوهشگرانی بود که نه تنها بر اهمیت روش و نقش آن آگاهی داشت بلکه بر روشی که به کار می‌برد نیز آگاهی داشت. به بیان دیگر آگاهانه و نه از سر انفعال، روشی ویژه را در مطالعات خود استفاده می‌کرد که فصل تمایز وی با دیگران بود. چرا که افراد دانشگاهی و پژوهشگران متعارف و معمول اقتصاد ایران یا از بنیان به روش بی‌توجه‌اند و یا به مرز به خدمت گرفتن آگاهانه روش نرسیده‌اند.

و دوم؛ عشق. هدی صابر عاشقانه مطالعه می‌کرد و عاشقانه پژوهش می‌کرد. دل به کار می‌داد و نه تنها شب و روز با موضوع تحقیق می‌زیست بلکه حس و حال و عاطفه و احساس لطیف وی (بر خلاف برداشت کثیری از وی) نیروی محرک وی بود. به قول استاد وی به موضوعات اقتصادی با دلی گرم و سری سرد می‌اندیشید.

و اینک وی در میان ما نیست. هر چند اگر گفته قرآن صادق باشد که کشته شدگان در راه خدا نزد پروردگار زنده‌اند و روزی خوار، احتمالاً هدی صابر در سرای باقی مشغول است، مشغول است به:

قرآن پژوهشی و باب گشودن به سوی
معنای هستی

و

جویریدن تاریخ به قصد بیرون
کشیدن راز توسعه‌نیافتگی ایران.

برماست که پویندگان راهش باشیم نه به تکرار و نه به تقلید که وی از این دو بیزار بود، بلکه پای گذاردن در مسیری تکاملی و در استمرار روشمند بودن و عاشقانه زیستن. ♦

پس از ۳۲ سال، نمردیم و گزارشی دیدیم که در حد و اندازه عنوان آن بود.

شاهدی دیگر، به مناسبتی و بهانه‌ای لازم بود تا منابع و اسناد مطالعاتی نهادهای بین‌المللی درباره موضوع توسعه صنایع در کشورهای توسعه‌نیافته مطالعه شود. در میان آنها راهنمایی بود که یکی از نهادهای اقتصادی زیرمجموعه سازمان ملل تدارک دیده تا چارچوب و مسیر یا باید و نباید مطالعات توسعه صنعتی در این کشورها را تدوین و در اختیار آنها قرار دهد. آنچه در آنجا آمده بود با تجربه نزدیک نگارنده از همکاری با هدی صابر در همان پروژه مطالعاتی آبادن و خرمشهر بسیار همخوان بود. به جرأت می‌توان ادعا کرد آنچه آن نهاد بین‌المللی به عنوان راهنما تدوین کرده بود، توسط شخص هدی صابر در عمل و جالب‌تر چند سال پیش‌تر به کار رفته بود.

این همه نه از باب تمجید از دوستی سفر کرده است که هدی صابر بی‌نیاز از تمجید افرادی چون نگارنده است. بلکه بحث بر آن است که چرا هدی صابری که فردی دانشگاهی به معنای معمول نبود آثاری ماندگار در اقتصاد ایران دارد. حتی، چرا هدی صابر توانست به پرسش‌های خطیری پاسخ دهد که انبوهی از دانشگاهیان و کثیری از مطالعات متعارف اقتصادی نه تنها از پاسخ به آنها ناتوان بودند بلکه حتی از درک اولیه موضوع نیز به معنای دقیق عاجز بوده و هستند؟

راز توفیق و سربلندی هدی صابر را از دو منظر می‌توان بحث کرد. نخست؛ همانی است که وی به دفعات و به بهانه‌های مختلف به آن اشاره می‌کرد: روش. هدی صابر در زمره

آینده تونل وحشت نیست

(متد مطالعه‌ی تاریخ)

گزیده‌ای از گفتارهای هدی صابر

توضیح: آنچه در پی می‌آید گزیده‌ایست از مباحث مقدماتی و میانین شهید هدی صابر در سلسله نشست‌های هشت‌فراز، هزار نیاز که به مطالعه‌ی تاریخ یک سده‌ی اخیر ایران اختصاص داشت. این گزیده، در مجموع تصویری از روش‌شناسی تاریخی شهید هدی صابر به دست می‌دهد.

آیا تاریخ تنها فریادی است از پیشینیان، آیا ما با تاریخ فاصله داریم یا با آن در تنیده‌ایم؟
 آیا دستیابی به جمع‌بندی از تاریخ جبری روشنفکرانه است یا دستمایه‌ای است برای پیشبرد کالسکه چهارچرخ آرمان‌ها.
 در سیری روبه‌جلو و رو به افق تنفس در سده مشروطه مسئولیتی مترتب بر خود دارد، قرن پشت سر چه بود، چه شد، اکنون در کجای تاریخ ایستاده‌ایم؟ پاسخ‌یابی برای مجموعه پرسش‌های مطرح شده نیازمند تخصیص است؛ تخصیص جانمایه فکری، تخصیص دقت و تعهد اجتماع لازم.
 اینک همان مسئولیت مترتب که خود تاریخی است گردمان آورده است برای نقدی به گذشته‌ها، تشریح ماضی به سمت

بدون جمع‌بندی ادوار تاریخی نمی‌توان برای اکنون و آینده بنایی پی افکند. چرا تاریخ؟ چه کار به گذشته‌ها و چه نیازی به حافظه اکنون؟ در سالیانی به سر می‌بریم که یک سده از جنبش پدران ما برای مشروط کردن حکومت و حد زدن به قدرت بی‌مهاری سپری شده است، یک سده، نه به اندازه یک چشم برهم زدن و نه بر بستری از طرح. صدسال انباشته از شوق، حس، آرمان، مهر، رنج، مشقت، خون، اشک، عرق، پیچ و خم، کاروبار، یأس، بریدن، بازخیز، بازشدن باریک راه‌ها، پرتگاه، رستگاه، فصول بهاری، چشم‌اندازها، پایداری‌ها، بازرفتن‌ها و کمک‌خواستن‌ها.
 چرا تاریخ و چه نیازی است به استخراج از این پهنه و چه لزومی به احتجاج از آن؟

شرایط تاریخی از منظر امروزی

۱. ایران کشور تاریخ شفاهی

تاریخ معاصر کشور ما بیشتر از مکتوبات در پس پیشانی‌ها و سه کنج سینه‌هاست و آن نسل صاحب کسوت تاریخی اکنون در مرحله آنتروپیک قرار دارد، از طرفی حجم کل حافظه تاریخی مکتوب و داده‌های آن نسبت به کل رخدادها، ایده‌ها و داده‌های تاریخی کم است. حتی در نزدیک دست تاریخی در ۱۲۰ سال اخیر باز هم اطلاعات شفاهی که اعتبار

تاریخی دارد ولی هنوز ثبت و ضبط نگردیده، کم نیستند و اگر ایده‌ها و نکات پس پیشانی نیروهای اصلی، استارتر، سازماندهندگان

و پیش‌برندگان هشت‌فراز تاریخی استخراج می‌شد، تاریخ معاصر مکتوب ما بسیار حجیم‌تر و کیفی‌تر از اکنون بود و آرشوها و کتابخانه‌ها بار تاریخی بیشتری را حمل می‌کردند.

۲. فقدان نهاد مستقل پژوهش تاریخی

بخش عظیمی از تاریخ‌نویسان گذشته و معاصر یا حاکمیتی بوده‌اند و یا در پیوند با حاکمیت و جهت منافع و میل آنها، عده‌ای دیگر را بختک‌سانسور در نگارش محدود

حال و به جانب اکنون، متعاقب به این مسئولیت ضرورتی است بر غبارروبی گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها، عبرت‌آموزی‌ها و البته اعاده حیثیت از تاریخ مغفول.

مقدم بر اینکه فزاهای پیشین را برگ‌زنیم، فرض است که شرایط کنونی را از منظر تاریخی‌بازشناسیم، سپس ضرورت‌های واری تاریخ را برشماریم و در پس آن دریابیم که تاریخ چیست؛ جانش، سمتش و فلسفه‌اش؟

ایجاب عقل و تجربه آن است که در پرده آغازین هر بحث فکری، ضرورت بحث کارایی‌های بحث و مبانی تئوریک آن تبیین گردد.

بدان سبب که در پرتو مرور ضرورت‌ها، کارایی‌ها و مبانی معرفت‌شناختی، آگاهانه‌تر، روان‌تر و هدف‌دارتر می‌توان به متن تاریخ ورود کرد.

باید اعتراف کنم که نه من یک فرد تاریخی‌ام، نه رشته‌ام تاریخ است، اما "دغدغه" دارم جهت تجهیز تاریخی نسل جدید و گرنه نه صاحب کرسی هستم و نه صاحب کسوت، مقصود تنها صرفاً درمیان گذاشتن یک دغدغه تاریخی است.





فضل الله نوری، و در ادامه اینچنین گفته می شود که روشنفکران تماما خائند و روحانیون به تمام خادم.

به طور کلی نهادهای رسمی به جای آموزش تاریخی، باور ایدئولوژیک تزریق کرده اند، آن هم با اطلاعات بسیار کم و داده های تاریخی کاملا گزینشی در کتاب های درسی آموزشی چهره های مورد نظر ضرب در ۱۰۰ شده اند و دیگران نیز تقسیم بر ۱۰۰ شده، تبدیل به موجودات میکروسکوپی تاریخ شده اند. این وضعیت آموزش تاریخی اکنون نیز ساری و جاری است.

۴. انقراض نسل صاحب حافظه تاریخی

در سرشماری سال ۱۳۷۵ آمارها نشان داد که فقط ۳ درصد جامعه ایران بالای ۶۵ سال سن دارند. اینها همان کسانی هستند که شاهد بلافضل فرازهای تاریخی پیشین بوده اند. این نسل تاریخی ناقل اکنون در حال وداع است. نسل میانسال هم به طور نسبی دو فراز را لمس کرده و البته حافظه تاریخی نسبی دارد.

۵. گسست میان سه نسل (نسل متاخر، نسل میانی و نسل متقدم)

کرده است؛ هرچند طیفی از تاریخ دانان مستقل و پراکنده و اصیل وجود دارند که البته امکانات محدودتری داشته اند و در حد خود توانسته اند حقایق را به ظرف تاریخ و اندیشه پمپاژ کنند ولی این طیف نتوانسته است برای خود نهاد و پژوهشگاه ایجاد کند.

۳. حافظه زدایی تاریخی

تلاشی موفق جهت حافظه زدایی تاریخی در کشور صورت پذیرفته است. آموزش رسمی ما در طول این قرن انحصاری بوده است. آموزش فرهنگی و تاریخی کاملا در دست نهادهای رسمی قدرت بوده است. ممیزی ها با سه قیچی تاریخی، ایدئولوژیک و سیاسی داده ها را به میل ممیزی کرده است.

در کنار نهادهای رسمی آموزش، تلویزیون، مطبوعات و حتی بازار فیلم هم عموماً در نسبت با قدرت خود را تعریف می کرده اند و عمر مطبوعات غیردولتی هم به مانند بهار کوتاه بوده است. آموزش های رسمی از مدرسه تا دانشگاه گونه ای القا می کنند که گویی ۱۵ خرداد مبدأ تحول تاریخ بوده است و قبل از آن در مملکت ما رخدادی نبوده و اگر هم بوده همچون ملی شدن، محور آقای کاشانی است و در مشروطه محور شیخ

متوسط فرهنگی به طور جدی تر و کیفی تر وقت خود را به مطالعه اختصاص می دادند. نسل جدید خیلی کتاب خوان و مقاله خوان نیست و نهایتا در اینترنت اخبار را جست و جو می کند ولی قبل از انقلاب جوانان و دانشجویان تاریخ عمومی ایران و جهان را به خوبی می شناختند. هم کتاب تاریخ مشروطه کسروی خوانده بودند و هم تاریخ ساخته شدن آمریکا را. ولی نسل نو گویی با مطالعه وداع کرده است و همچنین رغبتی به مطالعه در سطح جامعه نیز دیده نمی شود.

۷. نگاه نقطه‌ای به تاریخ

در این دوره نگاه به تاریخ نقطه‌ای است و فقدان نگرش روندی، تحلیل تاریخ را معیوب کرده است. با همه فرازها و جریانات، نقطه‌ای برخورد می شود، میدان دیدی در نگرش تاریخی وجود ندارد و مسیر تاریخ تعقیب نمی شود و با منزلگاه‌های تاریخی کوتاه بینانه برخورد می شود. در حقیقت نگرش پردامنه‌ای وجود ندارد، در مطالعه تاریخ عنصر یکپارچگی حذف شده است و به جای نگرش موج دارای فراز و نشیب، صرفا نگاه بسته ی نقطه‌ای وجود دارد.

۸. غلبه تفسیر کلان بر پژوهش

بحث‌های تاریخی به‌ویژه آنچه در مطبوعات مطرح می شود، کمتر حقایق تاریخی مستند هستند و بیشتر درباره تاریخ احکامی کلی صادر می شود. در احکام کلان تاریخی مستند تاریخی ضعیف است و ترسیم فضا یا تصویری از شرایط به روشنی وجود ندارد و

برخلاف گذشته که خانواده معنا داشت و هم سفرگی محل نقل تاریخ، اکنون پیچیدگی‌های واقعی و همچنین گسست‌های اندوهبار انسجام محیط خانواده را برهم زده است، در خانواده‌ها سفره علاوه بر تناول، محلی برای تبادل فرهنگی و بین‌نسلی بود که الان آن وضعیت تقریبا درحال حذف از شئون زندگی است؛ البته به غیر از خانواده مکان‌های زیست جمعی چون پاتوق‌ها، باشگاه‌ها یا سرگذرها محل تبادل آگاهی‌ها و تجارب تاریخی بود. در این مورد می توان به‌طور ویژه به نقش کیفی قهوه‌خانه‌ها اشاره کرد که محل تبادل اخبار، تحلیل و درک و دریافت شرایط ایران و جهان در آنجا به بحث گذاشته می شد و افراد حاضر از منظر ذهنی تجهیز می شدند.

علاوه بر کاهش یا حذف مکان‌های زیست جمعی جهت انتقال تجربه، مسئله دیگر شورش بودن نسل جدید است، این نسل با گذشته خودش به شدت ایدئولوژیک و ارزشی برخورد می کند و کل گذشته فکری و تاریخی را فاقد اعتبار می داند و البته اصلا نمی شناسد. در نتیجه این گسست سه نسل، گسل ویژه‌ای است و باید برای آن فکری کرد و گر نه سرمایه‌ها هدر خواهند رفت.

۶. بی‌میلی نسل نو به مطالعه

اکنون میانگین شمارگان چاپ اول کتاب در ایران زیر هزار است، قبلا دانشجوی و حتی دانش آموزان کتاب‌ها را می بلعیدند. از قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب تا مجموعه داستان‌های صمد بهرنگی، البته طبقه

به جای شیوه مواجهه علمی، تحلیلی و پژوهشگرانه، برخوردی از نوع اطلاعات عمومی و غیرتفصیلی صورت می‌گیرد.

۹. چهره‌شناسی به جای دوران‌شناسی

در دوره کنونی چهره‌ها به جای دوره‌ها و برش‌های تاریخی نشسته‌اند؛ یعنی شناسایی از نهضت ملی کمتر از خود دکنتر مصدق است، شناخت از میرزا کوچک بیشتر از نهضت جنگل است یا عموم تابلوهای حزبی و تشکیلاتی در زیر بیرق اسامی بزرگ گم شده‌اند و به طور کلی چهره‌شناسی جای شرایط‌شناسی و بسترشناسی را گرفته است و تفاسیر و تحلیل‌ها حول محور چهره‌هاست و عرصه‌ها، بسترها و فضاها نادیده گرفته شده‌اند.

۱۰. تبدیل شدن دور باطل و سیکل معیوب به ایدئولوژی دورانی

طیف گسترده‌ای در جامعه ایران وجود دارند که مجموعه حرکت‌های ۲۰ ساله اخیر را سراسر شکست می‌دانند و هیچ دستاوردی برای جنبش‌های تاریخی قائل نیستند، جایگاه کنونی را همان جایگاه تاریخی عصر مشروطه می‌دانند و این حس ناکامی فرجامین باعث شده است که نگاه به تاریخ نیز صرفاً خطی باشد؛ یعنی اینکه برداری از مشروطه تاکنون ترسیم می‌شود و هیچ فراز و نشیبی دیده نمی‌شود در شرایطی که جامعه ایران در نسبت با عصر مشروطه ارتفاع گرفته و رشد یافته است.

۱۱. احساس یأس تاریخی

در ایران کنونی حتی روشنفکران دچار یأس تاریخی‌اند. خروجی این حس یأس تاریخی به یک مهاجرت دوسویه تبدیل شده است؛ یکی مهاجرت به خارج و دیگری مهاجرت به درون و میل به تفرد. این نوع نگاه محصول نگرش جسدوار و بی‌جان به تاریخ بشر است. از این خوانش تاریخ چیز امیدوارکننده‌ای بر نمی‌تراود.

۱۲. ارتقا شناخت تاریخی در دهه اخیر

در دهه اصلاحات استارت موفقی جهت شناخت تاریخ و عناصر آن زده شد. نشریات، فیلم‌ها و بخشی از رمان‌ها در شناخت دوره‌های تاریخی نقش مؤثری ایفا کرده‌اند، رشد خاطره‌نویسی، برگزاری مراسم متناسب با مناسبت‌های تاریخی به ویژه با میزبانی تمام‌قد دانشگاه نیز در شناخت از تاریخ بس مفید بود و چهره‌هایی چون مصدق و بازرگان چهره‌شناسی نسبتاً کیفی شدند.

۱۳. موسم جمع‌بندی

نیروهای کیفی تاریخ بعد از شکست‌ها به سمت جمع‌بندی رخدادها و کنش و واکنش‌های گذشته تاریخی می‌روند. دستاوردها و کاستی‌ها را می‌یابند و جهت رفع کاستی‌ها می‌اندیشند و طرح خود را در پس جمع‌بندی درمی‌اندازند و این مهمترین بخش از شرایط کنونی جامعه ایران است.

تاریخی در بین مجموعه روشنفکران وجود ندارد و دانش استراتژیک ضعیف است می‌توان از خوانش تاریخ، نگرشی استراتژیک به مسائل داشت.

♦ **درک سنن الهی** بدین معنی که خدا به عنوان ناظر و مشرف بر تاریخ و به عنوان وجودی که لحظه‌ای از صحنه کشاکش‌های تاریخی غایب نبوده است درک و لحاظ گردد.

♦ **مجموعه شناسایی‌ها:** بدین عنوان که ظرفیت‌های تاریخی و کشش تاریخی مردم و... فهم گردد.

♦ **تجهیز به توان جمع‌بندی:** طرح نو، استراتژی نو و میل و حرکت نو در تاریخ محصول جمع‌بندی از گذشته تاریخی است و بدون جمع‌بندی ادوار تاریخی نمی‌توان بر اکنون و آینده بنایی را پی افکند.

اکنون به "چهارچوب موضوعی واری" تاریخی فرازاها می‌پردازیم. طراحی آن بدین صورتبندی نظام یافته است که ابتدا فضای بین‌المللی کندوکاو می‌شود و بعد به وضعیت ایران پرداخته می‌شود، البته اصالت با درون است و عنصر بیرون از متن عرض و فرعی محسوب می‌شود ولی از آنجا که ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم و ایران نیز بخشی از پیکره جهان است وضعیت جهان و منطقه را هم در هر دوره تاریخی رصد می‌کنیم و تأثیر و تأثر گفتمان‌های مختلف را به شرایط ایران پل می‌زنیم. سوتیترهای شناخت و بررسی در هر فراز تاریخی به صورت زیر می‌باشد.

ضرورت واری تاریخ

چهار گزاره، از ضرورت و انگیزه بحث بالا منتج می‌شود که خوانش تاریخ را بس ضروری و پراهمیت می‌سازد:

رفع نقیصه فقدان حافظه تاریخی برداشت از تاریخ مشحون بدین معنی که در ۱۲۰ سال اخیر کمتر ملتی ۸ تا ۹ فراز و خیز تاریخی داشته است. بنابراین این دوره شایسته کنکاش با دقت است.

مقتضای بودن تاریخ؛ این وضعیت تاریخی نیروهای حامل دید تاریخی را می‌طلبد. موعده ارزیابی ۸ فراز بعد از ۱۲۰ سال تکاپوی بسیار فرارسیده است.

کارایی‌های واری تاریخ

♦ **درک و دریافت عمومی از تاریخ:**

اگر به این هشت فراز تاریخی به مثابه یک جسد متعفن نگریده نشود بلکه به آن به صورت یک جسم زنده پرحافظه بنگریم، به یک درک و دریافت جدی از سیر روندی رخدادهای سده معاصر دست خواهیم یافت آنگاه دیگر آینده را یک تونل وحشت نخواهیم انگاشت.

♦ **درک روندی از تاریخ:** بدین معنی که محتوای تحول و سیر این نقطه‌چین‌ها درک شود و امتداد آن در حد چند قدم جلوتر فهم گردد.

♦ **دستیابی به درک استراتژیک مبتنی بر تجهیز تاریخی، درک و دید**

جمع‌بندی به واسطه "حامله" بودنش اعتباری اساسی در تحلیل تاریخ دارد.

پیش‌نیازهای جمع‌بندی

۱. شناخت پدیده (شناخت ماهیت، میل، مسیر و فرجام)
 ۲. توضیح پدیده
 ۳. تحلیل پدیده
- که از طریق چارچوب واری در مدل بالا پوشش داده می‌شود. اکنون به "اصول" جمع‌بندی نظر می‌افکنیم. اصل بسیار مهم پایه هر جمع‌بندی هستند.

۱. مبنا و شرط را لحاظ کردن: بدین مفهوم که مقدمات برای هر پدیده اجتماعی، تاریخی و سیاسی باید به درون پدیده و کنش و واکنش‌های آن رجوع کرد؛ یعنی تحول درونی پدیده مبنا محسوب می‌شود و آنچه در پیرامون و خارج از پدیده است، شرط و عامل فرعی محسوب می‌گردد. همان بحث جوهر و عرض ملاصدرا، که ملاصدرا می‌گوید جوهر عطف به درون پدیده‌هاست و عرض مبنایی فرعی است زیرا پایدار نیست در غیر این صورت به دام نگرش‌های سطحی می‌افتیم که مشروطه کار انگلیسی‌ها بود و انقلاب ۵۷ کار آمریکایی‌ها. در این نگرش تلقیح مصنوعی فرض می‌گردد و به سیر و سیکل بارداری دوران توجه نمی‌شود، این نوع برخورد با تاریخ برخوردی کاملاً غیرمسئولانه است.

۲. روبه‌جلو بودن: وجه دوم جمع‌بندی است، اگرچه تاریخ درباره گذشته و امر

– شناخت فضای بین‌المللی دوره
– شرایط داخلی (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی)

– زمینه‌ها و بسترهای داخلی بروز حرکت
– روایت فراز تاریخی
– مطالبات دوره
– شعارها

– رهبری یا کادر و طیف رهبران
– فهم نیروهای آغازگر و استارتر
– فهم نیروهای دست‌اندرکار و پیش‌برنده
– مردم و نقش‌شان
– تشکیلات موجود دوره
– استراتژی محوری نیروها
– مشی دورانی
– ایدئولوژی‌های دورانی (فهم انباشت ایده که بستر اصلی هر حرکت دوران ساز است)

– برد اجتماعی – جغرافیایی جنبش‌ها
– جهت‌گیری‌های طبقاتی و آرمانی
– جریان‌ات و روح دوره
– دستاوردها (استراتژیک – سیاسی – اجتماعی و فرهنگی – تشکیلاتی) هر دوره

– فهم کاستی‌ها و علل ناکامی
– فرجام جنبش و فراز
– جمع‌بندی دوره تاریخی
– آموزش‌های فراز

بعد از چهارچوب تحلیلی واری تاریخ به اصول و اسلوب جمع‌بندی فرازهای تاریخی می‌پردازیم. هر واژه ای شأنی دارد و

هشت فرا، هزار نیا



پیش بینی است ولی هنگام خوانش متن باید چشم انداز روبه جلو در ذهن متصاعد شود و نباید در گذشته سکونت کرد. بسیاری از مدرسان کلاسیک تاریخ در گذشته می مانند. در شرایطی که شیوه درست این است که بین دستاوردهای هر دوره و حرکت های آینده بتوان پیوند و ارتباطی برقرار کرد در غیر این صورت صرفا دانش تاریخی و اجتماعی حجم کمی بیشتری پیدا می کند. نقی به گذشته جهت درک و دریافت سایه - روشنی از شرایط پیش رو و چشم اندازی معطوف به دستمایه های تاریخ پیشین است.

۳. آینده را ترسیم کردن: این مورد استراتژیک ترین وجه از جمع بندی می باشد؛ به این معنی که نقطه چینی از حوادث تاریخی و نقاط عطف گذشته و اکنون را به هم پیوند می زند. این دید امکان ترسیم سیر تاریخی را به ما نشان می دهد بدین صورت که انسانی که در ابتدا در غار بوده در مسیر تاریخ تسمه ای به گرده اش انداخته و کاروان بشر را تا اکنون پیش آورده است، بشر پیشرفته کنونی روی شانه های نسل های پیشین اش ایستاده است. در نگاه به گذشته تاریخی بنابر منکوب و مذمت نمودن نسل های پیشین نیست، بلکه هدف تحلیل تاریخی و کسب دید تاریخی است؛ فهم این موضوع که ما در نقطه الحاق نقطه چین گذشته و آینده قرار داریم و قرار نیست که

آنچنان که خداوند نوع انسان را لطیف آفریده است، همانطور لطیف از جهان خارج شود، این سبک بودن با مسئولیتی که متوجه نوع انسان هست مغایرت بنیادین دارد، البته نقطه چین تاریخ چندسویه و رنگارنگ می باشد، هم نقطه چین کسانی هست که باری از دوش بشر برداشته اند و هم نقطه چین کسانی که بر تاریخ بار شده اند و نقطه چین های متنوع دیگر... و به طور کلی هدف از جمع بندی نیز همین مسئله می باشد که بتوانیم با آینده نزدیک دست ارتباط بهتری برقرار کنیم .

۴. معطوف به عمل بودن: اگر از هر جمع بندی یک خروجی و برآیند معطوف به عمل امروزین منتج نگردد، صرف خوانش تاریخ اعتبار تحلیلی ندارد بلکه اعتباری منقول گونه و روایتی دارد. اگر تحلیل و طبقه بندی داده ها به ذهن ها تلنگرزند و گرهی از مصائب روز را حل نکند کار جمع بندی منظور نمی شود بلکه صرفا یک کنجکاوی تاریخی است.

عناصر جمع بندی

اکنون بعد از اصول چهارگانه جمع بندی به سراغ عناصر آن می رویم. عناصر به طور طبیعی با اصول جمع بندی درهم تنیده می باشند؛

۱. سعی همزمانی - فهم دورانی: مسئله بسیار مهمی که وجود دارد این است که پژوهشگر تاریخ بتواند با فضای پیشینیان هم نفس شود. به طور مثال اگر کسی بخواهد به قله دماوند صعود کند باید در ایستگاه اول در دامنه ی کوه یک شب بخواهد زیرا اختلاف فشاری بین قله و دامنه کوهپایه وجود دارد اتراق در ایستگاه اول، این هم فضایی را ممکن می سازد؛ برای ایجاد هم فضایی و هم نفسی با گذشته لازم است که موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

- شناخت شرایط، وضعیت اقتصادی و اجتماعی دوره تاریخی درک گردد .
- بذل توجه به عرف و فرهنگ غالب زمانه تا به فضای دوره نزدیک تر شویم .
- درک ظرفیت شرایط و شناخت کوشش تاریخی دوره ها، به سبب اینکه در دوره های تاریخی منتظر کن فیکون آرمانی و توهمی نباشیم و انتظار امروزیه از ظرفیت های آن دوره نداشته باشیم.
- شناسایی نیازهای زمانه و درک روح غالب خواسته ها و مطالبات دوره
- تنظیم انتظار: انتظار متناسب با فهم موارد بالا و بدون قیچی کردن سیر زمان و دشواری های تحول تنظیم گردد.

۲. برگیری قاعده از دوران

- درک قانونمندی امور: قواعد و قوانین هر دوره فهم گردد زیرا در جمع بندی علمی سیر تطورها بی قاعده نیست.

- استخراج قواعد و قوانین همه زمانی - همه مکانی: کشف و دریافت قواعدی که مربوط به نوع انسان می باشند و رنگ جغرافیا و زمان نمی پذیرند.

۳. کاربست امروزین استفاده از دستمایه های

تاریخی جهت مواجهه با دشواری های دورانی

- رعایت قوانین همه زمانی - همه مکانی: بشر از زادروزش تاکنون در نقطه آغاز قرار ندارد بلکه در سیر خود قوانینی کارگشا را استخراج کرده است که در صورت عملیاتی شدن نتیجه بخش خواهد بود.

- ترجمان به روز قواعد تاریخی که ممکن است در بادی امر غیر کاربردی به نظر آیند .
- کنار نهادن قوانین غیردورانی و غربال قوانین غیرکارا و مانع دینامیسم تحول .
- تغییر، تصحیح و تکمیل قوانین: به دلیل تکامل بشر و رشد جریانات اجتماعی قواعد باید با دینامیسم دوران همساز باشند. ♦

پانویس

بخشی از این مطلب در نشریات داخلی به صورت پراکنده چاپ شده

بازسازی رابطه با خدای در تبعید

از منظر هدی صابر

برای برگیری عنصر و قاعده از دل تاریخ محشون سرزمین ایران جهت جمع بندی، فرآوری و همچنین تشخیص کاستی‌ها و علل ناکامی‌ها جنبش‌های اجتماعی اخیر به صورت متدیک و طبقه بندی شده است، انسجام محتوایی و متد تحلیلی اثر بی تردید، بدیع و شگفت‌انگیز است، مع الاسف این مجموعه به صورت مکتوب در دسترس علاقه‌مندان نمی‌باشد، لیکن هر خوانش‌گر منصف در صورت استماع این مجموعه سخنرانی‌ها به احترام این کار کم نظیر خواهد ایستاد. این اثر در پاسخ به نیاز آموزشی نسل جدید ایران جهت تجهیز حافظه‌ی تاریخی و اندیشه‌ی راهبردی پدیدار گشته بود.

اما اثر دوم شهید صابر سلسله نشست‌های «باب بگشا» با سرتیتر «روابط غیر مناسبتی، مستمر، همه گاهی و استراتژیک با خدا» است. موضوع اصلی این نوشتار نیز شرحی بر پروژه‌ی فکری «باب بگشا» است، این نوشتار در بردارنده‌ی نظر کردی گذرا با نظم پریشان و در لابلاي متن به وضعیت

مجموعه‌ی رنج‌ها بر شوریدگی‌اش افزوده بود ولی شوریده سری قوام یافته به امن ایمان. مجموعه‌ای از حفره‌ها و فقدان‌ها در جامعه ایران او را به جمع بندی کار تئوریک و آموزشی رسانده بود. این جمع بندی آقای صابر محصول سال‌ها نشست و برخاست با مجموعه‌های روشنفکران و به ویژه دانشجویان و انجمن‌های دانشجویی بود و از آنجا که دل در گرو به «می با جوان خوردن» داشت دستاوردها و انباشت‌های اندیشه‌ای خود را در آستانه‌ی آموزش به عرض نظر جوانان رساند و این خود یک نکته‌ی ظریف و مهم است.

او در اثر فکری خود درباره‌ی تاریخ معاصر ایران با سرتیتر «هشت فراز و هزار نیاز» ابتدا به تاریخ به عنوان یکی از مهم‌ترین وجوه زندگی و علم اعتبار بخشید، رویکرد او به تاریخ نیز نه از جنس روایت دایره‌المعارف گونه است و نه از جنس رویکرد خشک و کلاسیک آکادمی‌ها بلکه شیوه‌ی نگرش او به تاریخ به مثابه‌ی ملاتی

سیاسی مهندس بازرگان [بانی نهادی و اندیشه‌ای جریانات ملی- مذهبی] خدا و دین کوچک مدار ننوند، آنها مدعی بودند که دین مزیت‌هایی نیز بر سایر مکاتب دارد که اصولاً جایگاه‌ها و تعیین نسبت‌ها در هستی را از منظری متفاوت می‌کند. مهندس بازرگان و شریعتی گرچه از منظر روشی با هم تفاوت داشتند ولی رویکرد بینشی آنها در کنه خود با هم تفاهم داشت و آن توجه زمینی و این جهانی از زاویه دین به مسائل و زندگی بشر بود.

بعد از انقلاب ۵۷ گرچه این گفت‌وگو به حیات خود ادامه داد و اما این نگاه گرم و پویا در برخورد اجتماعی سیاسی با نگاه «فقه اداری- ایدئولوژیک» به دین به تنگناهای زیادی افتاد و از جریان سازی بدور شد این امر باعث یخ زدن و انجماد کلی نگاه به دین در اجتماع و در حوزه اندیشه شد.

از آنجا که دینامیسم اجتماع و فکر امری جوهری و غیر قابل حذف و تا حدی نامرئیست در دل آن انجماد آرا و اندیشه‌های دکتر سروش مطرح گشت «قبض و بسط تئوریک شریعت»، «صراط مستقیم» و «بسط تجربه‌ی نبوی» و... این

پروژه‌های دینی، واکاوی ضرورت بحث باب بگشا، کنکاشی در روش و همچنین کوششی در نظر به محتوی و بخش‌بندی این دستاورد فکری می‌باشد در فرجام نیز به فحوی و مراد این اثر عمیق به صورت فشرده خواهد پرداخت.

بعد از پروژه‌ی فکری علی شریعتی در قبل از انقلاب که گرمایش و پویایی و همچنین نقصان‌های خاص خود را داشت و در یک سپهر کلان توانست اجتماع خفته ایران را بیدار و عناصر کلیدی مسئولیت و اعتراض را همگانی نماید و از جامعه توده وار ایران نیروهایی ارتقا یافته تر بسازد این پروژه فکری همچنین فاعلیت انسان را از منظر اجتماعی و سیاست کیفیت بخشد و توانایی انسان را به عنوان «اراده‌ی، آزاد، خودآگاه انتخاب‌کننده‌ی آفریننده» به رسمیت شناخت و یاد آور شد، در این رنسانس گسترده‌ی فکری بود که بعد از قرن‌ها انسان محور اندیشه قرار می‌گرفت.

در این نگاه دین موید پروژه‌ی رهایی بخشی در جهت رفع تبعیض، یابش آزادی و همچنین در خدمت انسان بود در این گفت‌وگو و همچنین گفت‌وگو فکری-



گفتمان در مقطع اوایل دهه ی ۷۰ توانست
گره‌گشایی کند و بن‌بست فکری ایجاد شده
را بشکند و تأثیرگذاری خود را بر اجتماع
نیز به رخ بکشد.

دکتر سروش انحصار نگاه مونولوگی - فقهی
به دین را شکست و منجر به پلورالیده شدن و
دموکراتیک تر شدن نظر به دین شد، اما در
نهایت این گفتمان به تهی‌دستی و فرودستی
دین در پروژه‌های اجتماعی رای داد و با
نگاهی خاص به عرفان،
خدای فعال فراگیر را با
مولوی

به
صندوق خانه ی دل
انتقال داد و کلیت نگاه
کارآمد برای دنیا از
طریق دین را با انتساب
این همانی بین پروژه
دکتر شریعتی و
حکومت روحانیون در
ایران و زدن برچسب
ایدئولوژیک خطرناک
خواند و رأی به اعدام
این نگاه به دین داد

این نوع نگاه دکتر سروش به دین در آن
مقطع دارای مؤید جهانی نیز بود.

در کنار این نگاه تکاپوهای مصطفی
ملکیان، با رویکرد معنوی و همچنین
پروژه‌ی مجتهدشبه‌ستری که در پی نگاهی نو
به تجربه ی پیامبر، دین و قرأت نبوی از
جهان با رویکردی هرمنوتیکی بود مطرح
گردید که شرح این پروژه‌های فکری در
کتاب و مطبوعه عرضه گردید و در جامعه

نیز پراکنش خاص خود را داشته است، اما
ویژگی مشترک و مهم این رویکردهای
نوآندیشی دینی در بعد از انقلاب تخریب هر
نگاه چارچوبدار به دین [با انگ
ایدئولوژیک]، طرح ایمان در بیرون از کادر
جامعه در واکنش به حاکمیتی که بنا داشت
به همه چیز رنگ فقه بدهد و همچنین نقد
نگاهی که از دین خدمت این دنیایی برای
بشر را مقصود داشت بود ناگفته پیداست که

عمق و غنای نظری و
حتی کارکردی آن

اندیشه در جایگاه خود
محفوظ است و نکات
بالا صرفاً به مباحث
مناقشه انگیز توجه
داشته است خروجی
این نگاه البته آفاتی
داشته است اما از
آنجایی که این
پروژه‌ها در نسبت
حقیقت دین و واقعیت
اجتماع طرح گردیده
است چند سؤال طرح

می‌گردد و سپس به رویکرد اندیشه‌ای شهید
صابر در نسبت با حقیقت دین و واقعیت
اجتماع می‌پردازیم.

آیا متن اصلی دین یعنی قرآن [البته با
پذیرش وثاقت تاریخی اثر] صرفاً یک متن
معنوی و مرتبط با صندوق‌خانه‌ی دل است؟
آیا می‌توان با رد نگاه فقه اداری-
ایدئولوژیک به مذهب هر نوع رویکرد
مدعی کارآمدی دین در عرصه‌ی زندگی و

”اگر در قبل از انقلاب فاصله آرمان
ایمانی و دین در نسبت با تحقق و دستیابی
یک شکاف و حفره‌ی بزرگ را در
حوزه‌ی اندیشه و عمل ایجاد کرد در بعد
از انقلاب خروجی پروژه‌های فکری در
حوزه دین به پیچیدگی دین همه فهم،
فرودستی و تهی‌دستی دین در حوزه‌ی
اجتماع و به تبع خواسته یا ناخواسته‌ی
آن انقطاع اندیشگی دینی و خلأ خلاقیت
در اکنون انجامیده است“

اجتماع را نادیده انگاشت و آن را سیاه و مخرب دانست؟

آیا خداوند دخیل در پروژه‌ها و روند‌هاست یا وجودی بیرون کار این جهان و ساعت‌ساز لاهوتی است؟

با یک نظر کوتاه می‌تواند اینچنین نگاشت که اگر در قبل از انقلاب فاصله آرمان‌ایمانی و دین در نسبت با تحقق و دستیابی یک شکاف و حفره‌ی بزرگ را در حوزه‌ی اندیشه و عمل ایجاد کرد در بعد از انقلاب خروجی پروژه‌های فکری در حوزه دین به پیچیدگی دین همه فهم، فرودستی و تهی‌دستی دین در حوزه‌ی اجتماع و به تبع خواسته یا ناخواسته‌ی آن انقطاع اندیشگی دینی و خلأ خلاقیت در اکنون انجامیده است، اکنون از آخرین دستاوردهای فکری نواندیشان دینی که بتواند به سوالات مخاطبان پردازد زمان زیادی می‌گذارد.

یکی از فقدان‌های جدی روشنفکری مذهبی در ایران عدم پرداختن جدی و متدیک به متن مرجع مسلمانان یعنی قرآن است. شرح مثنوی و امام محمد غزالی و شریعتی و دیگران گرچه نیازی است بس جدی، اما «قرآن» هنوز از هجر بیرون نیامده است و تأویل نواندیشانه‌ای به جز «پرتوی از قرآن» مرحوم طالقانی و پاره‌ای از نظرات مرحوم بازرگان از متن قرآن وجود ندارد.

در اندیشه‌های دکتر شریعتی و دکتر سروش نیز به صورت پراکنده استناداتی به متن قرآن شده و یا گاه‌آیاتی مورد تفسیر و تأویل قرار گرفته‌اند و جهت باروری و یا تأیید نظریه‌ای از آن بهره برده‌اند که البته مفید

بوده است به طور مثال در اثر شگفت‌انگیز «هبوط» شریعتی «داستان خلقت آدم» را تفسیر می‌کند تا بتواند او مانیم را بنایی بنیادین نهد، گرچه در این متن رگه‌های جدی از نگرش «توراتی و اگزیستانسیالیستی» ناهم‌خوانا با متن قرآن نیز وجود دارد.

روشنفکری دینی مدعی اجتهاد در اصول دین بوده است و از این رو توحید، و چگونگی ارتباط با او، تفسیر نگرش توحیدی، قرائت نبوی از جهان، بسط تجربه‌ی نبوی، کنکاش در راه انبیا- راه بشر و بحث‌هایی راجع با ایمان نوشونده همه اجتهادی تحت این عنوان بوده‌اند گرچه آنچنان که اشاره شد این جریان در کلیت خود از فاز تثوریک و احیا اندیشه‌ی دینی فاصله گرفته و سال‌هاست که در دوره‌ی رکود به سر می‌برند و به دغدغه‌های پراتیک با توجه به وضعیت کنونی اجتماعی و سیاسی بیشتر میل و توجه دارند.

هدی صابر چه در درس گفتارهای «هشت‌هزار، هزار نیاز» و چه «باب‌گشا» این دریافت را از شرایط موجود ارائه کرد که هر کنش اجتماعی مبنای معرفتی خاص خود را می‌طلبد، او با توجه به شرحی که در ابتدای «باب‌بگشا» از وضعیت اجتماعی و نیروهای اجتماعی، سیاسی، روشنفکری و فعالان اجتماع می‌دهد حفره‌ی دوران را سرگشتگی و حیرانی اعتقادی و استراتژیک، انگاره‌ی دور تسلسل و «عدم حس خدا» و اخراج او از مناسبات می‌دانست که به نظر او این حیرانی به انفعال، ناامیدی فراگیر و عدم

حس حیات در عرصه‌های گوناگون زیست اجتماعی منجر شده است.

صابر بحران را چنین بیان می‌کند که «احساس این است که ما در کوچی دو سر بن‌بست هستی گیر افتاده‌ایم راه فراری نداریم و کسی حامی ما نیست و خدا بازنشسته است و بی‌قطب‌نما ما را رها کرده است و او اصلاً نقش ترمز را ایفا می‌کند و پلیس؟» اما او بر این اعتقاد بود که در تردید و بحران نباید اتراق کرد و باید

برای خروج از چنین وضعیتی «چاره ی گذار» اندیشید.

صابر برای عبور از بحران چند وجهی جامعه ایران به کار استراتژیک معطوف به حل مسئله معتقد بود اما پایه هر کار استراتژیک را کار معرفتی و تئوریک می‌دانست و بر این باور بود که انباشت ایده مولد حرکت

است و از این زاویه به روشنفکران در این سرفصل تاریخی انتقاد داشت در ضمن این که بسیاری از بحث‌های روشنفکری را مدرسی و اسکولاستیک می‌دانست.

«باب بگشای» صابر زاده ی اندیشه ای طرح دار است و این را از لابلای کلام او می‌توان فهم کرد او از تردیدها، تشکیک‌ها و پرسش‌ها شروع می‌کند و گام به گام از

شرح دوران به وضعیت‌شناسی آن و سپس به بحران‌شناسی سیر می‌کند و در انتها به متد خروج از بحران با یک متد سه سطحی (پیشاتبیین تبیین و پساتبیین) می‌رسد.

در شرح صابر از وضع دورانی تفکیکی چند لایه از برش‌های مختلف اجتماعی و سیاسی می‌یابیم که صاحب ویژگی‌های زیر می‌باشند:

«جامعه کل: انسان‌های فرد مدار، فاصله با

تولید، بی‌رغبتی به کار، سوت‌ه دلی، افسردگی.

حاکمیت:

تکلیف مدار، اهمیت به قداست فرم و بی‌توجه به سرنوشت محتوا، تلقی از خدا نیزخدای تکلیف و خدای کهکشان‌ها و خدای حافظ وضع موجود.

وضعیت نیروهای فکری سیاسی: توقف تولید دورانی،

ناقل - شارح و غیر خلاق، فیکسیسم مدرن، بدون ره یافت و ایده، استعداد فرقه شدن، تلقی آنها از خدا نیز خدای بیرون از اجتماع، خدای در حوزه خصوصی، خدای دوردست کوچک‌مدار

وضعیت نیروهای اجتماعی: امیدوار، باربردار و صاحب دستاورد نسبی

” هدی صابر این دریافت را از شرایط موجود ارائه کرد که هر کنش اجتماعی مبنای معرفتی خاص خود را می‌طلبد، او حفره‌ی دوران را سرگشتگی و حیرانی اعتقادی و استراتژیک، انگاره‌ی دور تسلسل و «عدم حس خدا» و اخراج او از مناسبات می‌دانست که به نظر او این حیرانی به انفعال، ناامیدی فراگیر و عدم حس حیات در عرصه‌های گوناگون زیست اجتماعی منجر شده است“

عقیدتی، انگاره‌ای، اخلاقی و فرجامین، او سپس مغز بحران را با فهمی سه دریچه‌ای «بحران شناخت، بحران جایگاه و بحران رابطه» با «خدا» را باز می‌کند او میوه‌ی این بحران چند وجهی را «جدایی از هستی و عضو فال هستی نبودن» می‌داند.

پس از شناخت بحران، متدلوژی مواجهه با بحران را می‌کاود وی متد راهگشا و بنیادین را درون کاوی با پرهیز از فرافکنی می‌داند.

صابر دوره‌ی کنونی را پایان یک دوره و یک سرفصل می‌دانست دوره‌ای که در آن مذهب، خدا، انسان‌مدار تغییر و آرمان‌دار و اندیشه‌ی توحیدی به گوشه‌ای پرتاب شده‌اند از این رو او برای خروج از بن‌بست فکری سیاسی و استراتژیک کنونی همه را به یک

وضعیت نسل نو: بیشترگیرنده- کمتر دهنده، مناسبات نازل، حامل سطحی از معنا، بی‌آموزگار و بی‌الگو و در مجموع پاک‌خواه بعد از این برش در ویژگی‌های طیف‌های مختلف صابر نتیجه‌ی وضع موجود با این وضعیت را انگاره‌ی دور باطل، باور سیکل معیوب، توهم خاک بی‌حاصل، مدهوش سیر دیگران و چشم‌انتظاری سنتی امام زمانی از نوع انتظار از ایالات متحده‌ی آمریکا برای حل مسأله ایران از جانب جامعه‌ی روشنفکری می‌دانست که در جامعه روشنفکری و سیاسی و نسل نو نیز این انگاره چندین بار پدیدار گشته است.

صابر با کنکاش در این وضعیت، بحران را چند وجهی و اختاپوسی می‌دانست: روانی،



جمع بندی اساسی از وضعیت فرامی خواند و وضعیتی که به «دوران گذار» مشهور شده است اما جنس مواجهه ما با آن بسان «منزلگاه مدام» است از این رو فهم بحران، پذیرش بحران و رابطه‌ی تحلیلی با بحران را پیشنهاد می‌کند.

صابر خود در «باب بگشا» گونه‌های مختلف مواجهه با بحران از انواع انسانی تا گونه‌ی پیشنهادی خدا در ماجرای بحران جنگ احد مندرج در آیات ۱۲۰ تا ۱۸۰ آل عمران را به پیش می‌کشد، جوهر و شاه کلید عبور از بحران از نظر او در واکاوی درونی، پرهیز از فرافکنی و عبور شتابناک و توضیح و تبیین دلایل شکست و یا بحران می‌باشد. چیزی که اکنون قفل دوران ما است ولی سنت بشر از آغازین روز تاکنون این بوده است که «هر جایی قفلی بر در هست حتماً کلیدی نیز مفتاح آن خواهد بود.»

صابر در این بخش بعد از مقدمات و تشریح زاویه‌ی ورود خود، ما را به زمین پیشاتبیین می‌کشد او در پیشاتبیین «وداع با یک تلقی و سلام و تجهیز به دیدگاه تازه» را اسباب و تعریف فاز صفر و تزریق خون تازه به وضعیت می‌داند، وداع و وانهادن تلقی مستاجری در هستی، تلقی خدای کوچک‌مدار و هر تلقی دیگر که سبب پیش آمدن وضعیت کنونی شده است و سلام به منظرگاهی نو در رابطه‌ی انسان، خدا و هستی، تلقی که در آن ما عضو سهم، ایفاگر و مشارکت جوی هستی هستیم، از این رو ایده‌ای نو را نیز باید در پرتو تلقی جدید بنا نهاد تلقی که «حیزی از درون تشکیک‌ها و

پرسشهاست» و به دنبال تصحیح مناسبات و البته در بطن خود بازسازی مناسبات اصولی با «خدا و هستی و جامعه» می‌باشد، خدایی که نه فرمانده پادگان است و فقط بر جهان چوب آمریتش را می‌راند و نه صرفاً خدای مستقر در گوشه‌ی دل است که بسیاری از روشنفکران دینی برای او محدودیت قائل اند و «رأی خدا را «با جباریت و دیکتاتوری اندیشه‌ای خود به شمارش نمی‌آورند، خدایی که صرفاً به درد نشسته گی دل‌خوش کننده‌ای در انزوا و انتزاع می‌خورد، گرچه این تبیین با رویکرد عرفانی نسبتی با خدای فعال در هستی و خدای امدادگر اجتماع در قرآن ندارد.

«باب بگشا»ی صابر در مرحله‌ی بعدی علاوه بر دو کلیت متدیک «تعریف فاز صفر» را از زاویه‌ی دیگر پیشاروی می‌کشد، فاز صفری که بر مبنای تئوریک «سلام به دیدگاه تازه» است، فاز صفر در تلقی هدی صابر از پرسشی استراتژیک شروع می‌شود که همه‌ی نوع انسان کمابیش با آن درگیر بوده‌اند «آمدنم بهر چه بود؟»، «فلسفه‌ی خلقت نوع ما چیست؟»

دغدغه‌ی اصلی صابر در باب بگشا تصحیح «جایگاه مخدوش شده‌ی انسان» است از این رو صابر در دل‌گفتمان توحیدی خود به دنبال نقش و جایگاه انسان در پروژه‌ی هستی است، نقشی که در بین نظریه‌پردازان تاریخ ایران کم‌رنگ بوده است در گذشته نظریه‌پردازان و فیلسوفان به متافیزیک و یا اثبات خدا می‌پرداختند و نقش انسان مغفول بود، گرچه در سنت فکری-شعری رگه‌ای

کنکاش متد مواجهه با بحران، سطح چهارم دو کلید «وداع» با تلقی کلاسیک (سنتی و روشنفکری) از خدا و هستی و سلام به یک دیدگاه تازه از خود، خدا و هستی و سطح پنجم تعریف فاز صفری بر مبنای محتوایی تلقی جدید جایگاه انسان و نقش خدا می‌باشد.

آموزه‌ی اصلی این بخش از درس گفتارهای صابر این است که با یک بحران اختاپوسی

نباید ساده برخورد

کرد بلکه باید برای

عبور از این وضعیت

بحرانی طرح ریزی

متناسب با یک بحران

چند وجهی کرد. او

ذهن و فکرت را به

روی توانایی تحصیل

متد در انواع گوناگون

باز می‌کند، دکتر

شریعتی نیز می‌گوید

«علت العلل پیشرفت

غرب دستیابی به متد

است» و این اهمیت دستیابی به فن و متد را

ضروری می‌سازد، متدی که به بیان صابر نیز

تسهیل‌گر روش کار، طراحی و اجرا است.

صابر با یک سرپل به سراغ تبیین می‌رود این

بخش از گفتار او توضیح گونه‌ی

انسانی «مدل» پیشاتبیین است، در اینجا صابر

«استقبال از تبیین» را با واکاوی تجربه‌ی

ابراهیم بنیانگذار به صورتی ملموس،

غیرفلسفی، غیر عرفانی و غیر انتزاعی جهت

بسط آن واگویه می‌کند.

از آن وجود دارد اما کم‌رنگ است. دکتر

شریعتی در آثاری چون چهار زندان، انسان

بی‌خود، انسان و هبوط به دنبال تبیین همین

جایگاه است، صابر نیز در پرتو پاسخ خدا به

این پرسش در آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره‌ی بقره

و با الهام‌گیری از «پرتوی از قرآن» مرحوم

طالقانی به این نکته می‌رسد که «انسان

عنصر تحول‌طلب، سهیم، پیمان‌کار و فعال در

کارگاه هستی است، در هستی نقش حاشیه‌ای

ندارد بلکه در متن

هستی است، انسانی

اهل ساخت و ساز و

تدوین سازوکار و

صاحب آثار، انسانی

که موم دست تاریخ

نیست، موجودی

صاحب کرامت ذاتی

و دارای اختیار، عشق و

مسئولیت، عنصر

اندیشمند، با ژن عالی و

نیک‌ترین مقوم‌ها و

”هدی صابر نگاه دیگری به تجربه

انبیا دارد و این بخش از تزش بر دو

مبنا می‌چرخد خدا و ابراهیم: که هر

کدام نیز در رتبت خود؛ مبنای کلان

و مبنای خرد: ابراهیم در این تجربه

بین دو مبنای خود و خدا سیر می‌کند

از این رو به عبارتی از مهندس میثمی

«(رویه بشری و راستای الهی است)»

سازمان یافتگی» می‌باشد، این تلقی از انسان

تلقی حداکثری محسوب می‌شود. تلقی که در

آن انسان‌ها هر یک در مدار خود وسع و

کششی این چنینی می‌توانند از خود بروز

دهند و خدا نیز موقعیت آفرین و امکان‌آفرین

جهت ایفای این نقش است.

بنابراین هدی صابر در پنج گام پیشاتبیین

خود را بسط نظری می‌دهد سطح اول فهم

وضعیت دورانی سطح، دوم فهم درون

نگرانه‌ی بحران و پذیرش آن، سطح سوم

گرچه سروش بر این سنت یعنی نگاه عرفانی در این کتاب نقد می‌کند اما خود نیز بر همان راه می‌رود و پیامبری را به معنای «شنیدن پیام سروش‌های غیبی» می‌داند.

سروش گرچه از تاریخت دین و تجربه‌ای اجتماعی پیامبر سخن می‌گوید ولی پردازش و تبیینی برای تأثیر و تأثر آن در متن و حیاتی و یا در سیر رشد شخصیتی محمد ارائه نمی‌دهد.

اما هدی صابر نگاه دیگری به تجربه انبیا دارد و این بخش از ترش بر دو مبنا می‌چرخد خدا و ابراهیم؛ که هر کدام نیز در رتبت خود؛ مبنای کلان و مبنای خرد؛ ابراهیم در این تجربه بین دو مبنای خود و خدا سیر می‌کند از این رو به عبارتی از مهندس میثمی «رویه بشری و راستای الهی است» از اینجا شکاف و حفره بحث سروش بیشتر مشخص می‌شود زیرا

رابطه‌ی انسان و خدا رابطه‌ی افلاک و ارض نیست بلکه رابطه‌ی خدا با انسانی برساخته از روح خود «وجودی» و یا به تعبیری از مهندس میثمی «بند نافی» می‌باشد، وصال و قرب و هجر عارفانه در میان نیست بلکه اساساً بحث بر سر فعال‌سازی، غنا و باروری رابطه‌ی با پروردگار است زیرا وصل به صورتی خودبنیاد اتفاق افتاده است و این نکته

«بسط تجربه‌ی نبوی» نام یکی از مشهورترین کتاب‌ها و البته جنجالی‌ترین و چالش‌برانگیزترین نظریه‌ی دکتر عبدالکریم سروش نظریه‌ی پرداز و روشنفکر دینی می‌باشد اساس نظریه‌ی او بررسی مدل «گیرش محمد و دهش خداست» و از یک طرف می‌خواهد نتایج تجربه‌ی محمد را انسانی جلوه دهد ولی از طرف دیگر وحی را پدیده‌ای اختصاصی می‌داند، دغدغه‌ی سروش در

این نظریه انسانی نمودن محمد انسان و پروژه‌اش است تا از آن طریق بتواند با ذاتی و عرضی کردن مقوله‌های نازل بر او هم به نقد حکومت دینی پردازد هم بتواند از تجربه‌ی محمد رازگشایی کند و آن را بسط دهد و هم راهی به عقل‌ورزی پسامحمدی بگشاید و به تعبیر اکبر گنجی نص را محمدی کند و جایگاه زمینی بدو بخشد. این بحث روی مفروضات و مبانی اشتباه و ضعیفی قرار گرفته است که

از دید دکتر سروش بنیادی تلقی نشده‌اند. سروش از یک سو وحی را پدیده‌ای اختصاصی پیامبران داند و از یک طرف آن تجربه را قابل بسط (نقد مهندس میثمی به سروش نیز از این زاویه است) این تبیین دکتر سروش تجربه‌ی انبیا را به علت اختصاصی دانستن وحی از دسترس خارج می‌سازد و آن را صرفاً به یک مدار ناقص از این رابطه یعنی وادوایی عارفانه فرو می‌کاهد.



آستانه‌ی مرحله‌ی تبیین ما را با خدا «آشنا» می‌سازد.

بنای صابر از این «آشنایی» ترویج «رابطه‌ای غیر مناسبی و غیر تاکتیکی و استراتژیک» با خداست نتیجه‌ی این «آشنایی»، «آشتی» با او و هستی است، اما این رابطه نمی‌تواند صرفاً یک رابطه‌ی حسی باشد رابطه‌ای که صابر در

پی «تبیین» و تشریح آن است تا با شرح ابعاد، ویژگی‌های و داشته‌های دو مبنای کلان و خرد (خدا و انسان)

پیوندی غیر حسی و غیر مکانیکی و مستمر و همه‌گامی برقرار سازد.

صابر جهت تبیین این رابطه «چهار کتاب» را دستمایه‌ی کار خود قرار می‌دهد، کتاب‌های «هستی»، تاریخ، خویشتن و قرآن» که

آنها را صاحب ایده، هماهنگی، عناصر پیشبرد، همدفداری، سیر، قاعده و کمک کار صیوروت می‌دانست، از این رو با حس و درک خلأ دورانی ما در باب تبیین هستی و رابطه‌ی انسان و خدا که جوهره‌ی دین نیز هست به تأویلی با رویکردی عرفانی دست یازید.

صابر ارتباط با خدا را «مناسبات دوسویه» می‌دانست خدایی که ما را «خوانش خود فرامی‌خواند» خدایی در نزدیک دست ماست، خدایی که به اعتقاد صابر «در نهاد: نقش آرام

خدا را طرح می‌کند و در خلال تشریح این رابطه «جایگاه انسان» را که در پس این رابطه «دگرگشتی استعلایی» طی کرده است را تبیین می‌کند، انسانی طرح‌دار، فعال هستی و عامل ساخت و ساز، صاحب اختیار نه‌گیر کرده در چنبره‌ی تقدیر و تماشاچی در حاشیه هستی.

بنابراین صابر با تبیین نقش و جایگاه انسان در پرتو رأی و اندیشه‌ی خدا مبنای معرفتی برای «کنش» می‌یابد،

به نظر می‌رسد کل مفاهیمی که صابر در باب بگشا گشوده است به همین مناسبت است انسان و کنش‌گری او.

صابر بازخوانی فلسفه‌ی خلقت انسان و تبیین الگوی رابطه‌ی ابراهیمی با خدا را

ضمیمه‌ی وداع با تلقی کلاسیک (چه سنتی و چه روشنفکری) و انگاره‌ی تجهیز به دیدگاه تازه می‌کند تا جزئیات صورت‌بندی خود از رابطه‌ی دل‌ادل انسان و خدا را درج درج بر روی قوام‌یافتگی و نضج فهم جدید از جایگاه انسان و کنش بنا کند.

صابر در ادامه در پی حجاب برداشتن از رخ یار است و جلوه‌های او را برای ما رازدایی می‌کند (گرچه او در هستی عریان است و حجاب در نگاه ماست) و این چنین در

”صابر با تبیین نقش و جایگاه انسان در پرتو رأی و اندیشه‌ی خدا مبنای معرفتی برای «کنش» می‌یابد، به نظر می‌رسد کل مفاهیمی که صابر در باب بگشا گشوده است به همین مناسبت است انسان و کنش‌گری او.“

بخش درون، در مسیر: رفیق راه و در پروژه‌ها: شریک پروژه» است.

صابر ویژگی‌ها، داشته‌ها و کارایی‌های خدا را در پرتو همان چهار کتاب مذکور درک و دریافت کرده بود، خدای خالق نو به نو، خدای صاحب دید تاریخی، خدای استراتژ، خدای ایده پرداز، خدای منبع عشق و امید، خدای منبع الهام، خدای منبع انرژی، خدای موظف مسئول، خدای منبع امکان و خدای آرمان‌دار و...، دیگر سوی این رابطه نیز انسان نیازمند، مضطر و تقاضامند بود، «طلب و تقاضامندی» کیفی منجر به سرریز داشته‌های او در یک رابطه‌ی رفیقانه و نه عمودی می‌شد و اینچنین خداوند خوان امکان و داشته‌های خود را برای طرح‌داران و پروژه‌داران طالب و تقامند گسترده می‌سازد.

در بخش «تبیین» صابر از زاویه‌ای بدیع و کاملاً جدید به رابطه‌ی انسان و خدا می‌پردازد و داشته‌های خدا را خارج از صفات مرسوم با نگاهی هستی‌شناسانه و در پرتو «رأی خدا» و امی کاود صابر در این بخش هنرمندانه نقطه اتصال‌های «ما به او» را نشان می‌دهد، او نشان می‌دهد که خدا، چگونه نسبت به تقاضامندی موسای دغدغه‌دار، یعقوب امیدوار، کهنیان با وضع موجود مسئله دار، ابراهیم بنیانگذار و مادر موسای خواهنده و هر خواهنده‌ی جدیدی دیگری در تاریخ بشر با امکان آفرینی، فرصت‌سازی، آدرس‌دهی و استراتژی بخشی، عرضه‌گری و داشته‌ریزی نموده است و به «استقبال هر استارت کیفی» آمده است.

صابر در فصل «تبیین» ما را با ساحت‌های و ظرفیتهای گونه‌به‌گونه‌ی «عرضه‌گر و داشته‌ریز اصلی هستی» آشنا می‌سازد و به بهره‌گیری در پرتو رفاقتی ممزوج با او فرامی‌خواند، آنچنان که خدا نیز پیوسته به همین امر «فراخوان» داده است و در تمامی کاغذ اخبارهای ساطع‌شده از جانب او وعده‌ی مهمانداری و پذیرایی و همچنین هم‌پیمانی به پروژه‌داران و خیزبرداران داده است.

فصل «تبیین» باب بگشای صابر سرشار از نکات، متدها و روش برخورد‌هاست که خوانش آن بر «دل و دماغ» می‌افزاید.

از این رو در تلقی صابر نه خدا بازنشسته‌ی دست روشنفکران و نه فرمانده پادگان سخت‌گیر با سلسله مراتب رابطه‌ای عمودی است بلکه خدایی است که رفاقت با محمد را با «ای محمد به جان تو سوگند» به همه انسان‌ها یادآور می‌شود، خدایی که حضوری حداکثری در پروژه‌ها و روندها دارد و تقاضاداران هستی‌راه‌جویندگان در سعی عاشقانه‌ی هاجری را زمزم راه‌یابی می‌بخشد.

خدایی که صابر در حسینیه‌ی ارشاد مطرح می‌کند خدای گشت ارشادی نیست که آستانه‌اش با چند تار مو و نقصان یک وجب پارچه می‌لرزد بلکه خدایی است که قاعده‌اش ارجحیت محتوا بر شکل و کیفیت بر کمیت می‌باشد، خدایی که اهل «گل‌ریزان» است و در بن‌بست‌ها و موانع مطابق سنت و قاعده‌اش رهگشاست، خدایی که در پی فعال‌سازی انسان است و همچنان که انسان را به دق‌الباب دعوت می‌کند خود نیز عامل بدان است و به دق‌الباب انسان‌ها می‌پردازد.

مراد اصلی صابر از بحث «تبیین» این است که خدای دارای چنین ظرفیت ها و دارایی هاست - با ذکر این نکته که رابطه از سر ترس و رابطه‌ی کاسبکارانه را نمی‌پسندد- و انسان نیز نیازمند و مشتاق، پس رابطه‌ای دلالد، وجودی و استراتژیک بین طالب و مطلوب و تقاضامند و عرضه‌گر ضرورتی عقیدتی و کارکردی دارد اما صابر علاوه بر این مبنای خرد (انسان) را «هم‌جنس» مبنای کلان می‌دانست و

”خداگونه‌گی که صرفاً بحث غربت روحی و در تبعید بودن از اصل خویشتن و بازجستن وصل خویش نیست بلکه خداگونه‌ای که حامل بار امانت و بارکشی و حمالی تاریخ در مسیر صیرورتی تکاملی است انسانی نقش فعال و ایفاگر را در مسیر تاریخ دارد.“

انسان را خداگونه‌ای می‌دانست که در حد قدر (اندازه) خود توان خلق، ایده پردازی، استراتژی، طرح و هندسه، الهام‌بخشی و عشق و امید ... دارد از این رو انسان را صرفاً فقیر

و درویش درگاه خدا طرح نمی‌کرد بلکه دوست و همکار با توان آفرینندگی خدا می‌دانست.

از این رو به نظر می‌رسد که با توجه به شرح بحران و دشواره‌های دورانی و دو فصل پیشاتبیین و تبیین به دنبال طرح برگونه‌ی خدا بودن سوژه‌ی انسانی در پساتبیین بوده است - که رگه‌هایی از این فهم در فصل تبیین قابل ردیابی است- خداگونه‌گی که صرفاً بحث غربت روحی و در تبعید بودن از اصل خویشتن و بازجستن وصل خویش نیست بلکه

خداگونه‌ای که حامل بار امانت و بارکشی و حمالی تاریخ در مسیر صیرورتی تکاملی است انسانی نقش فعال و ایفاگر را در مسیر تاریخ دارد.

باب بگشای صابر از تشکیک، پرسش و تشخیص بحران آغاز می‌شود و با تشریح حس مستأجری و عدم فعالیت، حیرانی و سردرگمی در وضع موجود، ضرورت خروج از بحران را با متدی کارا پی می‌گیرد و سپس

فلسفه‌ی خلقت و گونه‌ی مدل رابطه‌ی رفیقانه‌ی ابراهیمی را پیش می‌کشد، در مرحله بعد به شناسایی ظرفیت‌ها و داشته‌های فعال اول هستی می‌پردازد و گام به گام در پی جا انداختن «پیوندی با این آشنای اصیل» می‌باشد،

خروجی کار صابر [گرچه ناتمام ماند] میل به یادآور شدن این نکته دارد که سوژه‌ی انسانی بر گونه‌ی مبنای کلان هستی است.

این اثر بی‌تردید پاسخ‌گوی بخشی از نیازهای نسل جوان جامعه‌ی ایران است که اکنون در اثر خود کم‌بینی روشنفکری مذهبی ایران در طرح اندیشه و تفکر دینی در جستجوی اندیشه‌ی مذهبی نو در ایران است کار باب‌گشای صابر می‌تواند آغازی جدی برای خروج از این خود کم‌بینی روشنفکران در دوره‌ی فترت باشد. ♦

مفهوم استراتژی

در اندیشه معلم شهید هدی صابر

چکیده

یکی از دغدغه‌های نواندیشان دینی در نیم قرن اخیر بیان دین در غالب زبان و فهم بشر امروز بوده است. در این مقاله می‌خواهیم به صورت مختصر گوشه‌ای از تلاش‌های شهید هدی صابر در این زمینه را توضیح دهیم. تمرکز ما بیشتر بر روی استفاده‌ی شهید هدی صابر از ادبیات و زبان امروزی در مباحثش می‌باشد و از آنجا که بررسی همه آنها طولانی می‌شود سلسله مباحث "باب بگشا" که شهید صابر از اواخر تابستان ۸۷ تا زمان دستگیری منجر به شهادتش در حسینیه ارشاد ارائه نمود را مبنا قرار می‌دهیم و از موضوعات بیان شده در آن سعی می‌شود معنای واژه "استراتژیک" از منظر مولف باب بگشا مورد واکاوی قرار گیرد.

۱- مقدمه

"و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و

هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم" (۱)
 خداوند متعال یکی از ویژگی‌های پیامبران را هم‌زبانی آنان با مخاطبانشان می‌داند هم‌زبانی چیزی فراتر از صرف زبان ظاهری می‌باشد چون این امر جهت ارسال هادی امری ابتدائی و طبیعی است و به نظر می‌رسد تاکید بر زبان منظور شاکله جمعی و فردی یک جامعه باشد. هر قومی بنابر سیر خود حاوی فرهنگ و آداب خاص خویش می‌باشد که تاثیر مستقیم بر زبان و ادبیات آنها دارد و اگر قرار باشد با آن جامعه ارتباطی موفق برقرار گردد مستلزم فهم دقیق آن است. به نظر می‌آید این آیه نیز به این موضوع اشعار دارد. حال یک سوال مهم مطرح است که آیا این آیه صرفاً یک گزاره خبری است و یا می‌توان از آن به عنوان یک گزاره روشی استفاده نمود؟ البته منظور از روش بیان جزئیات روش نیست بلکه منظور بیان خطوط کلی است (۲). موضوع را می‌توان فارغ از آیه، مورد بررسی قرار داد. همه ما به طور

تجربی ایجاد ارتباط با دیگران را شهود نموده ایم و این موضوع را یافته ایم که اولین گام در ایجاد ارتباط فهم طرفین از یکدیگر است. این موضوع را در ایجاد ارتباطهای اجتماعی نیز دیده ایم. حال به پرسش مطرح شده بر می گردیم. منظور از این پرسش این بود که آیا در حیطه دین نیز می توان از این آیه برداشت روشی کرد و غیر از پیامبران، دینداران نیز در بیان دین چنین کنند؟ برای

این که موضوع کمی روشنتر شود به عنوان مثال به دو گرایش تاریخی در میان علمای دینی اشاره می گردد. دو گرایش اخباری و اصولی در تاریخ دینداری خود نمایی می کنند. گرایش اول به سختی امکان توسعه برداشت از متون دینی را پذیرا می باشد ولی گروه دوم با پایبندی به ظاهر به دنبال توسعه و بسط فهم خود از متون دینی است.

علی رغم این تفاوت گروه اول نیز در سیر تاریخی خود مجبور به استفاده از زبان روز بوده است ولی با اما و اگرهای بسیار، در این گرایش، انسانها براحتمی برجسب بدعت می گرفتند و می گیرند. ولی گروه دوم میدان کار وسیعتری داشته است و امکان هم زبانی با زمان در آن وجود داشته و دارد. به این مختصر توضیح در مورد این دو گرایش اکتفا می کنیم و به بحث اصلی خود باز

می گردیم. آنچه که از مجموع تاریخ دین داران حاصل می شود آن است که همواره در بسط ادبیات و زبان دین کشمکشهای جدی وجود داشته است و اکنون نیز وجود دارد. نوآندیشان دینی در نیم قرن اخیر با استدلالهای گوناگون سعی داشته اند که نشان دهند دین و بخصوص متون دینی و در میان آنها بویژه قرآن در عین اتصالش به یک حقیقت واحد داری یک دینامیک ذاتی است که از همان حقیقت

واحد نشات می گیرد. در این بین از بین روحانیان می توان به آیت الله منتظری، آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری و امام خمینی اشاره نمود و در بین غیر روحانیون افراد شاخصی چون دکتر شریعتی و مهندس بازرگان را نام برد. البته هر کدام با

روش مخصوص به خود این کار را انجام دادند که هدف این مقاله بیان آنها نیست. و در ضمن در دهه چهل نیز گروه سازمان مجاهدین با تاثیر پذیری عمده از آیت الله طالقانی، شریعتی و مهندس بازرگان یک کوشش جمعی در این راه انجام دادند. شهید هدی صابر نیز با تاثیر پذیری از آن سه چهره شاخص و رهبران سازمان مجاهدین و بویژه شهید محمد حنیف نژاد در این میدان

” شهید هدی صابر نیز در پی نظمی عقلی برای فهم هستی در مدار خود بود تا نشان دهد که چگونه میتوان عضو فعال هستی شد و در راستای آن ضمن احترام به دستاورد گذشتگان می خواست طرح نویی در اندازد. او حتی از ادبیات و لغات جدیدی استفاده نمود. سعی می کرد از زبان و ادبیاتی که بشر امروز در پدید آوردن آن زحمت کشیده استفاده نماید.“

بیان شده است که علاقه مندان برای آگاهی می توانند به آن رجوع کنند.

۲- روش

ملاصدرا در ابتدای اسفار تعریفی برای فلسفه ارائه می دهد: "فلسفه، عالم را نظمی عقلی، به قدر توان بشری می بخشد تا تشبه به باری تعالی حاصل آید....". ملاصدرا به چهار عنصر کلیدی در تعریف خود اشاره می کند الف)

عالم ب) نظمی عقلی پ) قدر توان بشری ت) تشبه به باری تعالی. شاید این تعریف خود گویاترین شاهد بر پیوند فلسفه و عرفان از جانب ملاصدرا باشد. جمع این چهار عنصر از دید ملاصدرا منجر به "استکمال نفس انسانی به سبب معرفت و شناخت حقایق



موجودات - آنگونه که هستند - و حکم به وجود آنها از روی تحقیق و ثبوت، همراه با براهین، نه از روی گمان و تقلید و پندار - به طاقت و وسع انسانی" می شود. مطابق این تعریف به نظر نگارنده شهید هدی صابر نیز در پی نظمی عقلی برای فهم هستی در مدار خود بود تا نشان دهد که چگونه میتوان عضو فعال هستی شد و در راستای آن ضمن احترام به دستاورد گذشتگان می خواست طرح نویی دراندازد. او حتی از ادبیات و لغات جدیدی استفاده نمود. سعی می کرد از زبان و ادبیاتی

وارد شد. تأثیری پذیری شهید صابر به معنای تقلید نبود بلکه او در عین ادامه دهندگی همان راه، نوآوری های زیادی داشت. همچنین نقدهای جدی نیز به گذشتگان داشت که ضمن حفظ احترام بیان میکرد. شهید هدی صابر آثار ماباخر بسیاری در زمینه های مختلف از خود بجای گذاشته است. یکی از آنها مجموعه مباحثی در باب دین و با محوریت قرآن میباشد که ایشان با عنوان "

باب بگشا " در زمان حیات پربرکت خویش در حسینیه ارشاد ارائه نمود. این سلسله جلسات که بیش از هفتاد جلسه به طول انجامید همواره با دو تیتراژ آغاز می شد " من رفیقم رهگشایم باب بگشا نزد من آ " و " ضرورت رابطه صاف دلانه، مستمر، همه

گاهی و استراتژیک با خدا ". در بخش دوم ما روش شهید صابر در ارائه مباحث را مورد بررسی قرار می دهیم. در بخش سوم به واژه های پر کاربرد " استراتژی " در ادبیات وی میپردازیم و سعی می کنم که آنچه مد نظر شهید بوده را در حد توان خود بیان کنم. یک فهرست تفصیلی از مباحث مطرح شده در سلسله جلسات آموزشی " باب بگشا " در مقاله ای با عنوان " من رفیقم رهگشایم باب بگشا نزد من آ " در یادنامه چهلم شهید

شکستن فاصله نسل‌ها و حفظ حافظه نسل صاحب‌خاطره و پاسداشت سنت‌های پهلوانی در اول جلسات از بزرگترها اجازه می‌گرفت و گاه آنان را شخصا دعوت به صحبت می‌کرد. شهید صابر بر خروجی مکتوب جلسات اهتمام داشت و سایتی برای ارائه مباحث ایجاد نمود.

او معتقد به یک بحث انتزاعی نبود از این رو در مثال‌هایش از ورزش گرفته تا مباحث توسعه استفاده می‌کرد. یکی از مثال‌های نقش بسته در ذهن، حکایت او از مربی فوتبالش بود: "مربی ما می‌گفت: "به بازیکنی که ایستاده پاس ندید،" خدا هم همین‌جور به غیر فعالان هستی پاس نمی‌دهد." وی نه تنها در ادبیات، خود را به عالم واقع پیوند می‌زد بلکه از نمونه‌های واقعی نیز بهره می‌برد. با دعوت از خانم قدس موسس "محک" (موسسه‌ی خیریه‌ی حمایت از کودکان مبتلا به سرطان) و خانم قندهاری موسس "خانه مادر و کودک" نشان داد آنچه از پروژه مشترک انسان و خدا و عضو فعال هستی شدن می‌گوید عینیت واقعی و خارجی دارد.

می‌توان روش هدی صابر را به صورت زیر خلاصه کرد:

- ۱- استفاده از ادبیات جدید
- ۲- در معرض نقد گذاشتن افکار خود، پیش از ارائه در حسینیه
- ۳- الزام به گفتگو و دیالوگ
- ۴- الزام به جمع‌بندی و ارائه خروجی به صورت مکتوب

که بشر امروز در پدید آوردن آن زحمت کشیده استفاده نماید. اعتقاد داشت زبان و ادبیات اصیل امروزی در رویارویی عضو فعال در هستی با هستی شکل گرفته است. اما این کار ساده‌ای نبود و مشکلات و سختی‌های خاص خود را داشت چون از یک طرف ما به یک ادبیات خاصی عادت کرده بودیم و از طرف دیگر به علت برخی تجربیات تاریخی، ذهن‌ها نسبت به این روش حساس بود. ولی شهید صابر تمام تلاش خود را در این زمینه بکار بست که مهمترین آن یک کار منسجم قبل از ارائه آن در حسینیه بود و همچنین باز بودن ذهن ایشان نسبت به نقدهایی که به کار وی می‌شد. قبل از ارائه عمومی بحث آن را با دیگران مطرح می‌کرد که این خود نشان از حساسیت وی به پروژه مورد علاقه اش بود. شهید صابر دائما می‌گفت بحث‌ها باید شلاق (نقد) بخورد و دیگران را به این کار تشویق می‌کرد.

معلم شهید معتقد بود که زمان سخنرانی و گفتگوی یک طرفه به پایان رسیده و زمان دیالوگ و گفتگو است. یکی از بزرگترین قفل‌های بحران جامعه کنونی را عدم گفتگو می‌دانست. می‌گفت "رقص میدان را به جوانان باید سپرد." می‌گفت "اونها تو دوران اصلاحات برای ما تربیون کاشتند الان که دوره جمود ما باید به اونها تربیون بدهیم." از این رو نیمی از هر جلسه را به اعضای جلسه اختصاص می‌داد. با این قسمت از جلسه فعال‌ترین برخورد را داشت. از تغییرات جهت بهبود هرچه بیشتر جلسات استقبال و آن را اعمال می‌نمود. برای

طراحی شده بود و تبتیری که همیشه در ابتدای جلسات بیان می‌شد تا ۹ جلسه ای که به این موضوع اختصاص داده شد نشان دهنده جایگاه ویژه مفهوم استراتژی در این مباحث است. در تیتیر ابتدایی جلسات عبارت همیشهگی " ضرورت رابطه صاف دلانه، مستمر، همه گاهی و استراتژیک با خدا " تکرار می‌شد، عبارتی که در پوستر جلسات نیز وجود داشت. شهید صابر در ۱۳ جلسه اول سعی نمود با بیان شرایط بحرانی که جامعه ایران گریبان گیر آن است ضرورت و نیاز ایجاد رابطه مستمر و استراتژیک با خدا را روشن کند و در ادامه با الهام گیری از سیر ابراهیم الگویی برای خروج از این بحران- جا ماندن از کاروان فعالان هستی- معرفی نمود. این فاز را فاز پیشا تبیین می‌دانست. پس از این جلسات وی وارد فاز تبیین رابطه انسان با خدا و هستی شد. عنوان فصل دوم " داشته ها و کارکردهای خدا " بود (۳). دو جلسه ابتدایی این فصل به ترتیب به موضوعات " خدای طراح-مهندس " و " خدای خالق، خالق مستمر " اختصاص داده شد و سپس نه جلسه به موضوع " دید استراتژیک " پرداخته شد. از این رو برای هم فضایی با مولف باب بگشا نیازمند فهم این موضوع در اندیشه او هستیم.

۳-۲ مفهوم " استراتژی "

شهید هدی صابر به ریشه لغات و سیر تاریخی آنها اهمیت می‌داد. در مورد استراتژی نیز چنین است. آنچه در این بخش خواهد آمد

۵- دوری جستن از مباحث صرفاً انتزاعی
۶- نظم چشمگیر سنجش مسائل طرح شده با مصادیق موجود و انسانهای موثر برای بررسی روش مولف باب بگشا در ارائه، احتیاج است تا روش فهم او از دین به صورت بسیار کاملتری بررسی و با سایرین مقایسه گردد، که این کار را به مقاله دیگری واگذار می‌کنیم.

۳- کاربرد " استراتژی " در بحث باب بگشا

شهید صابر، اندیشمند بسیار منظم و با برنامه ای بود. برای برگزاری این جلسات برنامه ای منظمی داشت. قرار او بر ارائه مباحث در سه سطح (الف) پیشا تبیین، (ب) تبیین و (پ) پساتبیین بود که در چهار فصل: (الف) لوازم ورود به بحث اصلی (ب) داشته‌ها و کارکردهای خدا، (پ) چگونگی رابطه انسان با خدا (ت) خروجی این رابطه ارائه گردد. متأسفانه با عروج ملکوتیش این مباحث صرفاً تا میانه فصل دوم بیشتر بیان نشد. همان گونه که ذکر شد، جهت آگاهی اجمالی از این جلسات علاقه مندان می‌توانند به مقاله " من رفیقم رهگشایم باب بگشا نزد من آ " در یادنامه چهلم شهید صابر رجوع نمایند.

۳-۱ اهمیت فهم منظور مولف باب بگشا

از فراوانی کاربرد این واژه می‌توان اهمیت آن را در تفکر مولف " باب بگشا " فهمید. از پوستر که جهت معرفی این کار آموزشی

استراتژی شناخت دشمن، موقعیت دشمن، شناخت خود و شناخت زمین. از شناخت سه گانه دشمن، شناخت خود و شناخت زمین می‌رسیدند به یک استراتژی و آن فرماندهان هم برای خودشان صاحب درک و دریافت بودند و فکور بودند. آرام آرام این واژه کاربردهای جدی تری پیدا کرد، گسترده اش عریض تر شد، تعریض شد، به حوزه سیاسی آمد، به حوزه تشکیلاتی آمد، بعد در صد و سی، چهل سال اخیر وارد ادبیات توسعه شد. الان دیگر همگانی شده است، مثلاً در ۱۵ سال اخیر واژه استراتژی آمد در سطح بنگاه خرد، حالا در اروپا در سطح مغازه آمده و مغازه دارها نیز صاحب استراتژی اند. من شعاع مشتری هایم الان ۱۰۰ متر است و تا ژانویه بعد باید برسد به ۱۵۰ متر، من الان ۵ قفسه دارم و تا سال بعد باید برسانم به ۷ قفسه. من الان سه تولید را به فروش می‌رسانم، می‌خواهم تولیدم را تنوع ببخشم، این استراتژی به سطح زیر پله‌ها هم آورده شده، به سطح خرد هم آمده، یعنی از سطح لشکر و سپاه به سطح فرد آمده و افراد برای خودشان استراتژی دارند و پس استراتژی از یک جایگاه خاص و مشخص به یک موقعیت همگانی آمده و جا باز کرده و مسری شده است."

معلم شهید همواره بر مطالعه چهار متن " هستی"، " تاریخ"، " ما(انسان)" و " کتاب(قرآن)" تاکید ویژه ای داشت. به

خلاصه بیان این موضوع از جانب مولف معلم شهید می‌باشد.

استراتژی لفظی یونانی و در اصل اصطلاحی است نظامی، به معنای سنجیدن وضع خود و حریف و طرح نقشه برای روبرو شدن با حریف در مناسبترین وضع(۴). شهید صابر در مورد این واژه چنین می‌گوید:

"... واژه استراتژی خلق شد، خلق واژه استراتژی در یک محیط غیر منعطفی صورت گرفت. حدود دویست-سیصد سال پیش، دقیق نمیشود گفت، اول بار نظامی‌ها این واژه را به کار بردند، این واژه کاربرد تشکیلاتی و اجتماعی نداشت، اول این واژه، واژه نظامی بود، آن استراتژی هم محدود میشد به



طور خلاصه وی درباره این متنها چنین می‌گوید:

”... فلسفه این ترتیب چینش این است که متن هستی که ما هم عضوش هستیم به عنوان یک هستنده، فراخ و فراخ و فراخ است. یعنی کتاب آفرینش پایان ناپذیر است. دومی تاریخ است که باز باز است. به فراخی هستی نیست اما باز باز است و سومی ماییم. ما هم باز هستیم منتها نه به بازی تاریخ و نه به فراخی هستی و آخری هم کتاب است که خصلتی متفاوت دارد، مثل آکاردئون است، یعنی می‌تواند بسته شود و می‌تواند باز شود و از یک زاویه منفجره و باز باز تا اینکه لایش را باز کنی و دیدی بزنی و ببینی که داخلش چه خبر است. از دید زدن تا یک زاویه باز باز می‌تواند با ما رابطه داشته باشد. پس امکانات ویژه ای پیش روی ماست. یک هستی فراخ فراخ فراخ که پر از نشانه است و یکی از آنها هم خود ماییم، دومی تاریخ است، انسان‌های ما قبل و معاصرها که آنها هم در حقیقت برگ‌هایی پیش روی ما باز کرده اند که باز باز است، می‌توانیم داخلش جست و خیز کنیم. متن سوم هم خود ماییم که خودمان را از یاد برده ایم و متن آخر هم کتاب است. حالا رابطه او که موضوع بحث ماست با این متن‌ها چیست؟... با متن اول، او هست. یعنی هستی مطلق و حیات مطلق و جاودان و پایدار است. مظهر جنبش است، پس با هستی رابطه تنگناگی دارد، هستی بدون

هست او اصلاً امکان پذیر نبوده و نیست و نخواهد بود.

رابطه اش با تاریخ هم اینکه در تاریخ نظر دارد. نظر به اینکه هم نگاه میکند، هم منظور دارد و هم راه کار دارد و مشرف به تاریخ است و سنت دارد و طرح تاریخی هم دارد، منتهی طرح تاریخی را بر خلاف اینکه هگل عنوان میکند که سناریوی از قبل تعیین شده است و ما بازیگران آن هستیم، نه اینطور نیست... وجه بعدی هم در ارتباط با او، خوب آفریدگار است، برژن‌ها مسلط است، مری ماست، به رختکن ما، آمده و در نیمکت نشسته، در تنهایی‌ها سراغمان آمده، حتی اگر ما ترکش کرده باشیم، آموزگار ماست، پای تخته با ما بوده و کمک حال ماست. کتاب آخر هم اینگونه که بر می‌آید انشا و تالیفش با اوست، پس با هر چهار تا او در تنیده است، سراغ هر کدام از متن‌ها برویم او را درک خواهیم کرد و پیدا خواهیم کرد...”

وی با این نگاه برای تبیین مفهوم استراتژی به این چهار متن رجوع کرد که در ادامه خلاصه ای از آن بیان می‌گردد. شهید بزرگوار بهره گیری از متن هستی را چنین جمع بندی می‌کند:

”... این کاروان هستی حرکتی دارد. حرکت از سر دیوانگی، مونگولی و معلولیت نیست، هستی و اجزایش آگاهانه حرکت می‌کنند، چون ما با آگاهی، با استراتژی، با ساماندهی، با

خلق، با پیشبرد، با انگیزه با ایده، فاصله ای جدی و تاریخی گرفته ایم. تصور می کنیم که هستی هم مثل خودمان شده است. هستی هم رها کرده، هستی هم واداده، هستی هم ماشین را در پارکینگ پارک کرده و برزنتی بر رویش کشیده است و حوصله استارت و جرقه وجود ندارد، نه، بیرون از ما خبرهایی هست و درون ما هم خبرهایی هست، ما از درون خودمان خبر نمی گیریم و به همین دلیل از آن بی خبریم، اینکه این ۳۰ سال و شاید تر گفته شده که اینطور نیست، نه، اینطور نیست و همین طور که حس می کنیم هستی دارد پیش میرود، می رود کاروان زمان در راه بی کران با شتاب، ما هم بالاخره عضوی از این کاروان هستیم. پس در برگیری از متن هستی می رسیم به شعور، افق و پروژه ها و برنامه ها، توزیع عادلانه و حس پیش روندگی و همه اینها میشود استراتژی. پس هستی در درون خودش یک استراتژی دارد، هم خالق اول و خالق جاری که او ست برای خودش استراتژی داشته..."

مولف باب بگشا از مطالعه متن تاریخ نیز جهت تبیین مفهوم استراتژی استفاده نمود که آن را چنین بیان می کند:

"... اما جان کار این جاست. انسان از انسان اول برای خودش استراتژی ای داشته است، گیج و گنگ و گم نبوده، انسان اول استراتژی حفظ داشته، وقتی بیرون می آید با انواع تحدیدها و تهدیدها، تحدید با "ح" به معنای محدودیت ها و با "ه" به معنای

"شهید هدی صابر معتقد به یک

خطراتی که متوجهش بوده است.

بحث انتزاعی نبود از این رو در مثالهایش از ورزش گرفته تا مباحث توسعه استفاده می کرد. یکی از مثالهای نقش بسته در ذهن، حکایت او از مربی فوتبالتش بود: "مربی ما می گفت: "به بازیکنی که ایستاده پاس ندید"، خدا هم همینجور به غیر فعالان هستی پاس نمی دهد". وی نه تنها در ادبیات، خود را به عالم واقع پیوند می زد بلکه از نمونه های واقعی نیز بهره می برد."

از محدودیت ها و مخاطرات میرسد به استراتژی حفظ، تابش آفتاب برایش خطری بود، ضمناً امکانی بوده، وحوش، رعد و برق، در ابتدا از همه چیز وحشت داشته است، آرام آرام می رسد به استراتژی حفظ از

انسان اولیه تا انسانی که به یک فهم جدی تر برسد، استراتژی، استراتژی حفظ است. بعد که از محیط تنگ و تاریک بیرون می آید مثل انسانی که از رحم بیرون زده، بالاخره به دوران مشاهده میرسد. بیرون که می زند، مشاهده میکند و از مشاهده صاحب جهان بینی میشود،

شیار دار میشود. شیار داری دست مترتب است بر شیار داری ذهن. ذهن ساده و مغز کم چین و چروک خورده انسان اول آرام آرام به نسبتی که انسان اطلاعاتش زیاد میشود، دالان های مغز پر تعدادتر و چین و چروک های آن افزونتر میشود. در مرحله بعدی در استراتژی مشاهده ذهن شیار می خورد. در استراتژی تجربه، دست شیار می خورد. از شیار ذهن و شیار دست استراتژی بعدی یعنی استراتژی تسخیر در می آید، یعنی انسان مسخر میشود، ویژگی خود خدا.



آسمانها و زمین خلق میشود، بعد خدا بر عرش استیلا پیدا میکند. ثم استوی علی العرش انسان هم همینگونه است، ما هم این ویژگی را داریم، ما همیشه زیر نیستیم و نگاه گنجشکی و نگاه مورچه ای به هستی خودمان نداریم. ما تصور کردیم که نگاهمان در این سی سال نگاه مورچه وار است. از زیر، دوربین را ببر زیرزمین و از زیرزمین جهان را نگاه کن. نه، به چه مناسبت ما جهان را همواره از زیر نگاه کنیم؟ از سطح نگاه کنیم؟ انسان های قبل از ما هم مثل خدا اهل تسخیر بودند، خدا هم توصیه کرده است که ما طبیعت را که به شما داده ایم، مسخر شما شود. ارتفاع بگیرید نسبت به طبیعت نه نسبت به خود و همدیگر. استراتژی میشود استراتژی تسخیر. همه چیز می آید زیر مشاهده، تجربه و زمین تسخیر میشود. در جنگل، دریاها، رودها

انسان در فاز مشاهدات استراتژیکش صاحب جهان بینی میشود، انسان های اولیه به بعد صاحب جهان بینی بوده اند، فقط این نیست که نسبت را انیشتین درک کند، اصلاً اینگونه نیست، هر کس، هر موجودی، هر انسانی به درکی از جهان برسد آن درک جهان بینی او برای دوران خودش میشود.

لذا انسان در مرحله دوم به استراتژی مشاهده میرسد، در مرحله سوم از مشاهده می رسد به تجربه. تحیر حدی دارد، مشاهده حدی دارد و می رسد به لمس و تجربه، استراتژیکی اش میشود استراتژی تجربه، با زمین خو می گیرد، زمین را لمس میکند، با زمین زندگی میکند، زمین را زیر کشت می برد، با رود، دریا، جنگل، تیزی ها، ضدها و آفت های هستی را لمس میکند، دستش آرام آرام

و نادیده‌های طبیعت انسان مسخر میشود. بالاخره انسانی پیدا میشود که برای خودش استراتژی داشته، حالا درست است که محصول کشف کریستف کلمب به پیدایش امپریالیسم انجامید یا ماژلان، اما بالاخره آنها انسان‌های به دریا زده بودند، خیلی مهم است که یک انسان بخواهد با یک قایق و با حداقل همراه و با حداقل توشه، بر چوب سوار شود و بر امواج متلاطم مسلط شود و به آن سوی جهان برسد، این خیلی مهم است. کریستف کلمب هم برای خودش اهل تسخیر بوده است، تسخیر صورت می‌گیرد اما، جان جان جان در استراتژی پرواز است. از حدوداً ۱۵۰ سال قبل به این سو، انسان استراتژی پرواز را اتخاذ کرد. با بالون شروع کرد و... رشته‌های ورزشی قبل از اینکه فدراسیون‌ها شکل بگیرد میل به پرواز پیدا کرد، پرش طول و پرش سه گام و پرش ارتفاع و پرش با نیزه و... بالون وقتی با رشته‌های به اصطلاح پرشی مزدوج شد، قبلش اتفاقی صورت گرفت، انسان‌های مشاهده گر و اهل تجربه مکانیسم تجربه پرندگان را خوب درک کردند. چطور یک پرنده پرواز میکند؟ چطور شوق پرواز می‌یابد؟ چطور از چنگال استفاده میکند و چطور پر باز می‌کند؟ چطور شاه پر باز می‌کند؟ چطور می‌تواند خودش را سبک کند و تن به افلاک بسپارد؟ از این چند و چون ها، بالاخره انسان‌ها ته قضیه را در می‌آورند، ته قضیه که درآمد، بعد از

بالون نوبت رسید به برادران رایت. برادران رایت، انسان‌های ته قضیه در آورنده بودند. ساده نبود پرواز. بالاخره از درک مکانیزم پرندگان به پرواز رسیدند. انسان هم مدام استراتژی اش بهبود روش، بهبود استیل است. اگر انسان پرنده اول می‌توانست دو متر بپرد، باب بیمونی که در المپیک مکزیکی پیدا شد توانست هشت متر و نود سانتیمتر بپرد. این خیلی مهم است. یا سرگی هوبکایی که به مرز هفت و اندی متر با نیزه توانست بپرد، خوش هم بود. در شهر چی اف که راه می‌رفت زن و مرد، دختر و پسرزن و کودک از او سوال میکردند که سرگی، کی به ابرها میرسی؟ خیلی مهم است. استیلت راکی ارتقای میدهی؟ پرشت را چقدر ارتقا می‌دهی؟ پایت چقدر می‌تواند فضا را بشکافد؟ دست چقدر می‌تواند؟ دست که فقط برای گرفتن جلوی حاکمیت و حکومت و معلم خشن نیست که ترکه بخورد، دست برای شکافتن است، برای بالا رفتن است، برای ارتفاع پیدا کردن است. جان پرواز آمد، رسید، رسید و رسید از بالن ساز اول و پرنده اول و از باب بیمون و برادران رایت تا رسید به نیل آرسترانگ که او اولین کسی بود که به فضا رفت و قدم به ماه گذاشت که با این کارش کل جهان خیره ماند. این خیلی مهم است. ما آن موقع در سال ۴۸، بیست و پنجم خرداد که برابر بود با ژوئن سال ۱۹۶۹، اولین پخش مستقیم غیر ورزشی بود. من یادم

است که آن موقع چون همه تلویزیون نداشتند، ما هم جمع شدیم منزل مادر بزرگمان که تلویزیون داشت. قهوه خانه ها پر بود از همه عوام. حالا عوام اصطلاح اصلاً خوبی نیست. از انسان هایی که اصلاً علمی نبودند. هم می خواستند که در حقیقت این استراتژی پرواز را ثبتش را ببینند و این خیلی مهم بود. از یک روستایی لر که در یک قهوه خانه در میدان شوش نشسته بود و آمده بود تا پرواز نیل آرسترانگ و قدم گذاشتنش به ماه را نظاره کند. الان مثلاً بچه ها فکر میکنند که غریو از زمانی است که مثلاً پرسپولیس در آپارتمان ها گل می زده و همه بلند می شدند، نه اینطور نیست، آن خیزی که بعد از قدم گذاشتن نیل آرسترانگ در کف ماه گذاشته شد، آن غریو که کشیده شد، من هرگز فراموش نمی کنم. ما عمه مسنی داشتیم که آن شب همه ما را به یک ساندویچ مهمان کرد، ما را برد به مغازه آندره که ارمنی بود، زیر پارک دانشجوی فعلی، یک ساندویچ کالباس که نصفش می شد یک تومانی، ما را مهمان کرد، یعنی این استراتژی پرواز بسیار مهم بود. ما الان از جهان دور افتاده ایم، از هستی دور افتاده ایم، دماق و پکر و کپک زده، ایران اینطوری نبود کاری به این رژیم و آن رژیم نداریم، حس حیات وجود داشت. در دهه چهل ایران، جهان هم حس حیات داشت، الان جهان حس حیات دارد و ما حس حیات نداریم. حالا بشر استراتژی

ش از استراتژی حفظ رسید به استراتژی پرواز و الان رسید به استراتژی انضمام معینی دیگر ته و توی زمین را در آورده و منطقه ای نیست که جای پای انسان در آن نباشد، معدنی استخراج نشده باشد. استراتژی تسخیر دارد آرام آرام به سرفصلی میرسد، فصل شد به بالن ساز اول و برادران رایت و باب بیمون و نیل آرسترانگ و رسید به استراتژی پرواز و حالا رسیده به استراتژی انضمام، یعنی کرات دیگر هم ضمیمه زمین بشوند، این خواست خدا هم هست، خدا انحصار طلب نیست، توصیه کرده به تسخیر، تسخیر و تسخیر و تا جایی که وجود دارد انسان می تواند پرواز کند. یک مربی های فکوری قبلاً بودند که نسل آن معلم ها را مثل هر فکوری ملخ خورده، معلم ها می ایستادند روی سکو. آن موقع وسیله بازی بچه ها یویو بود. می زدیم زمین آرام بالا می آمد. با شیوه یویو این معلم ها روی ایوان می ایستادند. معلم دستش را می گرفت و می گفت پپر پپر و تا هر جا هم که ما جا داشتیم، دست ما هم بالا می رفت. دست خدا هم اینگونه است، دست خدا مثل دست صاحبان قدرت تو سری زن نیست، اهل تحقیر نیست که بیشتر را مثل شمع در زمین آب کند، آرام آرام می کشد بالا و می کشد بالا. حالا بشر با این بالا کشیدن های او که توصیه به تسخیر کرده و با دست مایه ها و توان استراتژیک و طراحی خودش رسیده به استراتژی انضمام. پس بشر سیر

بسیار کیفی ای را در گونه های استراتژیک خودش از استراتژیک حفظ تا استراتژی انضمام طی کرده است.
شهید صابر در این موضوع، از متن "خود (انسان)" چنین می گوید:

"...حالا از هستی و تاریخ به خودمان می رسیم. ما هم از وقتی خودمان را شناختیم این ویژگی را داشتیم که روابط خودمان را با پیرامونمان منظم کنیم، استراتژی کار محیر

العقلی نیست، شناخت خود، شرایط، امکانات خود، تنظیم رابطه خود با محیط، ما هم از بچگی شروع کردیم، باکی برویم و بپاییم، باکی لی لی بازی کنیم، باکی خوراکی مان را تقسیم کنیم، باکی برخورد

کنیم، به کی حمله کنیم، آن موقع ها که ما درس می خواندیم دو تا داداش در مدرسه بودند که شرایط خیلی ویژه ای داشتند، خیلی وضعشان خوب بود، اسمشان شریفی بود، آن موقع بچه ها ناهار در مدرسه می ماندند، یکی ناهار نمی خورد، یکی آنقدر فوتبال می کرد که اصلاً یادش می رفت نهار بخورد، آن موقع نونهای ماشینی و کشمش ارزانی بود که یکی نون ماشینی می خورد، یکی نون کشمش. ساندویچی بود به نام ساندویچ خیار شور، از این نون بلوکی ها بود که

دو ریال بود و خیار شور هم یک قران بود. با سه ریال میشد یک ساندویچ [خرید]. ولی برای برادران شریفی که با هم در سال فرق داشتند ساعت ۱۱:۲۰ که زنگ دبستان می خورد برای اینها یک ماشین بنز ۱۷۰ می آمد با غذای گرم، راننده که غذا را تحویل این دو تا شریفی می داد، به واقع ده ثانیه نمی گذشت که این غذا توسط سایر بچه ها مصادره می شد، یعنی از همان

بچگی همه، روابطمان را با یکدیگر تنظیم می کردیم. به شریفی باید حمله کرد، با فلانی باید فوتبال بازی کرد و با او یکی باید می رفت فروشگاه جدی کار و با پنج تومان شورت و

ساق تیم فوتبال جدید [می خرید] یعنی از بچگی، اگر همه مان در تجربه مان عقب تر برویم، این خصلت را داشته ایم که رابطه تنظیم کنیم، با کدام معلم میشود رابطه برقرار کرد، کدام معلم اگر پکینگ گذاشت برویم، کدام معلم را تحویل نگیریم، همه اینها پیچیدگی ای از اول داشته اند. انتخاب های، هدف گذاری ها، برنامه ریزی ها، ابزارهای متناسب استخدام کردن، همه مان از همان موقع مشارکت داشتیم در روندهای استراتژیک، در ساماندهی محل، تیم

"خدا خود صاحب دید استراتژیک

است، هستی نیز که جلوه اوست دارای استراتژی است و ما به عنوان عضوی از هستی که مورد توجه ویژه خدا هستیم باید صاحب استراتژی شویم. دید استراتژیک از منظر مولف باب بگشا یعنی "افق داری"، "ژرف نگری"، "تدبیر" و "عنایت به فرجام"."

بگیرند.... آخرین درک مشترک ما این است که یک پروژه کلان و اصلی وجود دارد که به عنوان استراتژی در حقیقت بی پایان اما در ذیلش بی نهایت عرصه‌ها و حوزه‌های استراتژیک برای ما وجود دارد که می‌تواند با آن استراتژی اصلی پیوند برقرار بکند.

در بهره‌گیری از متن، شهید صابر روش ویژه‌ای داشت که بررسی آن خارج از هدف این مقاله می‌باشد. در این موضوع رجوع مولف باب‌بگشا به قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول که نسبتاً کوتاه است و به چند نشانه و گزاره اختصاص دارد و بخش دوم که به صورت مبسوط به داستان رویارویی موسی و فرعون می‌پردازد. بخش اخیر بیش از هفت جلسه از نه جلسه را به خود اختصاص داد از این رو بررسی آن در این مختصر ممکن نمی‌باشد. بنابراین به طور مختصر به توضیح آن می‌پردازیم.

بخش اول: ابتدا نشانه، سپس گزاره

معلم شهید برای ورود به کتاب ابتدا چند نشانه استراتژیک را مورد بررسی قرار داد که صرفاً فهرست آن بیان می‌شود:

مروری بر چند نشانه از جنس بن‌مایه:

۱. توجه استراتژیک به فرجام (۶۷ انفال / ۷ روم)
۲. اصلی - فرعی کردن (۳۶ شوری)
۳. پاس عهد استراتژیک با "او" (۹۵ نحل)
۴. ذخیره‌سازی، پیش‌فرستی (۱۹۷ بقره / ۱۱۰ بقره)

ساختن، بازی‌های بچه‌گانه، دستاوردهای استراتژیک داشتیم، حالا هر کدامان به هر شی‌که رسیده ایم بالاخره افق‌های اکنون داریم، با افق‌هایمان زندگی می‌کنیم، حالا بعضی از افق‌ها خیلی تخیلی است و قابل تحقق نیست اما بخشی‌اش هم قابل تحقق است و الان به هر کدامان در این جمع رجوع کنیم می‌بینیم که استراتژیک فکر می‌کنیم و استراتژ هستیم، در مواجهه با افق‌های خودمان...

وی با این فراز به به سراغ متن چهارم یعنی کتاب رفت:

"... حالا قبل از اینکه متن را روی بحث خدای افق دار و استراتژیست باز کنیم. این درک مشترک است که پروژه انسان آنقدر که ما می‌فهمیم که ممکن است فهم ما اشکال داشته باشد که حتماً دارد، پروژه مشترکی هست و با ادبیات او در کتاب، حسن اولنک رفیقا، یاران کیفی او عهد دارها، انسان‌های درشکه‌سان. انسان درشکه‌سان انسانی است که پذیرفته رونده است و پذیرفته که باید باری را حمل کند. استراتژی اصلی هستی را خدا پیش آورد ولی استراتژی‌های تالیف شده در ذیل استراتژی و پروژه اصلی خدا توسط انسان‌ها شکل گرفت. توسط انسان‌های درشکه‌سان که هم می‌دوند و هم باری می‌کشند. اینکه پروژه اصلی توسط او وسط گذاشته شده و اجرایش متشکر است بین او و یاران او که یاران او هم در سطوح مختلف می‌توانند در حقیقت ایفای نقش بکنند و نقش به عهده

۵. انباشت های کیفی (۷۶ مریم / ۴۶ کهف)
 ۶. آغاز و پایان به صدق (۸۰ اسراء)

توده مردم (بنی اسرائیل)
 مرحله هشتم - تجهیز به یاد، متن و روش:
 ذکر مستمر، کتاب رهگشا، روش
 متناسب مواجهه

مرحله نهم - تجهیز روحی - روانی (موسی در
 مواجهه با فرعون و اطرافیان):

جرات بخشی، اعتماد آفرینی
 مرحله دهم - همراهی دلادل (خدا) با مجری
 (موسی):

دریاب، پروژه مشترک است
 مرحله یازدهم - اقدام:

فرمان رفتن، طرح موضوع کردن،
 مطالبه جو بودن

مرحله دوازدهم - طرح موضوع - تبیین مجری:
 تبیین، تلنگر، دعوت

مرحله سیزدهم - آوردگاه اندیشه - عمل:
 تلاش برای تاثیر، مواجهه دیدگاه - روش

مرحله چهاردهم - ادامه تجهیز:

بیم زدایی، ترغیب اعتلایی

مرحله پانزدهم - برتری ماقبل پایانی:

برتری توحید؛ برتری دینامیسم

مرحله شانزدهم - اقدام نهایی: محو - جانشینی
 محو فرعون و مدار فرعون؛ جانشینی

بنی اسرائیل

هدی صابر این استراتژی را پیروز می داند و
 قائل به یک نظم خاص از طراحی تا نتیجه
 نهایی در آن است. با ادبیات خود به طور
 خلاصه این سیر را دسته بندی می کند:

● چشم انداز

◆ شرایط شناسی (گفتگو با موسی در مورد

شرایط)

◆ تشخیص تضاد اصلی

◆ هدف گذاری (نجات بنی اسرائیل)

بخش دوم: داستان رویارویی موسی و فرعون

شهید صابر با آن تدقیق ویژه خود موضوع
 "استراتژی" را در مواجهه موسی و فرعون
 می بیند و چگونگی تجهیز موسی به دید
 استراتژیک را نظم می دهد و آن را یک
 الگوی آموزشی برای نوع انسان می داند.
 هدی صابر جوهره این پروژه را توحید و
 جان مایه آن را رشد عنوان می کند. برای این
 استراتژی آموزشی ۱۶ مرحله بر می شمارد:
 مرحله اول - طراحی:

تحلیل شرایط؛ برجسته سازی تضاد
 اصلی؛

هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

مرحله دوم - گزینش و فرآوری مجری:

تو را برای خود پروردم - فرآوردم

مرحله سوم - کارسپاری استراتژیک: (وحی به
 موسی هنگام بازگشت به مصر)

پیام دورانی: برهنه پا شو! سبک بال شو!
 غزال شو!

وحی از "من"، گوش از "تو"؛

مرحله چهارم - تجهیز کیفی:

تفهیم مبنا؛ جلوه های ویژه (معجزات)

مرحله پنجم - توجیه مجری در بزنگاه اقدام:

به سوی فرعون طغیان گر رو با نشانه ها
 - براهین

مرحله ششم - تامین فهرست تقاضاهای مجری:

خواهدنگی شفاف مجری (موسی) -

اجابت بی چند و چون "او"

مرحله هفتم - یقین مخاطب، گروه هدف

استراتژی:

“پروردگارانه” یک استراتژی را چنین تصویر می‌کند: “تحلیلی” وجود دارد، “ایده - هدفی” در میان است، “طراحی” لازم است، برای انسان فرصت “مشارکتی” فراهم است، “پیش نیازها و ملزومات” لحاظ می‌گردد، وارد میدان “اجرا” می‌شود و سرانجام “محصولی” پدید می‌آید که نتیجه پروژه مشترک انسان و خدا است و نشان دهنده شکوفایی حرکت از مبنای “ما” به سمت مبنای اصلی “او” است.

معلم شهید به زیبایی جوهره چنین پروژه ای را توحید و جان مایه آن را رشد عنوان می‌کند. برداشت او این است که مسیر پروژه در پرتو توحید و در مواجهه با تضادها احتیاج به اصلاح ممتد دارد. او در تبیین “ما” به عنوان یک مشارکت کننده بالقوه، قائل است که توان فهم مبنا را داریم، می‌توانیم تحلیل‌گر و شرایط شناس باشیم، امکان داریم، در عین حال محدودیت‌های خاص خود را نیز دارا می‌باشیم و توان ایده‌پردازی در ما وجود دارد. خدا الهام‌آفرین است و ما قابلیت گرفتن آن را داریم. برای مشارکت در پروژه توحیدی قابلیت تجهیز در ما وجود دارد ولی باید مقدم بودن خود را فرصتی از جانب او بدانیم و پیش آیم تا بتوانیم محصول باشیم. ملاصدرا با استعداد ویژه خود تصویر زیبایی از در هم تنیدگی ماده، زمان و حرکت ارائه نمود “ماده موضوع حرکت و حرکت توصیف ماده و زمان مقدار حرکت است. “از آنجا که پروژه مشترک انسان با خدا در همین دنیای مادی تحقق می‌یابد پس با زمان و حرکت در هم تنیده است. مرحوم صابر با لحاظ این مهم به زیبایی یادآور آن

• پیش نیاز

پیش فرض ← پروژه مشترک است به قدر و به آرج

◆ نمایانی یک ظرفیت

◆ پدیداری تقاضا - راه کار

◆ تنبیه، آزمون و تصحیح عنصر عامل

(موسی توسط خدا)

◆ تبدیل متقاضی (موسی) به مجری

• جهاز

◆ پیام

◆ فرصت

◆ لهیب

◆ ویژه نشانه

• فاز

◆ توجه

◆ تجهیز

◆ اقدام (دعوت، تبیین، تلنگر، مطالبه،

مواجهه و غلبه)

• عنصر پیشتاز

◆ متقاضی فرآورده‌شده حامل

◆ (موسی به عنوان یک عضو فعال هستی

یک متقاضی فرآورده شده حامل و

فعالترین فرد این سیر تاریخی)

◆ یاد

◆ متن رهنما

◆ روش

• اندیشه - عمل سبب‌ساز

◆ اندیشه توحیدی

◆ عمل توحیدی

◆ دینامیسم توحیدی

مولف باب بگشا با رهنمونی خدا در کتاب،

شکل بندی “خدایانه”، “مدبرانه” و

با مراجعه به چهار متن "هستی"، "تاریخ"، "ما(انسان)" و "کتاب(قرآن)" وضعیت خود و پیرامون خود را بشناسیم و با یک استراتژی مناسب به سمت مطلوب حرکت کنیم. ♦

۴- جمع بندی

برای فهم اندیشه یک اندیشمند نیاز به فهم زبان و ادبیات خاص او می باشد. از این رو در این مقاله سعی شد تا مفهوم واژه کلیدی "استراتژی" از منظر معلم شهید هدی صابر در سلسله مباحث "باب بگشا" مورد بررسی قرار گیرد. آنچه از این بررسی بدست آمد این بود که خدا خود صاحب دید استراتژیک است، هستی نیز که جلوه اوست دارای استراتژی است و ما به عنوان عضوی از هستی که مورد توجه ویژه خدا هستیم باید صاحب استراتژی شویم. دید استراتژیک از منظر مولف باب بگشا یعنی "افق داری"، "ژرف نگری"، "تدبیر" و "عنایت به فرجام".

افق داری خدا به نوع خلق او بازگشت دارد. نوع خلقت ما نیز با این ویژگی‌ها درهم تنیده است، از این رو خدا دعوت و تشویق به رشد این صفات می نماید، نمونه‌های عینی و تحقق یافته را مثال می زند و الگودهی می کند. او خود اول آموزش دهنده دید استراتژیک است. او می خواهد ما از ظاهر به عمق و از نزدیک بینی به دوربینی برسیم. البته این افق داری در حرکت تعریف می شود و در آن توجهی جدی به سمت مطلوب وجود دارد که هرچقدر این توجه جدی تر، میدان عمل وسیعتر خواهد بود. معلم شهید می کوشد تا نشان دهد برای عضویت فعال در هستی باید

پی‌نوشت‌ها

- (۱) سوره ابراهیم آیه ۴
- (۲) قبل از ادامه بحث باید یک نکته را متذکر شد و آن این است که تخصصی وارد مباحث نمی شوم چون برخی از آنها در حیطه تخصص نیست و همچنین خارج از هدف این مقاله می باشد، بنابراین مباحث به نحو اجمال و کلی بیان می گردد.
- (۳) به نظر نویسنده این مقاله عبارت "داشته‌ها و کارکردهای خدا" در مورد خدا دارای ابهام می باشد. در واقع این عبارت خدا را محدود می کند. چون ما خود مخلوق خدا هستیم و هرچه داریم از اوست و به طور کلی هستی جلوه اوست بنابراین نمی توانیم داشته‌ها را بیان کنیم. و یا لفظ "کارکرد" یک نوع استفاده ابزاری را به ذهن متبادر می سازد. ولی علی رغم ایراد به این عبارت، محتوای بیان شده در ذیل آن از این ایراد میرا است. شهید صابر این فصل را با دو پیش فرض بسیار مهم آغاز نمود: الف) "و" نقطه اتکا ب) "ما" غیر تاکتیکی، غیر مناسبتی. در واقع هدی صابر نسبت به ذکر صفات الهی بدون توجه به چگونگی تحقق آن در هستی نقد جدی داشت. و شاید از اینرو چنین تبتیری را برای این فصل انتخاب نمود. ایشان در فصل دوم به چگونگی تحقق صفات خدا در هستی با زبان روز می پردازد و سعی می کند آیات کتاب الهی را در زمان حال بفهمد و بفهماند.
- (۴) دانشنامه سیاسی، چاپ ششم، داریوش آشوری

خدای هدی

پیرامون "خدا" در سپهر اندیشه‌ی هدی صابر

داشته باشد به بهشت می‌رود و هر کس او را انکار کند در قعر جهنم خواهد بود. و البته جالب است اگر بدانیم منظور از "ایمان" - مسلمان شیعه دوازده امامی است و منظور از انکار و کفر هم بقیه آدم‌های روی زمین. و با این منطقی است که هر انسانی در دنیا هر چقدر هم در راه آزادی و سعادت بشریت خدمت کرده باشد در صورتی که حب علی و اهل بیت نداشته باشد کافر و نجس محسوب می‌شود و روز قیامت گرفتار عذاب الهی خواهد شد. خدایی که در مدرسه‌ها و برنامه‌های مذهبی به ما نشان داده بودند بیشتر با عذاب‌ها و خشم‌ها و نابودگری‌هایش شناخته می‌شد تا با رحمت و مهربانی و زنده‌کننده بودنش. پس باید دعا می‌کردیم تا روز قیامت از روسفیدان باشیم. باید نماز می‌خواندیم تا به جهنم نرویم و روزه بگیریم تا مشمول کفاره‌های سنگین و عذاب‌های اخروی نامعلوم نگردیم. اگر بخواهیم خلاصه‌اش کنیم، خدایی که ما می‌شناختیم خدایی بود با دستی قدرتمند برای

اغراق نیست اگر بگوییم بعد از شنیدن بخشی از سخنان شهید صابر در سلسله جلسات "باب بگشا" چقدر نگاه و زاویه دیدم نسبت به خدا تغییر پیدا کرد. و انصاف نیست اگر نگویم او چقدر در این تغییر سهیم بود. پس از سالها شاید اولین بار بود که اندکی می‌توانستم درک کنم "از رگ گردن به ما نزدیک‌تر بودن" به چه معناست.

اینکه نگاه ما نسل جدید به خدایی که ما را آفریده چگونه است، از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد که مهم‌ترین آن نظام آموزشی کشور ماست که خود این نظام آموزشی - اعم از کتاب‌های دینی و قرآن و دیگر آموزش‌های مذهبی - متأثر از نگاه فلسفی حاکمیت به دین و خداست و باز هم تحت تأثیر منطق خشک و انعطاف‌ناپذیر یونانی ارسطو که سال‌ها و قرن‌ها در اروپا هم سایه گستر بود. بر این اساس خدا موجودی ورای زمین و آدمیان، ثابت، بی‌تحرك و قاطع است که سیالیت و انعطاف‌پذیری در مورد او بی‌معناست. هر کس که به او ایمان

اما خدایی که از دل سخنان هدی شنیدم، - و جز معدود جاهای دیگر مثل کتاب های شریعتی- ندیده بودمش، خدای دیگری بود. خدایی که رفیق بود، نه یک نظارت کننده صرف، رهگشا بود، نه حذف کننده، همراه بود و می شد بی آنکه لازم باشد از او بترسیم با اتکا به نیروی پایان ناپذیر او مسیرمان را انتخاب کنیم و ادامه دهیم. خدایی که اگر اشتباه می کردیم به جای آنکه درهای دوزخ را نشانمان دهد مسیر بازگشت را نشانمان می داد. خدایی که اهل معامله بود و چیزی کم نمی گذاشت. اگر به او رو می کردیم به ما رو می کرد، اگر به سویش می رفتیم به سویمان می آمد و مثل یک رفیق واقعی تا آخر راه، همراهی مان می کرد. یک رفیق، هرگز رفیقش را تنها نمی گذارد. به خصوص در مواقع سختی و بحران. و این- به عقیده من- کلیدی طلایی بود که مرحوم شهید صابر تلاش داشت تا آن را به ما نشان دهد، کلیدی که با آن می شد همه درهای بسته را باز کرد و راه خروج از بحران را یافت. این نکته کلیدی به من آموخت، همان گونه که خوش ندارم از میان بندگان خدا حذف شوم، او هم خوش ندارد من در راهم او را کنار بزنم. آموخت که اگر او را رفیق بدانم و رفیقش باشم نه او هرگز مرا تنها خواهد گذاشت و نه من او را از مناسبات زندگی روزمره و حتی مناسبات سیاسی و اجتماعی خود حذف خواهم کرد.

حذف کردن آدم ها؛ حتی در میان همان شیعیان دوازده امامی، حذف بی نماز، حذف بدحجاب و... در کل، حذف هر آنچه غیر از ماست! (و "ما" یعنی تفکر حاکم) با این تفاسیر تنها عده قلیلی از زیر این دست- که چون تیغ گیوتین ترسناک بود- جان سالم به در می بردند و این که با رحمت و اسامی او در تناقض بود، علامت سوالی ایجاد می کرد که کسی جرات بازگو کردنش را نداشت. و خدا هم تنها خدای همین ها بود، نه خدای بقیه آدم ها و حتی آدم های بد.



اکنون اگر با این شناخت از خدا به سراغ کتاب قرآن- و به تعبیر شهید صابر آخرین کتاب بعد از طبیعت و تاریخ و خود- برویم آن را پر از نشانه‌هایی از همین مضمون خواهیم یافت. مهم‌تر از همه سرگذشت دیگر رفیقان راه است که بهتر از هر چیزی برای ما الگو و خط مشی خواهد بود. الگوی کسانی که مسیر را طی کرده‌اند و خدا از آنان به نیکی یاد می‌کند: ابراهیم، موسی، لقمان، سلیمان، یونس، مریم، عیسی، محمد و... نشان می‌دهد که پیمودن این راه جز با تلاش و سختی کشیدن حرکت کردن و ادامه دادن امکان‌پذیر نیست.

نکته مهمی که مرحوم صابر در سخنان خود به کرات روی آن تأکید داشت موضوع "دینامیس" است. درست برعکس خدای فیکس و ثابتی که به ما ارائه شده و بسیار هم دور از دسترس بود، خدای هدی‌خدایی "سیال"، "روان"، "پخشان"، "ریزان" و "پاشان" در هستی بود. غیر از این هم به نظر من نمی‌توانست باشد. چطور ممکن است خدای فیکس و ایستا از آفریده‌هایش انتظار حرکت و رو به جلو رفتن داشته باشد؟ تا خود وارد عرصه نشود و یک به یک، لحظه به لحظه و برهه به برهه ما را هدایت و راهنمایی نکند و تا خود، در همه این پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌هایی که در راه ما قرار دارد همراهی‌مان نکند، آیا اصلاً حرکت قابل تصور است؟ و حالا می‌توان درک کرد: خدای دینامیک و محرک، بنده دینامیک و محرک می‌خواهد. ایمان به خدا یعنی ایمان به همین تحرک، اینکه خود آن جسارت و

شجاعت را داشته باشیم که آغازگر باشیم، محرک و استارت‌ر اولیه باشیم، قدم در راه بگذاریم، در برابر مشکلات و موانع تسلیم نشویم، به آنچه می‌کنیم اعتقاد داشته باشیم و دچار شک و تزلزل نباشیم، برای هدفمان روش در نظر بگیریم، برای رسیدن به مقصودمان رنج بکشیم و توقع نداشته باشیم هر چه می‌خواهیم حاضر و آماده به دستمان برسد، با او تعامل داشته باشیم، به او- یا همان محرکی که در قلبمان حسش می‌کنیم- اعتماد داشته باشیم و مطمئن باشیم تنها همان نخواهد گذاشت و در نهایت هرگز امیدمان را از دست ندهیم و آن‌گاه تازه در خواهیم یافت که لذت نزدیک شدن به مقصد چگونه لذتی است!

اگر این را بپذیریم، باور خواهیم کرد که حتی کسانی که به ظاهر و به زبان خدا را انکار می‌کنند اما برای رسیدن به مقصود خود - هر مقصودی که باشد- تلاش می‌کنند و رنج می‌کشند و چنین سیری را طی می‌کنند- بی‌آنکه برای هدف خود به کوچک‌ترین کسی آسیب و ضربه بزنند یا خیانت کنند و از خود نارفتی نشان دهند- در حقیقت به آن ایمانی که مد نظر خدا بوده است رسیده‌اند. تنها این گونه است که باور خواهیم کرد چگونه "رحمت خدا همه چیز را فرا گرفته است" و از او یاد بگیریم، چگونه رفیق باشیم و رهگشا. خدای هدی، همان خدای هدایت‌گری است که برای هیچ‌یک از ما غریبه نیست و بی‌کوچکترین دریغی راه را به ما نشان خواهد داد. ♦

درآمدی بر کاربست امروزیین گفتمان مجاهدین بنیانگذار

خوانشی از کتاب "سه هم پیمان عشق" شهید هدی صابر

و کتاب "سه هم پیمان عشق" فریاد این حماسه است کتابی روایت گونه از هدی صابر که به روایت منش، بینش و روش حنیف پر خرد، سعید پر شرر و اصغر صبور می پردازد تا این روایت زیست گونه که شانه به شانه یک زیست موحدانه و مسئولانه می زند نهیبی باشد بر نسل امروزی که عناوین پر طمطراق را به دنباله می کشد اما تهی از دستاورد و آوردهای اجتماعی است. حرکت پرمایه مجاهدین بنیانگذار را می توان در سه مرحله واکاوی کرد. مرحله آغازین که بهار رویداد و دغدغه مندی است مرحله میانی که فصل روشمندی و تولد ایده است و مرحله پسین که فرجام سرخ مجاهدین بنیانگذار روایت می شود همچنین این حرکت را می توان در چهار مدار به بازخوانی نشست. مدار منش، مدار بینش، مدار روش و مدار مشی.

به نام خداوندگار منش و برابری سلام بر او؛ روزی که زاد سلام بر او؛ روزی که زیست سلام بر او؛ روزی که ایستاد بر عهد خویش در ۱۵ خرداد ۴۲ که شاه با چکمه های پدر بر پیکر مقدس و پاک شهدای قیام ایستاده بود تا به زعم خود شمشیر را از رو ببندد و بذر وحشت را در دل ها بکارد. و در هنگامه ای که رهبران مخالف و نجیب یک به یک چهره به نقاب زندان می کشیدند و ستمگر از پیروزی خود قهقهه مستانه سر می داد جوانانی از میانه میدان وطن برخاستند، جوانانی از نور ایمان لبریز و از عشق و امید جاری که در هنگامه رخوت و سکوت و تردید به خودسازی خود نشستند و در بستر عمل به تفکر و تبیین پرداختند و در تاریکی شب راه جهاد را گشودند و با خون خود پیامی جاودان را در تاریخ به ثبت رساندند تا تاریخ نظاره گر حماسه فرزندان خود باشد.

**بخش نخست: واکاوی حرکت مجاهدین
بنیانگذار در سه مرحله**

۱. مرحله آغازین

۱. شروع دغدغه مندی - پیگیری و جدیت - مبارزه و جهاد از دل دین
۲. فراهم آوردن بستری مناسب برای تحقق دغدغه
۳. حرکت بر محور بزرگان
۴. جمع بندی جنبش های اجتماعی تا خرداد ۴۲

۱.۱. شروع دغدغه مندی- پیگیری و جدیت

در کوچه پس کوچه های نوجوانی شروع دغدغه ها و جستجو گری حنیف است "حنیف در محله نوبر تبریز که زادگاه باقر خان است زاده می شود مردم این محل حامل تفکر مذهبی توأم با اندیشه ملی بودند پدر حنیف مخالف رژیم شاه بود و حنیف از همان ابتدا با دغدغه های مذهبی رشد یافت و اعتقادات محکمی داشت." در آغاز نوجوانی به جلسات قران حاج یوسف شعار در تبریز پیوست و محفل به محفل به جستجو می رفت تا دغدغه ها و ارمان هایش را تحقق بخشد او دغدغه ای هم مذهبی هم ملی و هم مبارزاتی داشت چه آن هنگام که بر حاج یوسف شعار نهیب زد "حاج یوسف از قران تو شمشیر بیرون نمی آید" و یا هنگامی که در ابتدای دانشگاه رساله ای از ایت الله شریعتمداری به دست می گیرد و مسئله ای از آن می خواند و می گوید

که با این نگاه نمی توان مبارزه کرد و ما به نگرش جدیدی نیاز داریم تا نگاه جدید خود به قران را در اطرافیان نیز بارور نماید همه و همه نشان از آغاز دغدغه مندی و روشمندی حنیف جوان دارد او در تهران به جلسات تفسیر آیت الله طالقانی می رود. ارتباطات او با آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دیگران ارتباطی جدی و پیگیرانه و به قصد تبیین گفتمان نوینی است. او مباحث جلسات تفسیر آیت الله طالقانی را به صورت جزوه در اختیار محافل مذهبی تبریز و سایر رفقاییش قرار می دهد تا علاوه بر رشد خود به ارتقا کیفی دیگران نیز کمک کند. قرآن برای او به مثابه یک کتاب آموزشی و



بنیانگذاران بود و یا حضور در مسجد هدایت که می‌توان انرا یکی از پاتوق‌های مهم دوران برشمرد که نسل کیفی جدیدی را بین دانشجویان و جوانان به وجود آورد

۳.۱. حرکت بر محور بزرگان

مجاهدین بنیانگذار تا قبل از قیام خرداد ۴۲ بر محور بزرگان و در همان مدار که مدار مبارزه مسالمت آمیز و قانونی بود ماندند. مهمترین ویژگی آنان در این دوران آموختن از بزرگان، مطالعه و عمق یافتن اندیشه هاست آنان علاوه بر آموختن و یادگیری شرایطی را فراهم آوردند تا با حضور بزرگانی چون طالقانی، بزرگان و دکتر سحابی در دانشگاه و تحت تأثیر آموزه‌ها و تفکرات آنان دانشجویان به یک بلوغ کیفی نزدیک شوند. دوران بارکشی کیفی دانشگاه و آرمان داری بی بدیل دانشجویان در ایران که در سالهای ۳۹-۴۲ رخ می‌دهد علاوه بر دغدغه مندی، جدیت و ایمان درونی دانشجویان آن دوره محصول آموزه‌های بزرگانی است که در بستری مناسب به رشد کیفی و بلوغ فکری دانشجویان مدد رساندند.

۴.۱. جمع بندی جنبش های اجتماعی تا

خرداد ۴۲

زندان برای حنیف نه محلی برای کاهش دغدغه هاست و نه مکانی برای فروکش آرمان‌ها. زندان برای او مأمن جمع بندی است. حنیف در زندان به جمع بندی حرکت های مبارزاتی تاریخ معاصر ایران می‌پردازد و در جستجوی پاسخی روشن برای

راهنمای عمل است. حنیف با پیگیری و جدیت به دنبال کشف سنت های مبارزه از درون منابع بود.

۲.۱. فراهم آوردن بستر مناسب برای تحقق

دغدغه‌ها

حنیف جوان همواره برای فراهم آوردن بستر مناسب برای تحقق دغدغه‌ها و آرمان هایش با جان سختی می‌کوشد او دانشگاه تبریز را رها می‌کند تا با ورود به دانشگاه تهران به امکانات و ارتباطات گسترده تر برای تحقق دغدغه هایش دست یابد حنیف در مدار دانشجویی خود وارد انجمن اسلامی دانشجویان می‌شود و به عنوان مسئول انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران نقش بسزایی در ارتقا کیفی و کمی انجمن ها ایفا کرد بنا بر پیشنهاد حنیف برای هر دانشکده یک انجمن مستقل تاسیس شد. رشد کمی انجمن های اسلامی کم کم از تهران به سایر دانشگاه های کشور نظیر تبریز اصفهان و مشهد رسید و انجمن های سراسری شکل گرفت. حنیف نژاد همچنین با دعوت از آیت الله طالقانی و سایر روحانیون مبارز و روشنفکران برای سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان در ارتقا سطح کیفی انجمن ها نیز تأثیر گذار بود و دانشجویان انجمن از هر سخنرانی توشه ای بر می‌گرفتند.

حنیف و سایر مجاهدین بنیانگذار از محفل های دیگر نیز برای رشد خود بستری مناسب فراهم آوردند کلاس های شاخه دانشجویی نهضت آزادی که مرحوم عطایی آن را اداره می‌کرد بستری برای ارتقا کیفی

۱.۱.۰۲ جمع بندی نهایی: تغییر فاز

حنیف پس از آزادی از زندان به جمع بندی نهایی می‌رسد و معتقد است رژیم فاز مبارزه را تغییر داده است (مشی را طرف مقابل تعیین می‌کند) و مبارزات سیاسی صرف در چارچوب مبارزات پیشین ره به جایی نمی‌برد و باید راهی نو را در شرایط نوین پس از قیام ۱۵ خرداد درنوردید و الزامات دوران نوین را تبیین کرد و با سخت کوشی در پی تحقق نیازهای دوران جدید مبارزه بود

۲.۰۱.۰۲ جمع بندی نهایی: حلقه مفقوده -

حلقه واسط

حلقه مفقوده - حلقه واسط یکی از انگاره‌های جدی و تمام دورانی در جمع بندی و استراتژی بنیانگذاران بود. مجاهدین بنیانگذار معتقد بودند که حلقه مفقوده ای در مبارزات پیشین مردم وجود داشت که نمی‌توانست بین سه جریان ریشه دار (۱) مذهبی (۲) ملی (۳) چپ عدالت خواه و مستقل پیوند برقرار کند. آنان بر این باور بودند که خودشان باید با کسب صلاحیت و بدست آوردن شایستگی‌های لازم حلقه واسط و نقطه اتصال جریانات ریشه دار در ایران شوند

۲.۰۲ پرسش، انتقاد، انتظار از بزرگان

هنگامی که حنیف به جمع بندی نهایی و تغییر فاز و دوران جدیدی از مبارزه رسید. کار ایدئولوژیک، استراتژیک و تشکیلاتی را به عنوان الزامات دوران جدید برشمرد. او به نارسایی کار آموزشی و سازماندهی در

این پرسش است که چرا جنبش‌های اجتماعی معاصر دستاوردهای مطلوبی برای جامعه به همراه نداشته‌اند او در زندان به بحث و گفتگو با بازرگان می‌نشیند و به دنبال کشف قواعد و مراحل مبارزه پیروز است. زندان برای حنیف پایان مبارزه نیست، آغاز دوران جدیدی از مبارزه است. او در زندان به صورت جدی و راهبردی بر روی قران کار کرده و به دلیل جمع بندی جامع، در مبانی اندیشه ای منسجم شده بود. حنیف بر این باور بود که قیام ۱۵ خرداد جمع بندی‌ها را عوض کرده و مسئله پس از قیام رهبری ذی صلاح و عمل صالح دوران است

۲.۰۲ میانه حرکت

۱.۰۲ جمع بندی نهایی

۱.۱.۰۲ تغییر فاز

۲.۰۲ حلقه مفقوده-حلقه واسط

۲.۰۲ پرسش، انتقاد، انتظار از بزرگان

۲.۰۳ اتکا به خود - کسب صلاحیت

۲.۰۴ کشف قوانین فاز جدید - مبارزه

حرفه ای

۲.۰۵ مطالعه - مطالعه روشمند

۲.۰۵.۱ تبیین تاریخی

۲.۰۵.۲ رویکرد ویژه به متن

ایدئولوژیک

۲.۰۶ آموزش دستاوردها و یافته‌ها

۲.۰۷ سازماندهی انسانی - تشکیلات

منسجم- اخلاق مدار

۲.۰۸ استدلال برای قیام مسلحانه -

آغاز جنبش

در باور حنیف فرماندهی از آن مردم است که فرمانده به مداری بالاتر از مبارزات قانونی و رفورمیستی رفته است و به این فرمانده باید در سازماندهی، کسب دانش استراتژیک و کشف قوانین مبارزه کمک رسانند.

۰۴.۰۲ کشف قوانین فاز جدید - مبارزه حرفه‌ای

مجاهدین بنیانگذار تمام وظایف دورانی از کار ایدئولوژیک- استراتژیک تا سازماندهی و تشکیلات را بر گرده گذاردند و با جان سختی به جستجو برای کشف قواعد و اسلوب‌های فاز جدید پرداختند. و به مبارزه حرفه‌ای به عنوان یکی از الزامات دوران نوین روی آوردند، مبارزه پیشه اصلی آنان بود که تمام امکانات زندگی در خدمت آن قرار می‌گرفت. حنیف خود روزی ۱۸ ساعت کار فکری - استراتژیک می‌کرد و معتقد بود اگر برای مطالعه کتابی ۲۰ ساعت وقت لازم است حداقل باید ۱۰ ساعت روی آن مطلب فکر کرد. آنان در پی کشف قواعد غلبه ضعیف بر قوی بودند و این قواعد را از رویکرد ویژه به متن ایدئولوژیک کنکاش می‌کردند.

۰۵.۰۲ مطالعه- مطالعه روشمند

هیچکس در مطالعه همچون حنیف نبود دقیق، وقت گذار و برنامه دار روش مطالعاتی بنیانگذاران روشی بدیع و تمام دورانی است آنان با روش مطالعاتی روشمند به تبیین تاریخی پرداختند و با رویکرد ویژه به متن

نهضت آزادی اشاره می‌کند و به همراه ۹ تن از همراهِ نامه‌ای ۹ صفحه‌ای به رهبران نهضت آزادی می‌نگارند نامه‌ای ستوالمند با این پرسش که اگر مسلمانیم روش تحلیل اسلامی ما چیست؟ نقادانه با مدار نقد بر کار آموزشی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی در نهضت آزادی و انتظار محور بر محور فراهم آوردن بستر مناسب برای بلوغ فکری و تشکیلاتی. اما پاسخ‌های مهندس بازرگان (درباره حزب توده و وابستگی فکری- تشکیلاتی آن به شوروی- نهضت ترجمه و مشغله کاری) حنیف را به اتکا به خود در نسل جدید و تبیین مشی بومی و گفتمان مستقل می‌رساند

۰۳.۰۲ اتکا به خود - کسب صلاحیت

اتکا به خود مبارزه حرفه‌ای و تمام وقت کسب صلاحیت و تبیین گفتمان بومی رهیافت‌هایی هستند که حنیف نژاد پس از جمع بندی در زندان و دیدار با رهبران نهضت به آن می‌رسد حنیف معتقد است که مردم نشان داده‌اند صلاحیت‌های زیادی دارند که ما برای فهمیدن آن باید کسب صلاحیت کنیم. در مدار فهم دورانی از حنیف باید به این نکته اشاره کرد که حنیف در پی تبیین خواست مردم بود او می‌گفت ما همواره مردم را تحقیر می‌کردیم اما مردم جلوتر از ما بودند ما می‌گفتیم مرگ بر این دولت قانون شکن ولی توده‌ها لیبک نمی‌گفتند و ما نتیجه می‌گرفتیم که توده‌ها جان بر کف نیستند در حالی که توده‌ها "مرگ بر شاه" را فریاد کرده‌اند و در ۱۵ خرداد شهید داده‌اند.

ایدئولوژیک برای ارائه یک گفتمان مستقل و بومی کوشیدند آنان معتقد بودند آنچه که از خیزش یک خوانش عمیق مطالعاتی بر می آید ارائه راهبرد، استراتژی و کشف قوانین و سنت های حاکم بر مبارزه است و این جز با مطالعه روشمند امکان پذیر نخواهد بود آنجا که حنیف بر دوستانش با فریادی بلند نهیب می زند که ای رفقا مفید و درست مطالعه کنید بر این باور است که از میانه میدان مطالعه باید مرهمی برآید تا التیامی باشد بر زخم های چندین ساله ایرانیان در بند. محور مطالعاتی مجاهدین بنیانگذار را می توان در دو مدار بسط داد (۱) تبیین تاریخی (۲) رویکرد ویژه به متن ایدئولوژیک.

۱.۵.۲. تبیین تاریخی

تبیین تاریخی در بینش مجاهدین پر رنگ و پر تالو است. هر کادر جدید سازمان دو سال آموزش می بیند تا بداند که در جریان تاریخ همواره حق بر باطل پیروز بوده است. در بینش چپ به تاریخ کارگر پیروز نهایی مبارزه با سرمایه داری است و در نگاه توحیدی کارگر بسط می یابد و در مستضعف طلوع می کند که از کارگر تا کشاورز و دهقان و تمامی کسانی را که به استضعاف کشیده شده اند را شامل می شود در بینش توحیدی مستضعفین وارثان زمین اند و پیروزی نهایی از آن آنان است آنچه که از میانه این دو بینش می طراود امید و مبارزه است.

حنیف نگاه فقهی و روحانی مأب به تاریخ را یکسره رد می کند و خود با تبیین عقلانی و

توحیدی مسیر تاریخ را ترسیم می نماید. تاریخ در کربلای حنیف آه و ماتم نیست که شور و تفکر است آنجا که زینب در بیدادگاه ستمگر فریاد بر می آورد " بخدا سو کند در کربلا به جز زیبایی چیزی نیافتم" تا بر مردمان بفهماند در کربلا نه اشک که عشق و امید جاری ست. و این نگاه زینب به کربلا در بینش توحیدی حنیف به تاریخ جوانه می زند و او را بر این باور می رساند که در هیچ برهه ای از تاریخ جریان حق شکست نخورده و باطل پیروز نگشته است بلکه جریان حق به یک پایان مقطعی و کوتاه مدت می رسد و پس از آن بستی می شود برای ادامه مبارزه در مداری بالاتر همچنان که نهضت جنگل در مداری بالاتر از مشروطه قرار می گیرد و ملی شدن صنعت نفت در مداری بالاتر از نهضت جنگل.

مجاهدین بنیانگذار علاوه بر تبیین جهت داری تاریخ که از میانه آن پیروزی مستضعفین بر مستکبرین بیرون می آمد و این جهت داری تاریخ سلاحی برنده، منطقی و نیرومند در اختیار آنان می گذاشت به خوانش عمیق تاریخ معاصر و جمع بندی دقیق آن نیز پرداختند جمع بندی محوری بنیانگذاران سازمان اینچنین بود: علل آنکه مبارزات پیشین به پیروزی نمی رسیدند را باید در (۱) فقدان رهبری (۲) عدم پیچیدگی رهبران در عصر پیچیدگی مبارزه (۳) فقدان سازماندهی و تشکیلات انقلابی (۴) حرفه ای نبودن مبارزان (۵) عدم نگاه علمی به دانش مبارزاتی که نتیجه آن حرکت های بدون استراتژی و خط

مشی بود ۶) مبارزات گذشته مکتبی و ایدئولوژیک نبودند کنکاش نمود. پیوند جمع بندی تاریخ مبارزات مردم ایران با مطالعات جنبش های رهایی بخش در کوبا، الجزایر، ویتنام و فلسطین بنیانگذاران را به رهیافت های جدیدی برای مبارزه پیروز می رساند آموختن چرایی مقاومت و پیروزی و کنکاش در مشی پیروز این جنبش ها بی بدیل و ارزشمند بود آنچه که از میان این پیوند تاریخی مابین جمع بندی مبارزات پیشین مردم ایران و واکاوی جنبش های رهایی بخش در جهان جوانه زد گذار به سمت مشی پیروز در آن مقطع تاریخی بود.

بدیع بود که ایت الله طالقانی که خود تفسیر پرتوی از قرآن را به عنوان میراثی گرانبها بر تارک تاریخ ایران به ثبت رسانده است زبان به تحسین می گشاید و می گوید "با آنکه حنیف در مسیر مبارزه است انسان از تفسیرهای او نکات جدیدی می آموزد" و معتقد است که تفسیر حنیف در حرکت و مبارزه ارجح تر از تفاسیر در پس حجره ها و حوزه هاست. آنان با دیالکتیک در تفسیر و دینامیک در حرکت و جمع بندی فرازهای مطالعاتی به ارائه یک گفتمان بومی و تبیین یک راهبرد ملی دست یافتند و راهی نو را در نور دیدند.

۲.۰۶. آموزش دستاوردها و یافته ها

آموزش دستاوردها و یافته ها از بنیادی ترین محورهای حرکت مجاهدین بنیانگذار است. حنیف معتقد بود که آموزش بستری برای کادرسازی است او می گفت " ما بدون آموزش نمی توانیم کادر سازی کنیم و در این دوره استبداد و خفقان و تنگنا تنها حرکتی که ساواک از ردیابی آن عاجز است تکامل فکری و حرکت جوهری است" حنیف مرز بین روشنفکر تشکیلاتی و روشنفکر زدگی است او تفاوت مابین خواندن برای خود و خواندن برای دیگران است او می خواند و آموزش می دهد برای آنکه از میانه مطالعه حرکت مطالبه می کند نه انباشت اطلاعاتی محض. حنیف یک روشنفکر تشکیلاتی است وقت گذار و صبور برای آموزش او کتاب راه طی شده مهندس بازرگان را ۲۶ بار آموزش می دهد و

۲.۰۵.۲. رویکرد ویژه به متن ایدئولوژیک

مجاهدین بنیانگذار قرآن محور بودند حنیف به عنوان میخ عقیدتی سازمان تحت تاثیر اندیشه های احمد کسروی انگاره های جدی ضد خرافه داشت و نگاه فقه محور، کاسبکارانه و ثواب گونه به قرآن را مردود می دانست حتی زمانی که مهندس بازرگان از او می خواهد در مراسم ختم پدر یکی از هم بندیان در زندان قرآن بخواند حنیف می گوید "قرآن را برای مرده نمی خوانند" این گذاره کیفی نشان از آن داشت که قرآن برای حنیف و سایر بنیانگذاران قرآن سر طاقچه خانه و مراسم ختم نیست قرآن راهنمای عمل است مجاهدین بنیانگذار مبنای اندیشه و تفکر خود را بر پایه دو کتاب پر مایه قرآن و نهج البلاغه گذاردند و سفره دیالکتیک را برای تفسیر قرآن گشودند و انگاره های نوینی را مطرح ساختند این انگاره ها آنچنان نو و

را یکی از محورهای آموزشی قرار داده بود. حنیف می‌گفت بدون استراتژی صحیح نظم آهنگین در سازمان به وجود نمی‌آید نظم در سازمان‌های انقلابی، نظم انقلابی است هر کس بیشتر بفهمد منظم تر می‌شود حنیف معتقد بود که رهبری قراردادی و انتصابی نیست بلکه طبیعی و خودبه خودی است. یک فرد در پروسه زندگی توانایی‌هایی از خود نشان می‌دهد و با مشکلات به گونه‌ای برخورد می‌کند که آنها را حل نماید و به صورت طبیعی در قامت یک رهبر قرار می‌گیرد. بنابراین در باور حنیف ایستادگی و مقاومت در شرایط سخت و حل مشکلات از الزامات رهبری است او می‌گوید "برای رهبری نمی‌توان از حاشیه دستور داد صلاحیت چیست و از کجا ناشی می‌شود؟ صلاحیت از شرکت در عمل توأم با جمع بندی نتیجه تجربیات بدست می‌آید" اما حنیف یک رهبر سازمانی - تشکیلاتی صرف نبود او مسئولانه، عاطفی و دلسوزانه با اعضا برخورد می‌کرد او علاوه بر آموزش اعضا و پرورش کادر همه جانبه در سرکشی به خانه‌های تیمی همه مشکلات بچه‌های سازمان را مورد بررسی قرار می‌داد و سعی در حل آنها داشت او بسیار انسان دوست بود. شخصیتی همچون حنیف نه تنها در تئوری تشکیلاتی که در جهان بینی و استراتژی هم تغییر ایجاد می‌کردند. او تشکیلاتی را بنا می‌نهد که صرفاً از قواعد سخت و خشک تشکیلاتی تبعیت نمی‌کند و روزی که یکی از اعضا که اطلاعات زیادی داشت و از سازمان بریده بود و اگر دستگیر می‌شد باعث

بر این باور است که در مسیر آموزش خودش نیز رشد یافته و به فهم جدیدی دست یافته است. مسیر حنیف مسیر تولید است نه توزیع و ترجمه او در مدار مطالعه و آموزش مولد گفتمان مستقل و نوینی است که انگاره‌های جدی و بدیعی برای بحث دارد.

۰۷۰۲. سازماندهی انسانی - تشکیلات منسجم - اخلاق مدار

سازماندهی مهمترین محور تاکید بر خودسازی و پرهیز از کار بیپهوده و لغو است برای عضوگیری در سازمان عامل زمان آزاد برای ورود اعضا به مبارزه حرفه ای بسیار مهم بود اما حنیف همواره می‌گفت دو شرط اصلی عضوگیری داشتن درد دین و درد توده است برای او دغدغه مندی افراد اصل بود زیرا می‌گفت اگر کسی دغدغه داشته باشد با گوشت و پوست و استخوانش به ضرورت کار رسیده است. او در مواجهه با افراد فرازهایی از نهج البلاغه را می‌خواند و تفسیرهایی را بازگو می‌کرد که انگیزه مندی را بارور کند و شور عشق را در دلها بکارد. اعضای سازمان بر روی کار متمرکز و اشتغالات کاذب را رها کردند و تمامی الزامات زندگی را در خدمت مبارزه قرار دادند و با بیلان کاری روزانه و حسابرسی به عملکرد خود محتوای قیامت را در زندگی روزمره خود شکوفا نمودند. حنیف می‌گفت برای مبارزه حرفه ای باید ساده زیست بود و با نهادهای سبک زندگی و مدل زیست توأم با خودسازی در خانه‌های سازمانی زندگی در خانه‌های تیمی - سازمانی

و شکافی عمیق بین خود و مردم ایجاد کرد تا نبرد مسلحانه را به عنوان تنها راه مبارزه پیروز در ذهن مردم به ثبت رساند. قیام مسلحانه خواست طبیعی مردم بود و مجاهدین بنیانگذار تنها به تبیین این خواست طبیعی برخاستند و امکانات لازم برای اجرای آن را فراهم آوردند. طوفان قیام مسلحانه با تأیید بزرگانی چون آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان دکتر سبحانی و سایر اعضای نهضت آزادی، الهیار صالح و برخی دیگر از بزرگان جبهه ملی وزیدن گرفت و پایه‌های حکومت شاهنشاهی را به لرزه افکند و تور پلیسی - امنیتی آنرا در هم شکست.

۳. آخرین انگاره‌ها

- ۳.۱. جمع بندی مدون در زندان: جمع بندی حتی در آستانه شهادت
- ۳.۲. مقاومت پیروز - ایدئولوژی پیروز - مبارزه پیروز
- ۳.۳. توضیح (کارتوضیح) و دفاع همه جانبه و ایدئولوژیک از قیام مسلحانه در دادگاه
- ۳.۴. فصل سرخ شهادت - مرگ پهلوانی
- ۳.۵. خون و پیام - ادامه حرکت

۳.۱. جمع بندی مدون در زندان

جمع بندی حتی در آستانه شهادت: یکی از انگاره‌های جدی مجاهدین بنیانگذار جمع بندی در زندان حتی در آستانه شهادت است آنان زندان را زندگی می‌کنند و زندگی را در ایمان و امید معنا می‌بخشند و امید را در رهایی جستجو می‌کنند و همچنان که در آغاز

دستگیری افراد زیادی می‌شد فردی پیشنهاد ترور او را می‌دهد تا از ضربه به سازمان جلوگیری شود حنیف برآشفته می‌شود و فریاد می‌زند از بین ما کسی هست که مسئولیت ترور هم رزم خود را برعهده بگیرد؟ آیا اساساً ما چنین کسی را داریم؟ تا با این عتاب تازیانه وار نشان دهد تشکیلاتی را که او بنا نهاده بود بر پایه انسانیت و اخلاق گذارده شده بود.

۲.۸. استدلال برای قیام مسلحانه - آغاز جنبش

بند بند وجود مجاهدین بنیانگذار استدلال برای قیام است آنان هر عملی را با مطالعه و جمع بندی پیگیری می‌کردند. استدلال برای نبرد مسلحانه نیز در دفاعیات مجاهد شهید سعید محسن به روشنی قابل مشاهده است. مجاهدین چریک جدا از مردم و افراد ماجراجویی نبودند آنان بر محور بزرگان در مدار مبارزه مسالمت آمیز حرکت کردند و تمام راه‌های مسالمت آمیز مبارزه را طی نموده بودند اما این رژیم شاه بود که تمامی این راهها را به بن بست کشانید و همه فرصت‌های لازم برای اصلاح را از دست داد. او به تمامی وعده هایش در شهریور ۲۰ برای حکومت در چارچوب قانون اساسی مشروطه پشت کرد در مرداد ۳۲ دولت مردمی دکتر مصدق را با همکاری با کودتایی انگلیسی - امریکایی از کار برکنار کرد و او را به تبعید و حصر کشاند و حتی دولت علی امینی را هم تاب تحمل نداشت و در ۱۵ خرداد ۴۲ دست به کشتار وسیع و بی رحمانه مردم زد

راه، راه جهاد را گشودند در فرجام سرخ خویش نیز همچون شمع فروزان در تاریکی شب درخشیدند و زندگی را در مدار تغییر محیط پیرامون شکوفا ساختند آنان مرگ و زندگی را به تسخیر درآورده و مبارزه و زندان و شهادت را در مدار تغییر قرار دادند. آنان با جان سختی در بر پای یک جامعه آرمانی بی طبقه توحیدی و آزاد کوشیدند که این جان سختی در زندان نیز با آنان است.

حنیف در زندان در ۵۰ صفحه به نقد از خود و جمع بندی حرکت مجاهدین می پردازد او می گفت در شرایطی که سازمان به لحاظ سازماندهی با مشکلات عدیده ای روبرو بود و نیاز به کار تاکتیکی و استراتژیک داشت اشتباه بود که یکی دوهفته به مکان امنی رفته و سه کتاب شناخت را به یک کتاب تبدیل کرد گرچه ایدئولوژی اصل است اما آن همه زمان برای تدوین ایدئولوژی در آن شرایط کاری غیر ایدئولوژیک بود گاهی زمان گذاردن برای سازماندهی خود یک کار ایدئولوژیک است. سعید محسن معتقد بود که شرط زمان آزاد برای عضوگیری گرچه اعضا را وارد مبارزه حرفه ای می کرد اما در این نحوه عضوگیری اکثرا دانشجویان وارد سازمان می شدند و آنان نیز در پرتو ما رشد می کردند و در برابر کار عظیم مطالعاتی سازمان خود کم بین می شدند و اگر انتقادی به ذهنشان می رسید یا مطرح نمی کردند با این گمان که حتما سازمان طرحی برای ان دارد از کنار ان می گذشتند اما اگر سازمان با افراد با سابقه تر که زمان کمتری هم برای

مبارزه داشتند پیوند بیشتری برقرار می کرد آنان می توانستند با به چالش کشیدن مباحث سازمان به عمق بیشتر آن کمک کنند سعید همچنین معتقد بود که مبارزه حرفه ای و تمام وقت اعضای سازمان را از حرکت های صنفی مردمی محروم ساخت. یکی از محورهای جمع بندی مجاهدین بنیانگذار در زندان تاکید بر ادامه حرکت و اصرار بر کار ایدئولوژیک بیشتر بود آنان معتقد بودند یکی از علل ضربه شهریور ۵۰ عمل نکردن به دستاوردها بود که ریشه آن به خصلت های روشنفکری، طبقاتی و رفاه باز می گشت. بنیانگذاران در زندان لحظه ای غفلت نمی کردند و مدام به جمع بندی می پرداختند. آنان در زندان و در آستانه اعدام نیز با جمع بندی به تدوین استراتژی روی آوردند و ادامه مسیر را ترسیم نمودند.

۰۲. ۰۳. مقاومت پیروز - ایدئولوژی پیروز - مبارزه پیروز

مارتین لوتر کینگ رهبر مبارزات سیاهان امریکا می گوید "مقاومت خود آزادی است نه برای آزادی" و مجاهدین بنیانگذار تحقق عینی این حقیقت تاریخی اند که مقاومت دست یازیدن به رهایی است و لازمه مقاومت پیروز ایدئولوژی پیروز است که این هر دو بستری است برای مبارزه پیروز. آنانی که امروزه با انگاره های غرب گریانه و نسبی زدگی به نقد باورهای مجاهدین بنیانگذار می نشینند نخست باید به این پرسش تاریخی پاسخ گویند که این کدامین ایمان است که مجاهدین بنیانگذار و بسیاری از

۳.۰۳. توضیح (کار توضیح) و دفاع همه جانبه و ایدئولوژیک از قیام مسلحانه دردادگاه

بی شک دفاعیات مجاهدین در بیدادگاههای رژیم نقطه عطفی در تاریخ مبارزات رهایی بخش مردم ایران است کلمه به کلمه دفاعیات مجاهد شهید سعید محسن دارای اهمیت تاریخی است. او صلاحیت دادگاه را به چالش می کشد و به تبیین رابطه میان رژیم پهلوی و امپریالیسم و نقش این رابطه در استثمار مردم ایران می پردازد او در دادگاه علت های قیام را ذکر می کند، فساد اداری و وضعیت اسفبار کارگران کشاورزان و دهقانان را برمی شمرد. و رنج دخترکان معصومی را بازگو می کند که مجبورند با سرانگشتان خونین خود نقوش زیبای یک فرش را به هم بیافند چون درد گرسنگی را می چشند و نان اور خانواده اند. او به کشتار بی رحمانه مردم و سرکوب هر صدای مخالفی اشاره می کند و به دفاع ایدئولوژیک از مبارزات جنبش های مسلحانه می پردازد و رژیم شاه را به دلیل ارتجاعی بودن و دامن زدن به تضاد طبقاتی و پیوستن به کمپ امپریالیسم و مشارکت در سرکوب جنبش های رهایی بخش در منطقه محکوم به

جوانان چند دهه قبل به باوری از آن رسیده اند که زیر شکنجه جان می دهند اما سخن نمی گویند. حنیف با بینی شکسته از شکنجه و پاهای به استخوان رسیده از شلاق استبداد راست قامت و استوار می استاد. اصغر پشت سوخته از شکنجه در آتش، می سوزد اما دم بر نمی آورد. و این کلام خداست که در ایمان اصغر جاریست "یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الاریک راضیه مرضیه" (ای نفس مطمئن و برگزیده! باز آی بسوی پروردگارت که تو از او خشنود و او از تو راضی است باز آی و در صف بندگان خاص من قرار بگیر). ای اصغر گذاخته در ایمان برخیز که خلق به احترامت خبردار ایستاده است. ای همه یقین و باور! ای ایستاده بر ایمان ابراهیم! برخیز که ابدیت در پیشگاه تو سر بر آستان خاک ساییده است اصغر

”مجاهدین بنیانگذار قرآن محور بودند حنیف نگاه فقه محور، کاسبکارانه و ثواب گونه به قران را مردود می دانست حتی زمانی که مهندس بازرگان از او می خواهد در مراسم ختم پدر یکی از هم بندیان در زندان قران بخواند حنیف می گوید ”قران را برای مرده نمی خوانند“ این گزاره کیفی نشان از آن داشت که قران برای حنیف و سایر بنیانگذاران قران سرطاقچه خانه و مراسم ختم نیست قران راهنمای عمل است“

بدیع زادگان قامت صبر و استقامت است، سرو آزادگی و شور زندگی ست. عمل مجاهدین سلاحشان نبود ایمان و مقاومتشان بود. آنان شکنجه گاه دژخیم را به رزمگاه پیروزی خود بدل ساختند تا بر ما بیاموزند که مبارزه مقاومت می طلبد و مقاومت ایمان را تمنا می کند.

زوال و نابودی می‌داند و قیام مسلحانه را حق طبیعی و مشروع سازمان‌های انقلابی برای دفاع از مردم در برابر خونتای وحشی رژیم عنوان می‌کند.

۴.۳. فصل سرخ شهادت - مرگ پهلوانی

حنیف نژاد معتقد بود برای آنکه روحیه بی‌اعتمادی مردم نسبت به احزاب و سازمان‌های سیاسی عوض شود پیشتاز باید همه مسئولیت‌ها را برعهده بگیرد. بنیانگذار نیز پس از ضربه شهریور ۵۰ برای نجات کادرهای سازمان همه مسئولیت‌ها را برعهده گرفتند. برای بنیانگذاران امکاناتی بود تا با استفاده از ان خود را از جوخه اعدام برهاند اما آنان سرنوشت مبارزه را در گرو ایستادگی می‌دانستند.

پیر کرده بود اصغر زنده باد خلق را فریاد می‌زد هنگامی که اصغر بدیع زادگان را از زندان به سوی جوخه اعدام می‌برند مارکسیست‌های بند به احترام او و به پاس مقاومت و پایداریش خبردار می‌ایستاند. جوخه اعدام رزمگاه آخر پیروزی است. هنگامی که حنیف با ایمان تزلزل ناپذیرش و نهیب بلندش لرزه بر وجود دشمن افکند و سربازان دشمن برای نشان دادن نشان‌های افتخار بر سینه هاشان تعلل می‌کنند این خود حنیف است که فرماندهی میدان آتش را برعهده می‌گیرد و فریاد می‌زند " من محمد حنیف نژاد عضو سازمان مجاهدین خلق ایران به شما فرمان آتش می‌دهم " تا بر دشمن بفهماند که زیوتر از آن است که سروهای مقاومت و پایداری را بر زمین افکند.



شب قبل از اعدام حنیف ساواک به پدرش می‌گوید اگر او عذرخواهی کند او را اعدام نمی‌کنیم اما حنیف در جواب پدرش می‌گوید "هدف ما و آرمان ما از طول عمر ما بلندتر است" شب اعدام فرا می‌رسد و مجاهدین بنیانگذار میدان تیر چیتگر را نیز به رزمگاه آخر برای پیروزی بدل ساختند. حنیف با صدای بلند قرآن می‌خواند سعید قهقهه سر می‌داد و صدای خنده اش زندان را

۵.۳. خون و پیام - ادامه حرکت

" صحبت از رفتن و رفتن‌ها نیست. حرف زماندن هم نیست. صحبت آن است که خاکستر تو تخم رزم آور دیگری باشد " حنیف تنورسین بقای رزمنده بود و شهادت آسان، شتابان و بی اثر را قبول نداشت او حتی در زندان نیز در خط بقای رزمنده حرکت کرد و ابتدا سعی نمود با گمراه

مرجعی اند برای رجوع آنان نشان دادند " انجا که ظلم است، مبارزه و مقاومت هم هست "

بخش دوم: بازخوانی حرکت مجاهدین بنیانگذار در چهار مدار منش و بینش، روش و مشی

بر مدار مشی

همچنان که هدی صابر مولف کتاب سه هم پیمان عشق می گوید " سه وزن از اوزان چهارگانه رباعی ثابت و یکی شناوران در میانه میدان تحولات نیز از چهار مضراب موسیقی متن دوران عشق و منش، مشی و روش عشق و منش و روش ثابت اند و مشی شناور است متناسب با شرایط روزگاران " برای درک مشی مجاهدین بنیانگذار باید آن را در بستر فهم هم زمانی - هم مکانی فهم کرد و شرایط آن دوران را در کفه ای از سنجش قرار داد. آن دوران دوره ای بود که امیریالیسم لخت و عریان و با سلاح به سرکوب وحشیانه جنبش های رهایی بخش مبادرت می کرد جهان مهاجم برای قتل و عام مردم الجزایر، به خاک و خون کشیدن ملت فلسطین، ویران کردن خانه آلوده و به تخت نشاندن پینوشه خون ریز در شیلی، کشتار بی رحمانه مردم ویتنام و فرمان رسمی تجاوز به زنان ویتنامی، حمایت از باتیستا دیکتاتور کوبا، خود را ملزم به ارائه حتی توجیهی نیز نمی دانست. استعمارگران با حاکم کردن خونتای وحشی در کشورهای وابسته هر ندای آزادی خواهی را وحشیانه سرکوب می کردند. شرایطی که مجاهدین بنیانگذار در آن قرار داشتند شرایطی بود که نبرد خلق

کردن ساواک خطر مجاهدین برای رژیم را جدی نشان ندهد. به تعبیر چگوارا " در خروش های هنگام نبرد هر جا که مرگ غافلگیرمان کند گو خوش آمدی " خوانش حنیف از مرگ نزدیکی زیادی به تعبیر چگوارا از مرگ دارد. مرگ زبونتر از آن است که امیران فاتح دوران از آن بهراسند. اما حنیف شهادت آسان را بی اثر می داند و نظریه شهید امیر پرویز پویان (رد نظریه بقا) را رد می کند. پس از کشتار مردم در ۱۵ خرداد ۴۲ گروه های زیادی به سمت مبارزه مسلحانه کشیده شدند اما حرکت چریک های فدایی خلق و مجاهدین خلق دو حرکت ماندگار در تاریخ است. چون مبارزات آنان فکری- ایدئولوژیک درازمدت و مردمی بود. مجاهدین بنیانگذار هفت سال را به مبارزه حرفه ای کار ایدئولوژیک و استراتژیک پرداختند و صاحب اندیشه و گفتمانی مستقل و بومی اند. خون آنان در هنگامه ترس و رخوت تنها مایه تأسف نیست بلکه امید حرکت و قیام است آنان سازمان خود را در هنگامه ای بنا نهادند که ترس، تردید و سکون، رخوت. همنشین جامعه بود. مهندس میثمی می گوید بمب شناخت مجاهدین از بمب های دست ساز کارتر بود. مجاهدین بنیانگذار پس از شهادت از قامت بنیانگذاری یک سازمان به در آمدند و در قامت یک الگو نشستند. آنان الگوئد الگوی زندگی و مرگ در مسیر مبارزه، الگوی جان سختی و جان کندن برای رسیدن به آرمان ها خون آنان پیام آزادی و برابری است زیرا آنان حامل اندیشه ای هستند برای استناد و

بر مدار منش

منش مجاهدین بنیانگذار میراث گرانبهای برای هم امروزی ست که منش گمگشته است آنان در مکتب بزرگان درس عشق خواندند و در جامعه رزم ایثار کردند تا در رزمگاه ایران پیمان عشق و ایمان را به نام خود حک کنند بدون شک مهمترین دستاورد یک سازمان سیاسی- انقلابی منش است بدون منش تکامل و مبارزه امکان پذیر نخواهد بود زیرا روند کسب صلاحیت که نخستین مرحله از مراحل مبارزه است طی نمی‌شود. این منش ماندگار مجاهدین بنیانگذار است که آنان را به عنوان حلقه تمامی نیروهای مبارز و نقطه اتصال بین مبارزین مذهبی، ملی و چپ عدالت خواه قرار می‌دهد.

نشین، پیشرفت بشر، تکامل انسان و تکثر راههای پیش رو گزینه سلاح محل تردید جدی قرار گرفته است نگاهی به جنبش‌های رهایی بخش نوین و روندی را که جنبش‌های اصیل و قدیمی به پیش گرفته‌اند نشان می‌دهد که منطبق سلاح کاربردی ندارد و باید به انگاره‌های نوینی برای مبارزه دست یافت جنبش‌های رهایی بخش نوین با انگاره‌های نو به نبرد با امپریالیسم نو و استبداد بر می‌خیزند

و امپریالیسم تنها با سلاح به پیش می‌رفت. و مشی پیروز قیام مسلحانه برای دفاع از مردم در برابر خونتای وحشی حاکم بود و رژیم شاه نیز در کمپ امپریالیسم تعریف می‌شد و آشکارا در ویتنام و عمان دخالت نظامی می‌کرد. از طرفی این تنها هژمونی سلاح در خروش‌های آزادی بخش نبود که گزینه سلاح را به ذهن متبادر می‌کرد قیام مسلحانه خواست طبیعی مردم بود که سالها کشتار وحشیانه را در حکومت پهلوی پدر و پسر تجربه کرده بودند و مجاهدین بنیانگذار تنها به تبیین این خواست طبیعی برخاستند و امکانات لازم برای تحقق آن را فراهم آوردند. اما امروزه با پیچیده‌تر شدن اشکال امپریالیسم و استعمار و سر برآوردن استعمار نوین، پیشرفت بشر، تکامل انسان و تکثر راههای پیش رو گزینه سلاح محل تردید جدی قرار گرفته است نگاهی به جنبش‌های رهایی بخش نوین و روندی را که جنبش‌های اصیل و قدیمی به پیش گرفته‌اند نشان می‌دهد که منطبق سلاح کاربردی ندارد و باید به انگاره‌های نوینی برای مبارزه دست یافت جنبش‌های رهایی بخش نوین با انگاره‌های نو به نبرد با امپریالیسم نو و استبداد بر می‌خیزند

قدمی به بیرون گذاشته بودند، خروج کلید همه تحولات است انسان‌هایی باید باشند که یک وجب از خود خارج شوند به غیر خود فکر کنند به هم نوع، به همسایه، به دیگران در این صورت است که اتفاقی رخ می‌دهد، تحولی نمایان می‌شود اساساً حلول تمدت در فردیت انسان‌ها در شکل خروج از خود و ارتباط فعال با دیگران و طبیعت پیرامونی است این خروج بحث یک نفر دو نفر نبود یک روح قابل گسترش بود ” (سه هم پیمان عشق ص ۵۱۷) این منش ماندگار بنیانگذاران بود که آنان را از خود خواستن به دیگر خواهی رسانید و لرزه بر جامعه ای افکند که در آن سکون و رخوت چیره بود

نکردیم تنها یک قدم جلو رفتیم ” و خود را هنوز در جایگاه شاگردی بزرگان می‌بیند که باید باز هم از آنان بیاموزد انشعاب مجاهدین بنیانگذار از نهضت آزادی هیچ هزینه ای برای نهضت آزادی در برداشت آنان مهندس بازرگان را یک سرمایه مبارزاتی می‌دانستند و آیت الله طالقانی را در جایگاه یک پدر می‌دیدند. سعید محسن مسیح دوران است او باران رحمت و عطوفت و مهربانی است او در جهرم بر سفره مستضعفین می‌نشست تا سفره آگاهی از درد و رنج مردم را برای خود پهن کند. سعید می‌گفت از کسانی که به او حکم اعدام داده‌اند نفرتی ندارد. مبارزه تمام وقت و حرفه ای سعید را از کلیه خراب پسر همکارش غافل نمی‌کند

در مدار بینش

اسلام نو اندیشانه، سوسیالیسم و نگاه ملی وجوه اصلی بینش مجاهدین بنیانگذار است. آنان بر پایه این سه اصل اساسی حامل اندیشه ای هستند که از میانه میدان وطن می‌جوشد و برآمده از متن شرایط دوران است. در بینش بنیانگذاران برای مبارزه، همزمان سه عامل در هم تنیده استبداد و ارتجاع و امپریالیسم در نظر گرفته می‌شد. حنیف می‌گفت



در چشمانش برق ازنده‌گی دوران دوان است؛ سعید محسن به سال ۱۳۴۱

و پول درمان او را تهیه می‌نماید او شور زندگی و عشق به انسانیت است. این گرمای عارفانه وجود اصغر است که از منش زبانه می‌کشد و بر آتش دژخیم غلبه می‌کند. مرگ پهلوانی و فرجام سرخ مجاهدین بنیانگذار از منش گرانبهایشان می‌طراود، آنان همه مسئولیت‌ها را برعهده می‌گیرند تا کادرها و توده‌ها را نجات دهند“ مجاهدین بنیانگذار از خود خروج کرده بودند. از خود

نمی‌تواند از حاشیه دستور دهد پیش‌تاز باید در متن مبارزه قرار بگیرد. مجاهدین بنیانگذار معتقد بودند که مبارزه دارای علم و قواعدی است و برای مبارزه پیروز باید قواعد آن را بر گرفت. این سعید محسن است که در پس نقش‌های زیبای یک فرش سرانگشتان خونین دخترکان معصومی را می‌بیند که در فقر خانواده هایشان نان آور خانه‌اند. اوست که احساس می‌کند خون رگانش خونابه مردمان فقیری است که از گرسنگی، خون خود را می‌فروشند. اوست که در زندگی مرفه یک طبقه رنج کارگرانی را به یاد می‌آورد که زیر چرخ‌های سرمایه داری جان می‌دهند اوست که در "سنگفرش کوچه‌های ظلمت خیز استبداد خونابه برادران و خواهرانش را می‌بیند"

از میان این نگرش سعید است که مبارزه می‌طراود. استقلال و حاکمیت ملی انگاره ای جدایی ناپذیر در بینش مجاهدین بنیانگذاران است هنگامی که اصغر بدیع زادگان به عنوان مسئول گروهی از مجاهدین برای آموزش چریکی به پایگاه های الفتح می‌پیوندند عده ای از فلسطینی ها به او می‌گویند اگر بخواهند در ایران یا در خلیج فارس عملیاتی انجام

" ملات وحدت ما تئوری ماست " او معتقد بود مبارزه جان سختی می‌طلبد " او با جان سختی شگرف و کندن از همه هستی در پیوستن به هستنده اصلی در پی یافتن روح و قوانین هستی مشغول به کنکاش بود " مجاهدین از هستی با تمام امکاناتش کنده می‌شوند و در مسیر مبارزه قرار می‌گیرند بهروز باکری از عشق به دخترعمویش جدا می‌شود و عشق به وطن را در دل می‌کارد او پس از آن نیز عاشق بود اما وسعت عشق او آنچنان عمیق شد که تمام مردمان وطن و همه خلق‌های تحت ستم را در برمی‌گرفت. اصغر بدیع زادگان بر این باور بود که " ارزش هر کس در مبارزه به اندازه مایه ایست که در این راه می‌گذارد " و اصل در جان سختی انسان‌ها

برای مبارزه است. محمد حنیف نژاد، اصغر بدیع زادگان، لطف الله میثمی و... از بورس تحصیلی و امکانات زندگی چشم می‌پوشند و به مبارزه حرفه ای می‌پردازند تا در مبارزه گامی به پیش نهند. آنان در شرایط سرکوب و خفقان می‌مانند تا صلاحیت کسب کنند در بینش حنیف نژاد رهبری



اصغر پشت سوخته در اوین، تمام رخ

دهند آیا مجاهدین به آنها کمک می کند شهید بدیع زادگان در جواب می گوید اگر شما به ما کمک کنید تا ما خودکفا شویم این بهترین کمک به خود شماسست یعنی حاضر نبودند در کادر خط مشی فلسطینی ها کار کنند و وابسته به انقلاب فلسطین شوند آنان استقلال خود را حتی در برابر سازمان های آزادی بخش سایر کشورها نیز حفظ کرده بودند مجاهدین بنیانگذار با نگاه جهت دار به تاریخ ایمان داشتند که مستضعفین پیروز نهایی نبرد و وارثان حقیقی زمین اند. آنان با جان سختی برای برپایی یک جامعه بی طبقه توحیدی کوشیدند و با تبیین رادیکالیسمی - به مفهوم ریشه یاب و تحلیل گر مولد بینشی شدند که کاروان تحول را به پیش برد

بر مدار روش

مطالعه روشمند، جمع بندی مدون و جان سختی برای تحقق دغدغه ها و آرمان ها مبنای روش مجاهدین بنیانگذار بود. حنیف در مطالعه دقیق، وقت گذار و برنامه دار بود. و در جستجوی یافتن اصول و روشی مدون برای مطالعه و کشف قوانین و سنت های

حاکم بر مبارزه می گشت. او معتقد بود که مبارزات پیشین بدون ایدئولوژی و راهنمای عمل بوده است و عدم آموزش ایدئولوژیک در بین کادرها را از نقاط ضعف نهضت آزادی می دانست. او علاوه بر نقد به ایجاد نیز توجه داشت اگر حنیف به نارسایی کار آموزشی در نهضت آزادی انتقاد داشت خود آموزش را مبنای کادرسازی در سازمان قرار داد او می گفت بدون آموزش نمی توان کادر همه جانبه تربیت نمود حنیف معتقد بود " اگر ما یک مثال عمل می کنیم باید ۵۰ خروار جمع بندی داشته باشیم اگر ما عمل کنیم و جمع بندی نکنیم ضربه خواهیم خورد. برای هر عملی باید مقدمات تحلیل داشت و در

"مطالعه روشمند، جمع بندی مدون و جان سختی برای تحقق دغدغه ها و آرمان ها مبنای روش مجاهدین بنیانگذار بود. حنیف در مطالعه دقیق، وقت گذار و برنامه دار بود. و در جستجوی یافتن اصول و روشی مدون برای مطالعه و کشف قوانین و سنت های حاکم بر مبارزه می گشت. او معتقد بود که مبارزات پیشین بدون ایدئولوژی و راهنمای عمل بوده است و عدم آموزش ایدئولوژیک در بین کادرها را از نقاط ضعف نهضت آزادی می دانست."

طول عمل دینامیسم و بعد از عمل جمع بندی نمود و تا جمع بندی تمام نشده عمل جدیدی را شروع نکنیم " آنان پس از جمع بندی مبارزات پیشین مردم ایران هشت وجهی مبارزه نوینی را با تلقی فاز صفر طراحی کردند ۱- مبارزه حرفه ای ۲- استراتژیک ۳- دراز مدت ۴- مردمی ۵- مکتبی - ایدئوتوژیک ۶- سازمان یافته ۷- مهر آمیز

- منش زرین مبارزاتی
- آرمان داری - بی ادعایی دغدغه‌مندی - جدیت - کار
- مسئولیت پذیری دورانی بستر سازی اتکا به خود - طراحی فاز صفر
- جمع بندی مدون برای تحقق استراتژی مدون
- تئوری مولد کار توضیح - آموزش
- سازماندهی - تشکیلات - مقاومت بستر مبارزه
- گفتمان مستقل و بومی

منش مبارزاتی مجاهدین بنیانگذار و بسیاری از فعالان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ برگ زرینی است که بر تارک تاریخ ایران می‌درخشد این منش بنیانگذاران است که به آنان امکان رشد و ارتباط با بزرگان را می‌دهد نگاه بنیانگذاران به موی سپیدان مبارزه نقادانه اما توأم با احترام بود. بنیانگذاران همواره طالقانی و بازرگان را در جایگاه استادی می‌دانستند و حنیف تئوری قطب‌ها را مطرح کرده بود و معتقد بود افرادی چون آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و... قطب‌های انقلاب و سرمایه‌های آن هستند.

مجاهدین بنیانگذار برای تحقق دغدغه‌ها و آرمانهایشان مسئولیت‌های دوران را تماما بر عهده می‌گیرند آنچه در حرکت بنیانگذاران دارای اهمیت تاریخی و تمام دورانی است این است که حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان در محضر طالقانی و بازرگان رشد یافتند، اما خود بدیل راهی نو شدند و در مداری بالاتر از آنان قرار گرفتند حنیف در عصری قوام می‌یابد و مولد گفتمان

۸- خودکفا- تیمی. آنان با تعریف فاز صفر برای خود به کسب صلاحیت پرداختند و استراتژی سه مرحله‌ای و زمان بندی شده را طراحی نمودند ۱- کسب صلاحیت ۲- تدوین استراتژی ۳- اعلام عمومی استراتژی برای خلق. آنان پس از آموختن در مکتب استادان اخلاق و مبارزه و شکل گیری ملات منش و بینش در وجودشان با طراحی مبارزات خودکفا - تیمی تشکیلات منسجمی را بنا نهادند که با شیوه سانترالیسم دمکراتیک به پیش می‌رفت تا علاوه بر رعایت قواعد و نظم یک سازمان انقلابی گذاره‌های دمکراتیک نیز در آن لحاظ شود و سرچشمه نقد نیز جاری بماند روش مجاهدین بنیانگذار با تئوری عجین بود حنیف بر این باور بود که بدون تئوری نباید عمل کرد و مبارزه بدون روش را مرحله سوزی می‌دانست.

بخش سوم: کاربست امروزی حرکت پر مایه مجاهدین بنیانگذار

یک خوانش تاریخی هنگامی ارزشمند است و اثر بخش می‌گردد که علاوه بر جمع بندی مدون، برای هم امروزی تلنگری برای کنکاش بیافریند. اما کنکاش در کاربست امروزی علاوه بر رعایت قوانین و قواعد فهم هم زمانی - هم مکانی (هرمنوتیک). و ترجمان بروز قواعد، باید قواعد غیردورانی را کنار نهاد و به تفسیر، تصحیح و تکمیل آن پرداخت.

دستوارد امروزی مجاهدین بنیانگذار را می‌توان در چند وجه به کند و کاو نشست:

نوبنی می گردد که عصر چهره ها و شاخص هاست هنگامه ای است که طالقانی، بازرگان، دکتر سبحانی، شریعتی و... حضور دارند اما حنیف آنچهان دغدغه مند و در مبارزه جدی است که حرکت صرف بر محور بزرگان او را اقتناع نمی کند و ضمن حفظ ارتباط با آنان خود

حرکت جدیدی را پی ریزی می کند. مجاهدین بنیانگذار در دریای آرمان خواهی و سربداری غرقه بودند. فصل آرمان خواهی فصل رویش هاست، فصل آفرینش و مقاومت است اما فصل بی آرمانی فصلی است که عده ای بهار دمکراسی را حتی با جنگ طلبان بین الملل نیز خوش آمد می گویند و استقلال را زیر چکمه های دمکراسی کاغذی ذبح می کنند فصلی است که برابری زیر پای تجارت بی بنیان و وابسته له می شود فصل

آرمان خواهی فصلی است که ارزش به مایه و سخت جانی است که برای مبارزه گذارده می شود فصل حاکمیت اندیشه ها و دغدغه هاست اما عصر بی آرمانی عصر حاکمیت رسانه ها و رسانه ای بودن است.

هر جنبش برای دوام و حرکت نیازمند تولد فکر و ایده است که از مطالعه روشمندی و جمع بندی مدون حاصل می شود و برای پیروزی به تدوین استراتژی و سازماندهی انسانی - اخلاقی نیاز دارد. بسیاری از باورهای تفکری حنیف انگاره هایی تمام دورانی است، اخلاق،

آرمانگرایی، برابری طلبی و آزادی خواهی و جان سختی برای تحقق آنها ارزش های معطوف به یک دهه نیستند که با گذر زمان غبار شک و تردید بر آنها بنشیند.

در پایان باید به این حقیقت تاریخی اشاره داشت که شریعتی و حنیف نژاد دو بال حرکتی جریان نواندیشی دینی در ایران هستند اما

گفتمان حنیف که تحولی عظیم در تاریخ مبارزات ایران ایجاد نمود با توجه به نوع مبارزات او که مخفیانه و تشکیلاتی بود کمی ناشناخته مانده است که باید با بازگشت به این گفتمان توحیدی، ملی و برابری طلبانه، به سوی شناخت و تبیین گذارده های امروزی آن حرکت نمود و آن

”منش مبارزاتی مجاهدین بنیانگذار و بسیاری از فعالان دهه های ۴۰ و ۵۰ برگ زرینی است که بر تارک تاریخ ایران می درخشد این منش بنیانگذاران است که به آنان امکان رشد و ارتباط با بزرگان را می دهد نگاه بنیانگذاران به موی سپیدان مبارزه نقادانه اما توأم با احترام بود. بنیانگذاران هماره طالقانی و بازرگان را در جایگاه استادی می دانستند و حنیف تئوری قطب ها را مطرح کرده بود و معتقد بود افرادی چون آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و... قطب های انقلاب و سرمایه های آن هستند.“

را به کار بست. ◆

درآمدی بر « میراث پهلوانی »

اثر پژوهشی مشترك هدی صابر

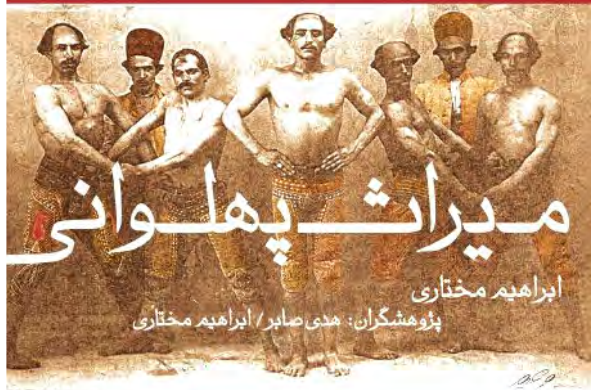
مقدمه

در کتاب میراث پهلوانی به زوایای گوناگونی از این سنت پرداخته شده است، ریشه تاریخی، سیر تحول، منش پهلوانان و همچنین بازیافت سنت پهلوانی از اهم موضوعات این کتابند، این کتاب یک تحقیق میدانی از آخرین نسل حاضر و شاهد جدی سنت پهلوانی در زورخانه‌ها می باشد. شاید بتوان گفت که مهمترین دغدغه ای که در کتاب مندرج است همان مساله ی چگونگی مواجهه با میراث باشند پژوهش گران کتاب نه در پی دون کشوت سازی از پهلوانانند نه این سنت را بی کار کرد می دانند. حال میراث این گروه اجتماعی چه نیازی را پوشش می دهد؟ پژوهش گران کتاب از زاویه ی یک ورزش سنتی که از فرم و محتوای ویژه ای برخوردار می باشد به این مساله نگریسته اند. زاویه ورود ما نیز بیشتر مساله منش پهلوانی را در بر می گیرد.

خوانش این کتاب ما را با بخشی از فرهنگ ایرانی که تاچند سال پیش زنده بوده است آشنا می سازد، منشی که بخشی از سنت اجتماعی جامعه ی ایرانی محسوب شده است و در عصر جهانی در حال جهانی شدن (و به شکل تحمیلی اش جهانی سازی) پردازش و خوانش فرهنگ local جذابیتی دو چندان دارد، کتاب با این جمله ی حسنین هیکل روزنامه نگار و متفکر مصری آغاز شده است که " اگر گذشته به یغما برود حال و آینده تباه می شود" و البته این به معنای گذشته گرایی نیست بلکه به منظور کاوش در گذشته جهت یابش عناصر مفید و کارای آن می باشد.

۱. سیر تحول و تطور

تاریخ پهلوانی نزدیک به سه هزار سال قدمت دارد، پهلوانی در ایران مثل هر جامعه ی دیگری از دوره ی حماسی آغاز می شود،



چاپ دوم

حماسه‌ی ملی ایران در شاهنامه آورده شده است و رستم بزرگترین پهلوان و جهان پهلوان دنیای حماسی ایران است، ویژگی م پهلوانی این دوره مافوق بشر بودن پهلوان است، دوره‌ی دوم دوره‌ی سنتی می باشد سنت پهلوانی به پاتوقی به نام زورخانه پیوند خورده است که بیشتر پهلوانان در ارتباط با دربار تعریف می شدند اما این دوره پهلوانی مردمی دارد که (پوریای ولی) نام دارد و شهرت و پیوستگی او با زورخانه تا دوران جدید نیز تداوم پیدا می کند.

دوره جدید که با آغاز حکومت پهلوی شروع می شود که دوران از هم گسیختگی و دگرگونی در

پهلوانی کاملاً منفعل عمل کرد" [صفحه ۳۳]، بدین ترتیب زورخانه‌ها پشتوانه مستمر کشتی تشکی شدند اما خود در وضعیت انفعالی و انحطاطی فرو رفتند گرچه زورخانه و سنت‌های آن که تا قبل در دست پیشکسوتانی چون حاج سیدحسن رزاز بود در سیر خود "قربانی شرایط سیاسی-اجتماعی دهه‌های ۲۰ و ۳۰ قرن اخیر شد" [صفحه ۳۶]، استقبال از کشتی نوین هم زیاد بود و جذابیتی را با خود ایجاد کرده بود.

حوزه‌های مختلف می باشد. حکومت پهلوی به دنبال نوسازی جامعه‌ی ایران بوده و "این کوشش حکومت پهلوی برای تغییر ساختار سنتی جامعه در عرصه ورزش در سال ۱۳۱۸ به نتیجه رسید". [صفحه ۳۱] با برگزاری مسابقات کشتی قهرمانی کشور ورزش نوین به مرور جانشین ورزش زورخانه‌ای شد و زورخانه دو پاره شد کشتی از زورخانه به روی تشک‌ها رفت، "در این بده بستان تاریخی ورزش پهلوانی و کشتی سنت

زورخانه‌ها هم که مردمی و پیکسوت مدار بودند در سیر خود دولتی شدند، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد میراث پهلوانان بزرگی چون پوریای ولی و سیدحسن رزاز در دست شعبان جعفری، جاهل دوران افتاد و حرمت و مرام و منش به پستو رفت و قدرت، بی مرامی و منش کاسبکارانه جای آن بر صدر نشست، پس از انقلاب نیز به علت سرسپردگی شعبان جعفری به دربار پهلوی نگرش به زورخانه‌ها که دیگر جای گردن کلفتی شده بود دید خوبی وجود نداشت و کمکهای مالی به آن قطع شد و با حذف کردن کلفتان از "سرپرستی ورزش باستانی" به فدراسین ورزشهای باستانی و کشتی پهلوانی "تغییر نام داد.

علاوه بر همه نکات بالا "باتغییر ساختار اقتصادی-اجتماعی و استمرار نهادهای نوین، خیلی وقت بود که پهلوانها نقش عملی خود را در زندگی اجتماعی از دست داده بودند و اعتقاد مردم هم به گره گشایی آنان از مشکلات فردی یا همگانی از کف رفته بود" [صفحه ۱۲ همان]، با این همه دوران متاخر یک پهلوان دارد که عصاره‌ی تمام و کمال سنت و میراث پهلوانی است؛ جهان پهلوان غلامرضا تختی.

۲. نظام ارزشهای فرهنگی این گروه اجتماعی

در سنت پهلوانی شکل و محتوا همدیگر را کامل می‌کردند شکل این سنت خود نیز محتوی منشی را در بردارد که حرمت کسوت در آن محفوظ است و ضرب و زنگ زورخانه نشان این حرمت نوازی است. " آنچه به عنوان خصوصیات اخلاقی از

پهلوانان ایرانی

مانند: حاج سیدحسن

رزاز و حاج محمد

صادق بلورفروش باقی

مانده و در اذهان

ماندگار شده عبارت

است از تقوا و تدین،

حیا و حسن خلق است

حاج سیدحسن پهلوانی

را درحل مشکلات

دیگران می‌دانست نه در

پیروزی بر دیگران" و

از این بابت به پوریای

ولی همانند است.

حاج محمدصادق بلورفروش نیز پیرامون خود را با تربیت مذهبی آشنا می‌کرد و جوانان و هواداران خود را در برابر مفاسد اجتماعی محافظت می‌کرد و نوچه هایش را از گردن کلفت‌ها و باج خورها که آلت است سیاست مداران روز بودند جدا می‌کرد.

یکی از سنت‌های خیریه‌ای زورخانه‌ها نیز سنت (گلریزان) بود که در این سنت پهلوان پیشکسوت به مانند میدانداریش درصحنه‌ی کشتی و زورخانه میداندار و سفره دار کمک

"زورخانه‌ها هم که مردمی و

پیکسوت مدار بودند در سیر خود

دولتی شدند، بویژه بعد از کودتای ۲۸

مرداد میراث پهلوانان بزرگی چون

پوریای ولی و سیدحسن رزاز در دست

شعبان جعفری، جاهل دوران افتاد و

حرمت و مرام و منش به پستو رفت و

قدرت، بی مرامی و منش کاسبکارانه

جای آن بر صدر نشست"

زمینه اجتماعی رستم در شاهنامه چنین است که فریدون مرده و افراسیاب به ایران حمله ور شده است و تاخت و تاز می کند، رستم برای کارزار اعلام وجود و حضور می کند و در پی یافتن اسبش رخش با یک چوپان روبرو می شود.

زچوپان پرسید کاین اژدها
به چند است و این را که خواهد بها
چنین داد پاسخ که گر رستمی
برو راست کن روی ایران زمی
مر این را برو بوم ایران بهاست
بدین برتو خواهی جهان کرد راست

چوپان انتظار اصلی توده مردم را از پهلوان راست کردن کار ایران زمین می داند زیرا پرداختن به مسائل ایران زمین، اصلی اصول پهلوانی بوده است. رستم در شاهنامه نقاد بیدادگری پادشاهان نیز هست و درمقابل بی خردی و خیره سری امثال کیکاوس می ایستد، فی الواقع اطاعت او از قدرت و پادشاه جهت مصالح و منافع ملی ایران است و هرگز وعده اطاعت مطلق را به پادشاهان نمی دهد. رستم شاهنامه گرچه صاحب گران گریزی است اما منشی ستیزه جو و جنگ طلب ندارد نه کشتن گروگان را قبول دارد نه جنگ داخلی و برادر کشی بی فرجام را می پسندد، این پهلوان حماسی ایران در قبل از جنگ با اسفندیار این گونه به نیایش با دادار جهان می پردازد که ؛

که چندین بیبچم که اسفندیار
مگر سر بیبچاند از کارزار
تو دانی که بیداد کوشد همی
جنگ و مردی فروشده می

به (افتاده) گان می شد و مردم نیز به اعتبار پهلوان و اعتمادی که به او داشتند کمک های خود را به دست پهلوان می دادند، پهلوان نیز جهت حفظ آبروی (افتاده) هرگز اسم او را بر زبان نمی آورد، اینچنین امداد اجتماعی به افتاده را سامان می بخشید، این سنت نشان می دهد سنت پهلوانی صرفاً یک ورزش نبوده بلکه در پیوند جدی با اجتماع بوده است و پهلوانان و اهل زورخانه در کنار ورزش، فعالان عرصه عمومی جهت برداشتن بار از روی دوش نیازمندان نیز بوده اند.

زنگ زورخانه ای و نوای مرشد نیز سرشار از گفتار و ادبیات حماسی ملی و مذهبی است، خوانش اشعار حماسی شاهنامه ی حکیم طوسی و وصف جوانمردی امام علی و پوریای ولی نمودهای اصیل فرهنگ پهلوانی می باشند، گرچه به برخی از رفتارهای پهلوانان نیز در متن کتاب نقدهایی آورده شده است که بیشتر فرهنگ گردن کلفتی است تا گوهر سنت پهلوانی.

۳. تبلور سنت پهلوانی در سه پهلوان آرمانی (رستم، پوریای ولی و غلامرضا تختی)

الف) رستم در شاهنامه

رستم در شاهنامه حماسه ی ملی ایرانیان تصویر فوق بشری دارد "ولی با این همه مردی حقیقی تر از رستم وزندگی بشری تر از آن نیست او تجسم روحیات و آرزوهای ملتی است این پهلوان تاریخ - آن چنان که رخ داده - نیست ولی تاریخ است آن چنان که آرزو می شد [صفحه ۵۰].

کشتی گیر هندی شکست را خودخواسته انتخاب می کند و اینچنین است که سنت پهلوانی را از سمت و سوی صرفاً حماسی به حماسه ای عرفانی تبدیل می کند. در پهلوانی حماسی "پیروزی" هدفی بزرگ محسوب می شود اما پوریای ولی با "اخلاقی گوهرین" افتادگی و گذشت از امیال و خواسته های خود را به رکنی از اصول پهلوانی تبدیل کرد.

این دوره ی تاریخی مقارن با دوره تیره و تار حمله ی مغولهاست و پهلوان از شاهنشاه جدا شده بود و پهلوان در پی نظر و کرم در حق حاجتمندان می شود "پوریای ولی جوانمردی را به عنوان وجه گمشده و تکمیل کننده به پهلوانی گره می زند و به این صورت پهلوان در این دوره تاریخی نقش اجتماعی گمشده اش را

می یابد" [صفحه ۶۴] درآموزه های "پوریای ولی" کشمکش بر سرعنوان وجود ندارد، این آموزه بسیاری از خصلت های نابهنجار دنیای پهلوانان را غریب کرد و به عنوان یک افزودنی به جای توجه به امرا و سلاطین نگاه به حاجتمندان و مردم پراکنده را سنت کرد و به گفته ی هانری کربن این اصل را شهاب الدین شهروردی

ولی خود کامگی و کینه توزی پادشاه اسفندیار را که باید حافظ ایران باشند، را به سوی جنگ داخلی می کشاند، امارستم در بند خودکامه بودن را نیز نمی پسندد و این از کردار جوانمردان و پهلوانان می باشد. آموزه های اصلی رستم در شاهنامه پیروی از "راه ایزدی و بخردی" که در آموخته ی مکتب او سیاوش نیز نمایان است.

ب) پوریای ولی

سنت پهلوانی درسیر خود از "میادین هموارد طلبی" به "تهاد" دست پیدا می کند و پاتوق آن "زورخانه" است، پهلوان اسطوره ای زورخانه ها "پوریای ولی" می باشد. آنچه آنچنانکه در تواریخ آمده است "پوریای ولی در خوارزم به کشتی گیری اشتغال می نمود و برای هدایت عوام و تاثیر سخن در

"منش پهلوانانه در عصر زوال این سنت، غلامرضا تختی را دارد که عصاره فضائل سنت پهلوانی تاریخ ایران است" پس از رستم که پهلوان حماسه ی ملی ماست، پهلوان دیگری نبوده است که دارای ویژگیهای ملی باشد تا در عصر حاضر که به تختی می رسیم، تختی به دلایل تاریخی با آمال و آرزوهای ملی گره خورده است و هم این آمال و آرزوها را برآورده ساخته است."

ایشان ملبس به لباس ایشان شده ودر لباس کشتی گیر هر قدر توانسته آن طبقه را ترقی داده است. [صفحه ۵۷]

روایت های گوناگونی از رخداد کشتی پوریای ولی پهلوان بزرگ ایران با پهلوان هندی وجود دارد که پوریای ولی با وجود برتری و مزیت بر کشتی گیر هندی، به خاطر دلشای نمودن مادر نگران و مضطرب

(شیخ اشراق) از سنت پهلوانی حماسی به عرصه‌ی عرفان اسلامی برده است، تفسیر پوربای ولی از موفقیت نگاهی انسانی به ما در عصر "موفقیت از هر راه می‌دهد که بوی (تونیکی می‌کن و در درجله انداز)" و بی چشمداشتی از او رخت بر بسته است.

ج) غلامرضا تختی

او به دنیای ما نزدیک است و هنوز زندگان بسیاری از او در ذهن خاطره دارند، در دوره‌ی تختی مرحله بندی دیگری در شکل سنت پهلوانی اتفاق افتاده بود، حکومت پهلوی امرانه کشتی را از زورخانه به میدان تشک آورده بود.

منش پهلوانانه در عصر زوال این سنت، غلامرضا تختی را دارد که عصاره فضائل سنت پهلوانی تاریخ ایران است "پس از رستم که پهلوان حماسه‌ی ملی ماست، پهلوان دیگری نبوده است که دارای ویژگیهای ملی باشد تا در عصر حاضر که به تختی می‌رسیم، تختی به دلایل تاریخی با آمال و آرزوهای ملی گره خورده است و هم این آمال و آرزوها را برآورده ساخته است."

[صفحه ۶۵ همان]

تختی در المپیک ملبورن اولین قهرمانی جهانی خود را دشت کرد اما طلای تختی و بالاتر رفتن پرچم ایران از پرچمهای امریکا و شوروی که دو کشور منفور در نزد ملت بودند- که یکی از طریق کودتا و سرنگونی دولت موقتیک محمد مصدق و دیگری از طریق تجاوز و اشغال خاک ایران در سیاه

روزی ملت نقش داشتند -

احساس آرام بخشی و غرور از این پیروزی را به کام ملت شیرین کرد، تختی در فضای داخل ایران نیز به جریانی سیاسی نزدیک شد که منافع ملی را پاس می‌داشت او در فضای تهدید آمیز آن روزگار هواداری از محمد مصدق و جبهه‌ی ملی را هرگز انکار نکرد و رسماً عضو این جبهه و از فعالان آن شد، بدین صورت تختی با آرمانهای ملی و آرزوهای ملت پیوند خورد و مقاومت او انتظار مردم از پهلوان را برآورده ساخت، تختی در سیر خود به مظهر مقاومت در ورزش و همچنین یکی از نمادهای آزادیخواهی تبدیل شد.

تختی در حوزه‌ی ورزش به افتخارات دیگری نیز دست یافت از طلابگیران ایران در مسابقات قهرمانی جهان در



البته افزونی های امروزی نیز بر آن افزود، تختی پهلوان ملی ایران صاحب "مدلی" تمام قد از اخلاق، فتوت، جوانمردی و توجه به سرنوشت اجتماعی مردم است، تختی اسطوره ای است واقعی و عینی به سبک انسانهایی که بنیادهای هستی و زندگی را درک کرده اند و در زمین بازی جهان نه بازیچه و مهره می شود و نه چیزی را به بازی می گیرد، نیرویی است که از خود "بارو" و باور ساخته است، او الگویی پرورزشکاران والته برای همگان است.

۴. باز یافت

در صفحات آخر کتاب میراث پهلوانی بحثی با عنوان "باززایی یا بازگشت به شکل گذشته" طرح گردیده است، آنچه از این عمق مطلب برمی خیزد این است که نوع مواجهه با این سنت (ازهم جدا کردن) به زور بوده است، خارج از این موضوع عموماً نوع مواجهه با سنت در ایران بویژه از جانب روشنفکران بامیراث و سنت، غیرعلمی، غیرراهگشا و تقابلی بوده است و این آفت همه گیر مدرنیستها و نوگرایان ایران را چه در عرصه حکومت به مانند پهلویها و چه در عرصه عمومی به مانند روشنفکران دربر گرفته است، اساساً حذف سنت ها نه ممکن است و نه مطلوب و البته تقد تعاملی و ارتقایی آنها نیز فرض است، سنت اگر انعطاف نداشته باشد خود مرگ خویش را طی می کند.

مدعای نگارنده ی متن این است که "لابد عناصر زنده ای در شکل این سنت هست که

یوکوهاما بود و تیم ملی نیز در همان مسابقات به قهرمانی رسید، او سه بار پی در پی در سالهای ۷-۱۳۳۵ "پهلوان اول" پایتخت شد تختی در سال ۱۳۴۰ به اوج افتخار و شهرت رسید البته همه ی اینها با یک محبوبیت بی سابقه مردمی همراه بود و بارها در هنگام حضور تختی ابراز احساسات چنان بود که مراسم به هم می خورد او جهان پهلوی برای مردم بود.

درباره ی کمکهای تختی به این و آن روایتهای بسیاری وجود دارد از کمک به دانشجوی نیازمند تا زلزله زدگان بوئین زهرا خصلتی که قدیمی ها به آن جوانمردی یا لوطی گری می گفتند، در سنت پهلوانی رسم است برای کسیکه (بارش افتاده) باشد "گلریزان" می کنند تختی در حادثه زلزله بوئین زهرا هم میداننداری می کرد و گلریزان را از محدوده تنگ سنتی به "گلریزانی ملی" تبدیل کرد، "طبق الگوی کتابهایی چون رسائل جوانمردان و فتوت نامه ی سلطانی، تختی پهلوانی لوطی مسلک و جوانمرد است. در عرف و در میان اهل سنت پهلوانی، لوطی کسی است که مال خود را خرج دیگران می کند و جوانمرد کسی است که در ماندگی دیگران را تاب ندارد"

اینچنین بود که تختی برجان یک ملت نشست "درواقع تختی هم نماد رستم قهرمان حماسی بود و هم تداعی کننده ی جوانمردی و گذشت پوریای ولی و احیاگر عنوان جهان پهلوان."

تختی محل اتصال گذشته با معاصر است و از انقطاع سنتهای پهلوانی جلوگیری کرد که

هنوز جان دارد“ [صفحه ۴۵۳ همان]، اگرچه سنت پهلوانی همواره دو وجه داشته است یک بعد شکل و دیگری محتوی اما در سیر خود دچار تحولاتی نیز شده است، دغدغه‌ی اصلی نگارنده فارغ از فواید محتوایی، ابتدا به ساکن بر این است که “بحث باززایی در این سنت پهلوانی موضوع اصلی بازگشت به شکل گذشته است شکلی که در آن کشتی پهلوانی، مراسم ورزشی، زورخانه و محلات شهری مجموعه‌ی اندام واری (organic) بوده‌اند، شکل سنت پهلوانی نیز از درون به بن بست نرسید، عاملی از بیرون کشتی پهلوانی و زورخانه را از هم جدا کرد و در حیات هردو دست برد“ [صفحه ۴۵۳ همان]

اکنون دو تکه‌ی کشتی پهلوانی و ورزش زورخانه‌ای هیچکدام نمرده‌اند و به گفته‌ی نگارنده زندگی و مرگشان در وضعیت (بینایی) به سر می‌برد، نگارنده کتاب معتقد است پس بنابراین همواره امید بازبایی وجود دارد.

نگارنده معتقد است که این اندیشه از روی نگاه دیرینه شناسانه و یا واپس‌گرایانه نیست بلکه این سنت همیشه به مردم و محله وابسته بوده و بخشی از چسب همگرایی جامعه‌ی محلاتی بوده است و یک ورزش صرف ورزش نیست، او این انگاره را با طرح یک سوال شرح می‌دهد که “فایده‌ی برگرداندن کشتی به زورخانه چیست؟ گیریم سنت پهلوانی در شکل زنده شد، باین وجود این همه ورزشهای متنوع فایده‌ی احیای شکل

این سنت در گذشته چیست که کوشش کنیم کشتی به آن پیوند بخورد؟ چنین دیدی را می‌توان نسبت به بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی داشت. فایده کشتی پهلوانی همان فایده‌ای است که هر ورزش دیگری دارد و به دلایلی چه بسا از بعضی ورزشها مفیدتر هم باشد“

در کشورهایی مثل ژاپن (کشتی سومو) و در ترکیه (یاغلی گرشو= کشتی روغنی) در کنار کشتی نوین ادامه حیات دارد، کشتی پهلوانی و پاتوقش زورخانه سنتی اجتماعی و شهری با کارکردهای چندگانه بوده است و محلی برای جولانگاه صاحبان فن و جوانان و مردان کهن و همچنین مکانی برای گردهمایی اجتماعی بوده است، توصیه‌ی نگارنده آن است که از آنجا که زورخانه یک نهاد شهری می‌باشد شهرداری می‌تواند به احیا روابط ارگانیکی که این نهاد با اجزایش داشته است بپردازد و آن را بازسازی کند و این میراث را با “تعقل زمان حال” پاس بدارد.

محتوی این میراث نیز می‌تواند رنگ و بوی دیگری به روابط فسرده صرفا حسابگرانه دوران ما بدهد. ♦

اطلاعات کتاب‌شناختی

چاپ اول: مختاری، ابراهیم، هدی صابر (۱۳۸۱)، میراث پهلوانی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، چاپ اول، ص. ۵۴۸.
چاپ دوم: مختاری، ابراهیم، هدی صابر (۱۳۹۰)، میراث پهلوانی، تهران: نشر چشمه، چاپ دوم، ص. ۴۷۰.

جای خالی پهلوان

**معرفی مختصری از ویژه‌نامه‌ی «جای خالی، جای سبز» جهان پهلوان تختی
به سردبیری شهید هدی صابر**

می‌گوید و از اینکه معتقد بوده و به دائم به خود گوشزد می‌کرده است که «آینده از آن کسی است که بیشتر از همه رنج برده است.»

در تختی جوان دو عنصر توأمان وجود دارد؛ یکی بردن رنج. رنج برای بسیاری از انسان‌ها وجود دارد، اما کسی که رنج را به جان بخرد و راهش را از میان رنج بگذراند، همچون فولادی که از دل آتش برون آید، آبدیده می‌شود. گذشتن از این آتش اما خود نیازمند عنصر دیگری به نام امید است. گویی تختی جوان، امیدی بی‌انتها دارد. امید به اینکه آنسوی آتش چیزی در انتظار است، می‌تواند باعث شود که هر چه بیشتر در آتش فرو روی، شور و شغف بیشتری داشته باشی.

نگاه تختی به خود ورزش هم‌نگاهی متفاوت است. او می‌گوید: «ملت ما می‌تواند با بهره‌گیری از سنت‌های باستان و اعتلای جوانمردی و زنده نگه داشتن خصلت‌های بزرگی و نجابت و شرافت و با سجایای نیک

تختی را به واقع باید قهرمان منش نامید. او در عصری که سنت پهلوانی نیمه‌جان شده بود و جای خود را به قداره‌بندی داده بود، به احیای منش پهلوانی پرداخت.

سخن گفتن در مورد تختی در توان هر کسی نیست. به قول شاعر "گاو نر و مرد کهن" می‌خواهد و از این روست که آثار کمی در مورد این سرمایه عظیم اجتماعی و سیاسی ایران وجود دارد. نشریه چشم‌انداز در زمستان ۱۳۸۸ اقدام به انتشار ویژه‌نامه‌ای کرد که مدیریت این ویژه‌نامه را مرحوم صابر عهده‌دار بود. شهید صابر برای تدوین این ویژه‌نامه، تقریباً تمام منابع مکتوب و شفاهی که در مورد تختی وجود داشته است را سر زده است. صابر دغدغه‌ی منش داشت. منشی که آن را در چند دهه پیش گم شده می‌دانست. بیشتر کسانی که در این نشریه به سراغ آنها رفته‌اند، چنین دغدغه‌ای ندارند. سرآغاز این مجموعه را، مکتوباتی از خود تختی و مصاحبه‌هایی با فرزند و نوه‌اش در بر می‌گیرد. تختی از سختی‌های مسیورش

مصدوم سیراکوف ناراحت است، تختی او را رها می کند و برمی خیزد. البته سیراکوف دست تختی را به عنوان برنده بالا می برد. حتی تماشاچیان ایرانی، وقتی تختی حریف را رها می کند، به او اعتراض می کنند اما گویی در دل قهرمان دنیایی دیگر است که در آن ورزش جایگاه واقعی خود را دارد. ورزش

نشان خودنمایی و رقابت صرف نیست، او با فرهنگ ورزش باستانی ایران رشد کرده است. فرهنگی که پوریای ولی را در خود پرورده است. افتادگی آموزاگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است برای تختی ورزش به واقع نمودی از دست دیگری را گرفتن است. "تختی دستگیر هم

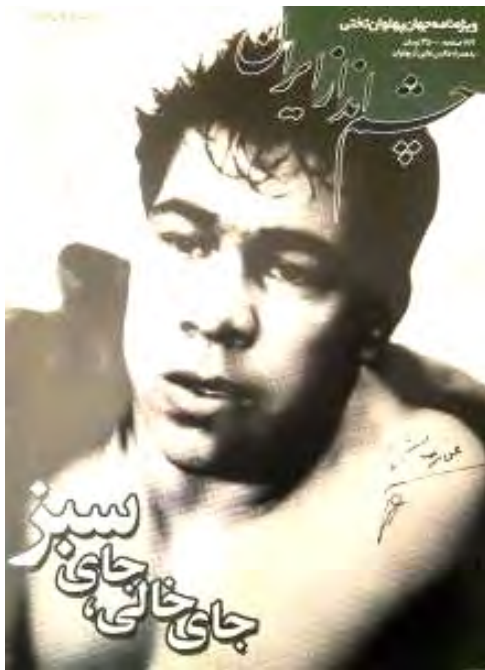
بود. از دستگیری های تختی خاطره خیلی زیاد است. از کمک به یک زن و مرد فلج که تازه ازدواج کرده بودند تا دکه مطبوعاتی خریدن برای یک جوان بیکار و... می گویند هر وقت کادویی از طرف راه آهن - محل کارش - یا بقیه سازمان ها و دستگاه ها می گرفت، بدون اینکه آن ها را باز کند به

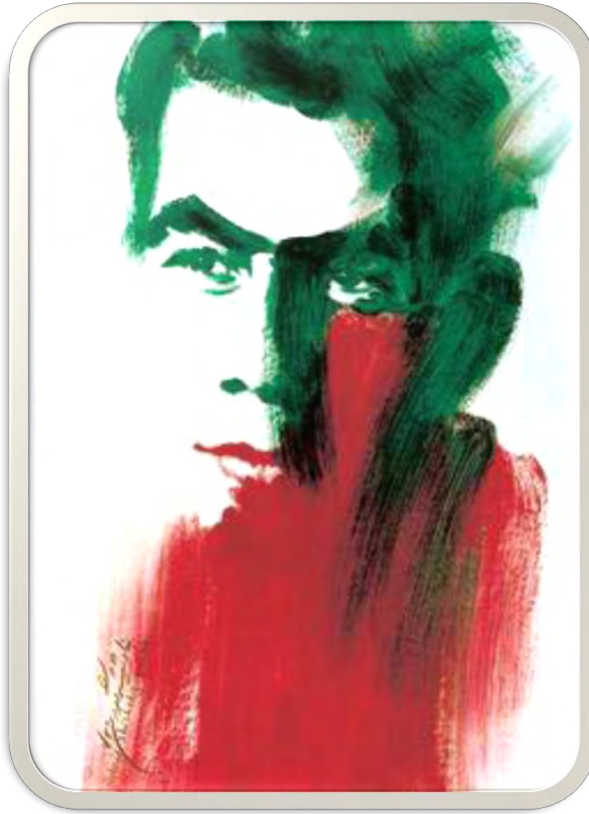
شهامت و شجاعت، زیربنای محکمی برای افتخارات ملی خود بسازد"

از دید تختی افتخار ملی در رشد یافتن سجایای نیک انسانی امکان پذیر است. او معتقد است چند دوره قهرمان سازی را کنار باید گذاشت و به دور از مسابقات جهانی و یا در ارتباط کمتر با آن، با همکاری مردم و

با امکانات بیشتر ورزش را در ایران باید تعمیم داد. عنصر مردم، عنصری است که تختی بسیار به آن وابسته است. البته رویکرد به مردم را می توان در سخن افراد زیادی یافت. مردم واژه ای است که می توان منویات خود را پشت آن پنهان کرد، اما این واژه که مفهومی متکشر دارد، در زبان تختی، واقعیتهای اجتماعی اند که

قابل احترام و دوست داشته شدنند. تختی عاشق انسان است. ماجرای مسابقه تختی با سیراکوف بلغاری بارها نقل شده است، اما از آنجا که این ماجرا اتفاقی متفاوت در جهان ورزش محسوب می شود، می توان آن را باز هم مرور کرد. تختی، پای سیراکوف را سگک می کند، متوجه می شود که پای





کسانی می داد که ناگفته
سرپرستی شان را به عهده
داشت. (ویژه نامه تختی
نشریه چشم انداز،
گفت و گو با بابک تختی،
هدی صابر)

صابر در ادامه این
ویژه نامه مصاحبه هایی با
فرزند و نوه تختی انجام
می دهد و آنگاه به میان
هم محلی ها، ورزشی ها،
هم فکرها، اهالی سیاست،
پژوهش و دوستی
می رود.

تختی پای منبر طالقانی و
مکتب مصدق رشد کرده
بود، نزدیک ترین ارتباط
را با دکتر صدیقی داشت
و از خلیل ملکی و نیروی
سوم تأثیر گرفته بود.
حسین سکاکی - که

می گوید: "در یوکوهامای ژاپن سال ۱۹۶۱ -
سال ۴۰ ما- وقتی قهرمان جهان شد، از جبهه
ملی به تختی تلگراف تبریک زدن. علی عبده
رئیس فدراسیون بوکس بود و همراه تیم
کشتی در یوکوهاما. عبده تلگراف رو برای
شاه فرستاد. ولی تختی پای جبهه و مصدق
وایساده بود." او که پسرعموی تختی است
در مورد منش تختی نیز نکات درخور
توجهی می گوید. دیگرانی نیز از هم محلی ها
و دوستان نیز در این نشریه از او می گویند.
یافتن چنین فهرستی برای مصاحبه کاری بس

برادر همشیر و رضائی تختی نیز بوده است-
از هم محله ای ها و هم فکرها ی تختی است.
سکاکی از نسبت تختی و مصدق
می گوید: "آقای تختی به دکتر مصدق
علاقه ای خاص داشت که من تا به حال از
کس دیگر چنین علاقه ای ندیده ام. من و
آقای تختی همیشه روزنامه باختر امروز دکتر
فاطمی را می گرفتیم و حتی آگهی هایش را
هم می خواندیم. باور کنید اگر تختی روزی
این روزنامه را نمی خواند، انگار چیزی گم
کرده بود." عباس همگون، در همین مورد

دشوار است که از عهده صابر به نیکی برآمده است.

در میان هم‌فکران تختی، اولین کسی را که می‌توان جست، حسین شاه‌حسینی است. او که صابر در معرفی‌اش بسیار زیبا می‌گوید: "خم پشت، خطوط پیشانی، گره پیچیده ابرو، چروک چهره، نگاه نافذ و صد سینه گفته و ناگفته، میراث ۶۰ سال فعالیت چند وجهی حسین شاه‌حسینی است."

او که قلبش بیش از نیم قرن برای ایران و مصدق تپیده است، از نقطه آغازین ارتباط تختی و جبهه ملی می‌گوید، از ارتباط تختی با جبهه ملی و از مرگ او.

پاتوق‌های جهان‌پهلوان را می‌توان از میان گفت‌وگو با هم‌محلّی‌ها و هم‌فکرها دریافت. مغازه کاظم شریفی، قنادی روح الله جیره‌بندی، قنادی سر جمالزاده و...

صابر در پایان به سراغ اهالی سیاست و پژوهش و برخی دوست‌داران تختی رفته است. مقاله‌ای از شهید پروانه اسکندری نیز در این میان می‌درخشد. هاشم صباغیان، دکتر پیمان، محمدمهدی جعفری، پرویز پیران، بهرام بیضایی و... کسانی هستند که گفت‌وگوی شهید صابر با آنها در این ویژه‌نامه خواندنی است.

بیضایی، در گفت‌وگوی خود به نکته دقیقی اشاره می‌کند. او می‌گوید پس از کودتای ۲۸ مرداد، سنت پهلوانی در جامعه بود، اما این سنت با اندیشه و خردورزی نسبتی نداشت تختی این دو را با هم داشته است. او از معدود ورزشکارانی است که حتی بینش سیاسی داشته و عضو جبهه ملی بوده است.

بیضایی در این ویژه‌نامه به شرح نمایشنامه پهلوان اکبر نمی‌میرد می‌پردازد.

ویژه‌نامه تختی که با عنوان جای خالی، جای سبز منتشر شد، نام‌های بزرگی را با خود حمل می‌کند. وقتی پای تختی در میان است، نام‌هایی چون پهلوان حسن رزاز، شمشیری، مصدق و بسیاری دیگر نیز به میان می‌آیند.

دکتر پرویز پیران در همین ویژه‌نامه به ارزیابی این اثر زنده‌یاد صابر پرداخته است. او در ارزیابی خود معتقد است ملت ما که اینقدر به قهرمانان خود احترام می‌گذارد، هنوز نمی‌داند که بر سر قهرمانانش چه آمده است. گویی فراموش می‌شوند، و در هنگام مرگ باز در ذهن‌ها جا باز می‌کنند.

تختی، قهرمان تلاش بود. یادداشت‌هایی که از تختی به جای مانده نشان از فراز و فرودهای زندگی حرفه‌ای و شخصی او دارد.

مرحوم صابر خاطره‌ای به نقل از کتاب خودش (میراث پهلوانی) ذکر می‌کند که در دنیای امروز جای شگفتی دارد. تختی در میان دعوی یک طلبکار و یک بدهکار، به گونه‌ای بدهی فرد طلبکار را می‌دهد که آن فرد گمان می‌کند تختی این پول را از بدهکار پس گرفته و به او داده است.

شهید صابر در این ویژه‌نامه در مقدمه‌ای به جای خالی و سبز تختی اشاره می‌کند و اینکه چرا چنین نام‌گذاری‌ای انجام شده است.

الگوی منشی هدی صابر، الگوی پهلوانی بود. الگویی که شاید کمتر کسی چون شهید هدی به آن می‌اندیشید می‌توان گفت امروز جای هدی صابر بیش از هر کسی خالی است. ♦

شریعتی، صابر و حسینیه ارشاد

پرداخت، حجم انبوه فرآورده‌های او و امواج اندیشه‌گی او جامعه‌ی ایران را یک گام به جلو برد و پروژه‌ی احیا فکری اقبال لاهوری را هم در ابعاد منطقه‌ای رشد و گسترش داد و به تعبیری از حمید عنایت در کتاب اندیشه‌ی سیاسی اسلام معاصر به مشهورترین معلم اسلام نوگرا در میان مسلمانان تبدیل شد.

علی شریعتی به عنوان مشعلی رخشان برای اندیشه‌ورزی جدید در ساحت معارف دینی راهی گشود، شریعتی فرهنگ "تقدیرگرایی"، "اخروی نگری"، "شبه مدرنیزاسیون" و "قدرت مطلق" را به چالش کشید و مخاطبان جوینده ولی تشنه را هم در مواجهه با دنیای جدید از خود کم بینی و انفعال در آورد و هم در بستری از فعالیت آگاهی بخش به سمت "پروژه‌ی رهایی بخشی اجتماع" سوق داد.

حسینیه ارشاد از بدو تاسیس تاکنون محل گردهمایی‌های زیادی بوده است ولی مهمترین آن کار فکری و نواندیشانه‌ی علی شریعتی بود که با استقبال بسیار زیاد تحصیل کردگان و مردم روبرو شد، بدین ترتیب حسینیه ارشاد به تریبون روشنفکری مذهبی در ایران تبدیل شد، سلسله سخنرانیهای شریعتی فوج فوج پای نسل نو تشنه نگرش جدید به مذهب را به حسینیه باز کرد و با تاویلی نو بر بنیادهای دین به آنها هویت، معنا و مسولیت بخشید.

شریعتی از طریق کاری معلمی و تئوریک به نیازهای نسل جدید در پرتو ادبیات و مفاهیمی نو پاسخ گفت، سوالاتی که تلقی سنتی از دین توان مواجهه با آنها را نداشت، شریعتی علاوه بر پاسخگویی به مسائل نسل نو به بسیاری از فقدانهای نظری جامعه ایران



بار صابر نیز با بی ادعایی مطلق دیدگاههایش را عرضه کرد.

ابتدا با نظر به تاریخ معاصر درس گفتارهای "هشت فراز هزار نیاز" را ارائه کرد، او داشتن دید تاریخی را ضرورت دورانی می دانست، و منطق نگاه نقطه ای به تاریخ را مردود می شمرد و خود با طرح "انگاره ی نگرش روندی" به تاریخ در پی سازواره ای پادزهری برای عبور از باور دور تسلسل و کلاف سردرگم بودن تاریخ ایران بود، او با شیوه ی تحلیلی جدیدی تاریخ معاصر ایران و گوشه هایی از تاریخ معاصر جهان را آموزش داد.

صابر در بحثهای "باب بگشا" نیز به بحران انفعال اجتماعی را از دریچه ای دیگر واکاوی کرد و به صورتی مبتنایی بحران تبعید نمودن خدا به دور دستها را به پرسش گرفت،

ضرورت رابطه ی رفیقانه با او و نیز شیوه ی امدادگیری از او را در پرتو نقش ایفایگری و بر "خوی خدا" بودن انسان به وادی نظریه پردازی آورد، صابردر نهایت باب بگشا به دنبال فعال سازی انسان به عنوان جانشینی شایسته برای خدا فعال در هستی بود.

صابر در محدوده ی کوچکتاری- در عصر متوسط ها و کوچک ها- در نسبت با کار عالم گیر شریعتی به کار معلمی پرداخت او نیز به مانند شریعتی کار تئوریک را زیربنای تحول می دانست، البته کار تئوریکی که مولد ایمانی نو و مبشر نیز باشد زیرا به عباتی از مهندس سبحانی: "تواندیشی بدون نوایمانی به مانند کالبد بدون روح است." ♦

هدی صابر نیز که چهره ای با وجه غالب پراتیک بود، در ۶ سال انتهایی عمر پربار خویش با مذاقه و تامل در دوران زندان (۸۴-۸۲) به ضرورت استراتژی آگاهی بخشی رسید این جمع بندی صابر محصول حضوری چند دهه ای در متن تحولات اجتماعی و سیاسی بود.

در تشخیص صابر از بحرانهای جامعه مسئله ی "باور سیکل معیوب و دور تسلسل" پررنگ بود، از این رو او نیز در حد توان خود به این بحران از دو منظر نظر افکند: خوانش تاریخ معاصر و رویکرد فعال به هستی و خدا.

آزادی صابر از زندان در سال ۸۴ متصل با دوره عسرت، رکود ویاس شد، او بعد از انتخابات ۸۴ پروژه ی فکری خود را آغاز کرد، رویکردی آفاقی (نظر به تاریخ) و انفسی (تامل در خود و رابطه با هستی و خدا) ، اولین گام او سخنرانی در مراسم سالگرد مرحوم طالقانی با موضوع "رفیق رهگشا" بود و در آن مراسم تلقی روشنفکری از خدا را به چالش کشید و متن قرآن را متن راهنمای عمل و متن مدار تغییر عنوان کرد، متنی که سرمرستان بدان چنگ زده اند.

صابر حسینیه ارشاد- که به گفته خود او هم مظهر دینامیزم تاریخی حسین بود و هم مکان نی ونای شریعتی- را به عنوان تریبون طرح ایده های جدید و شرح پروژه اش برگزید و از سال ۱۳۸۵ تا مرداد ۱۳۸۹ به صورت فشرده به کلاسهایی را برای طرح دو جهی اش سامان داد، حسینیه ارشاد دوباره تداعی گر المانی کوچکتار از وضعیت پیشین شد و این

الفلامیم، هدی

وحیدالدین بزرگ تبار

الف.

اراده‌ی نوشتن از پاک‌رویان، آلوده به میل التیام شرم ملتهدیست که برهنگی پاک‌باختن از خود را در پوشش لفظ بافتن از آنان محجوب می‌دارد..

قلم شرم‌ناک، کوتاه می‌بافد..

لام.

لیل التمام شک است و در سیاه‌بازی‌ی خدایان، وجه‌خدای محمد، مهجور در کرانی، با نیم‌رخان شهادت و غیب: کتاب‌الله صامت مسطور و کتاب‌الله ناطق مستور، به بقای بی‌کرانش ادامه می‌دهد..

مواجه با سایه روشن این وجه و ببری از شبستانی که بازی‌ی "تجربه‌ی نبوی" را به بست نشست‌بود، هدی، خدای حادثه‌ی نبوی را به گفت ایستاد.. به گفت فراخوانده‌مان؛ بابی بر فرازمان گشود؛ روگشای نیم‌رخ مشهودِ الله شد و میان‌دار اقامه‌ی قرآن فجر - تنها مطلع اقبال روی سپارانِ الله در خسوفِ "راسخ در علم":

"أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا" -
سوره‌ی اسراء، آیه‌ی هفتاد و هشت -

میم.

متقین را شیرازه‌بندی‌ی نفس، حین اوراق‌شدن قرآن در نرم پنجه‌های رجوع، از واجبات اقامه‌ی قرآن ست. رب "فَعَالَ لَمَّا يَرِيدُ"، "همراه نزدیک‌دست"، در سه کنج اله شکنجه و میانه‌ی آن تیره که قصه‌ی هزار و یک ارباب معرفت، لالائی بستر انفعال و تفریق اله واحدشان بود، هدی‌ی "فَعَالَ هَسْتِي" پرورد..

درین فترت که غیب، منطوق تمسک به "ذَلِكَ الْكِتَاب" است، هدی کتاب شهادت را پنبه کرد، با خود ریست و ریسمان در چنگ زیست.. تا که "پاسبان گرزبندست سر چهارراه تاریخ"، "مدار ایفا"یش را برنتافت؛ تافته‌اش را رشته کرد و.. حال،
ماییم، سرخ‌ها به دست..

آمدن، وارد شدن، به هستی سلام دادن،

«حقیقت»ی

رفتن، خارج شدن، با هستی وداع گفتن نیز،

«حقیقت»ی

جهان را جدی تلقی کردن یا بازیچه فرض

کردن، یا در میانه‌ی این دو انگاره سیر

کردن، «سیرت»ی

آلوده شدن، پالوده شدن یا قدری از این و

لختی از آن برگزیدن، «رویه»تی

و در حد فاصل این آمد و رفت، با آن تلقی و

فرض، و آن آلودگی و پالودگی، شکل

می‌گیرد، «شخصیت»ی.

در کشاکش آمدن‌ها و رفتن‌های بی‌توقف،

انسانی آمد در آخرین ماه سال سی و هفت

و به ناگاه در سومین ماه سال نود گریخت؛

«تلقی»اش

و «رویه»اش

به «گونه»ای از زیست منجر شد و

«شخصیت»ی از آن گونه برتراوید

شهید هدی صابر

جهان را جدی گرفت، آن گونه که هست

خود پالایید و در این ورز، پالوده گشت

و

در جهان جدی با پالایه‌ورزی، شخصیت‌اش

شاکله بست

پالودگی و شاکله‌بندی مرد تازه‌رفته،

نه در خلأ،

نه در کُنج،

نه پیچیده در ملحفه‌ی عافیت؛

که در «واقع»،

که در «متن»

که در بستری از انواع

«آلایش» و «فرسایش»

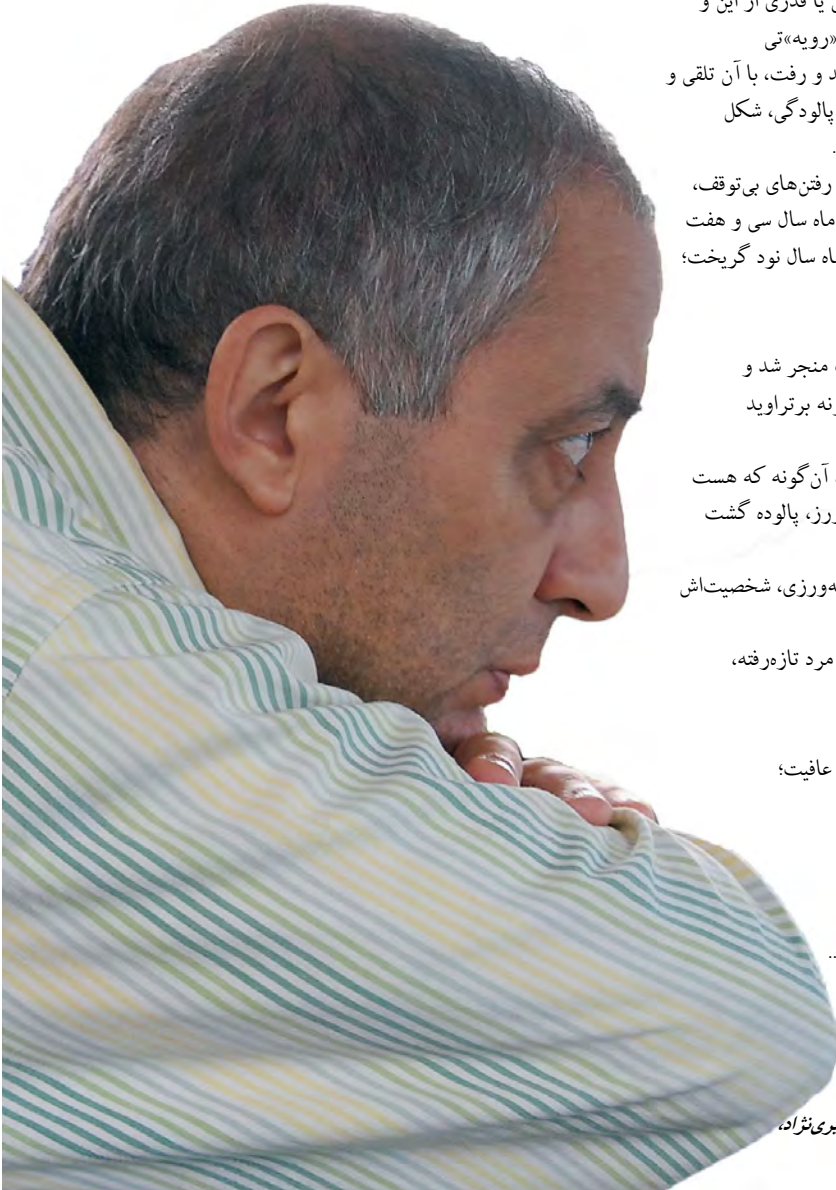
رقم خورد و نما کرد ...

(از پیش‌نوشتار

شهید هدی صابر

بر ویژه‌نامه‌ی دکتر شبیری‌نژاد،

با اندکی تصرف)



آخرین تصویر



آخرین سخن

... باز جهان چرخان است

میل ها پویان است

و آینده، امیدواران

روشنی فردا

از جرز در و دیوارها

بس هویدا